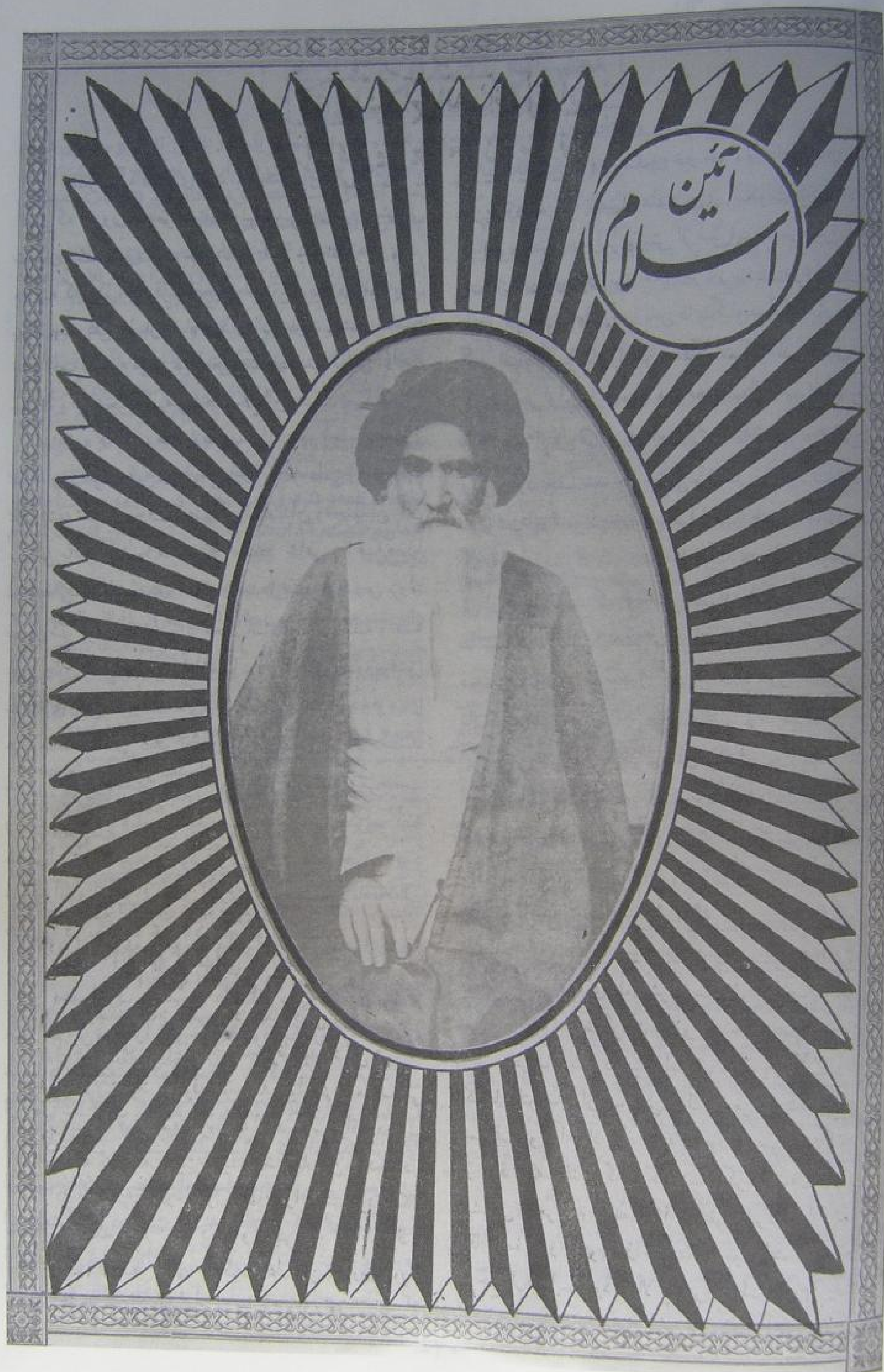

آئین
اسلام

شرح زندگانی
آقای سید ابوالحسن اصفهانی

حضرت آیةالله آقای سید ابوالحسن اصفهانی دام ظله العالی که امروز یگانه مرجع تقلید میباشند و زعامت و پیشوائی شیعیان مسلم ایشان است در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری در مدیسه که یکی از قراء اصفهان است در میان یك خاندان بزرك و شریفی پا بعرصه وجود گذارد نسب ایشان بامام هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع) میرسد بنابراین ازاجله سادات و از شجره طیبه وطاهره خاندان رسالت میباشند.

دوره مقدماتی تحصیلات خود را درشهر اصفهان شروع نموده و در آنوقت این شهر یکی از مراکز علمی ودینی مهم عالم تشیع بشمار میرفت و علماء ودانشمندان ومجتهدین نامی بزرگی مانند آقاشیخ محمد باقر مسجد شاهی و آقا میرزا ابوالمعالی کلباسی و میرزا بدیع و صدها مجتهد و مدرس بزرك در آن شهر بوده اند وبنابراین مجال استفاده برای طلبه وتشنه علمی چون آقای اصفهانی کاملا مهیا بود و ایشان با ذوق وعشق سرشاری ازاین سرچشمه های فیاض علم سیراب میشدند ودرمیان هزارها طالب علمی که در آن دارالعلم بتحصیل اشتغال داشتند بدون آنکه خود ملتفت باشند خودرا آماده زعامت ومرجعیت و پیشوائی یکصد میلیون شیعی مینمودند یا بهتر بگوئیم که صاحب اسلام یك چنین وجود بزرگی را در کنف حمایت خود میپروراند و اورابرای چنین روزی ذخیره مینمود تامقام عالی فتوی را در یکدورهٔ خطرناکی باو تفویض کند.

آیة الله اصفهانی در نجف

نجف اشرف بزرگترین دانشگاه دینی شیعیان بوده و هنوز هم این موقع را برای خود محفوظ میدارد این شهر که تقریباً در ۷ کیلومتری کوفه قدیم و ۸ کیلومتر در مغرب یکی از شعب شط فرات که معروف به (هندیه) است واقع شده قرنها است که مرکز مرجعیت وتقلید میباشد بنابراین یکعده زیادی از علماء و مجتهدین درجه اول مسلمین دراین شهر بوده وسکان این دانشگاه را در دست داشته و طلابی که از اطراف و اکناف عالم شیعی برای فرا گرفتن علم باین شهر روی آورده اند از سر چشمه علم خودرا سیراب نموده وامور معاشی آنها را نیز تکفل کرده اند مسلمین خیر خواه و علاقمندان باسلام نیز از وجوه بریه بدست علماء برای سکونت طلاب مدارس زیادی ساخته اند وامروزبیش از صد مدرسه با حجرات اماره در این شهر موجود است همین مرکزیت ووجود این وسایل ناچار هر طلاب علمی را باین دانشگاه میکشاند و حضرت آقای اصفهانی نیز برای تکمیل معلومات خود از اصفهان کوچ کرده و در اوایل قرن چهاردهم هجری واردشهر نجف میشود.

در آنوقت آقاسیدابوالحسن یك طلبه فقیر و عادی بوده وقتی وارد نجف شد جز پلاسی و لباسی با خود نداشت ولی سرنوشت اورا بمرکز مجد و عظمت میکشاند و اتفاقات خوب که با این مردبزرك نامی کمك کرد این بود که در آنوقت چند تن از فحول علماء که همه یکی پس از دیگری مرجعیت تام داشتند در آن شهر زندگی میکردند که عبارت بودند از شیخ محمد طه نجف و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و آقای ملا کاظم خراسانی و آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی (که این سه تن اقدامات مؤثری برای برانداختن ریشه استبداد ایران نموده اند) و آقای آقاسید محمد کاظم طباطبائی یزدی و آقای سید محمد فشارکی و آقای شیخ فضل‌الله شریعت اصفهانی وآقای ممقانی و آقای شربیانی و غیرهم.

حضرت آقای آقا سید ابوالحسن در این محیط و در میان این حوزه های علمی شروع بتکمیل معلومات خود نمودند و اخیراً از شاگردان میرزو نامی حوزه علمی مرحوم آخوند خراسانی شده در میان اصحاب مشار بالبنان ودر کارهای فتوا یکی از مساعدین بزرك آن مرحوم شدند و در همانوقت مورد اعتماد قرار گرفته و حوزه درسی نیز داشتند در آنوقت که موقتاً مرکز روحانیت بشهر کربلا منتقل شده و پیشوائی را مرحوم آیةالله میرزا محمد تقی شیرازی دارا شده آقای اصفهانی ومرحوم میرزاحسین نائینی مورد اعتمادو وثوق مرجع کارهای ایشان بودندوبالاخره پس از رحلت مرحوم شریعت اصفهانی مرجعیت تام و تمام خاص ذات مقدس آقای اصفهانی

نگارش آقای حسینعلی گلشن

نظری بصدر اسلام

واعتصموا بحبل الله جمیعا ولاتفرقوا خداونـد می فرماید دست بینداز‌ید بریسمان خدا (قرآن ورسول خداواولیاء گرام‌اوص‌ع) اتحاد پیشه کنید و از نفاق بپرهیزید . این فرمان حکیمانه بود که ذلیل ترین اقوام دنیا یعنی اعراب صدر اسلام را درنتیجه اتحاد وتقوی باعلی درجه عظمت و بزرگی رسانید . گروهی که بوحشیگری وخونخواری شهرهٔ آفاق بودند بالاترین مقام انسانیت ومدنیت راحائز شدند . وضعیت جغرافیائی جزیرة - العرب نشان میدهد که سرزمینی است کم آب و غالبا غیر قابل زرع ومواد اولیه مورد احتیاج زندگانی درآن بسیار کم بدست میآید وبواسطهٔ این موقعیت سکنه آن درنهایت سختی وعسرت میزیستند وبهمین مناسبت غالبابراهزنی و نهب و غارت اموال یکدیگر و قتل نفس مبادرت مینمودند تازندگانی پر مشقت خود را ادامه دهند .

ازمزایای اخلاقی نیز بقدری بی بهره بودند که با دست خود دختران خویش را زنده در گـور مینمودند و آیهٔ شریفه **«واذابشر احدهم بالانثی ضل وجهه مسوداوهو کظیم»** شاهداین مدعااست . چنین قومی دراثر تعالیم دینی واوامر متین قرآن مجید و نبی اکرم و اوصیاء اوص‌ع برمسند جلال متمکن شدند.

«درطی فتوحات درخشان وخارق العاده که نصیب مسلمین می‌شد امپراطور بزرك رم (هراکلیوس) هنگام فرار ازشام باچشم گریان دربالای تل ربوه زمین شام رامخاطب ساخته گفت ای ارض موعود و بهشت روی زمین از نفاق وفسق نصاری واتحاد وپرهیزکاری مسلمین میان من وتو مفارقت ابدی افتاد»

آری قدرت وشوکت دولت عرب بجائی رسید که بزرگترین امپراطوری دنیا رامتزلزل ساخت وبجای آن امپراطوری بزرك اسلامی ایجاد نمود وسر سرکشان را در ربقهٔ اطاعت و انقیاد آورد ولی افسوس که این شوکت وجلال بسیار نپائید ودر اثر نفاق وفسق وفجور روی‌به پستی وانحطاط نهادوآن امپراطوری بزرك متلاشی شد وحکومتهای کوچك وضعیف جای گـزین آن گردید واز آنهم تنزل نموده برخی ازاین دول استقلال خود را هم ازدست داده و تابع دول غیر مسلم شده واز اوج عزت به حضیض مذلت سرنگون گردیدند ! **امروز مسلمین در نتیجهٔ اختلاف کلمه‌وعدم رعایت مقررات دیانت‌ومراتب‌اخلاقی همان‌وضعیت‌را دارند که کفار در زمان قدرت اسلام داشتند .**

حقیقة شرم آوراست که جامعه مسلمین تعلیمات عالیهٔ دیانت رادرپشت سرانداخته و بجای آن تقلید از اقوامی نمایند که از جهات معنوی بدرجات از آنان پست ترند . اینك نتیجه و ثمرهٔ این غفلت همین پستی و مذلت است که دچار آن میباشیم از اینرو باید گفت **تا هنگامیکه جامعه مسلمین درنفاق وفسق‌و فجور زیست میکنند محکوم بزوال وفنامیباشند.**

گردید و از آنروز پیشوائی شیعیان عالم‌رادارا شدند وامید است سالهای سال دراین مقام‌باقی‌مانده‌وعموم مسلمین‌ازهدایت افکار شان بهره مندشوند :

دوره ریاست حضرت آقای اصفهانی مصادف با اختلال ارضاع روحانیت ومدعیان زیادی شده وبر اثر این اختلاف واختلال نزدیك بود رشته منقطع شود ولی ایشان بـا همت عالی وفکری روشن ونیتی خالص و عزمی استوار که همه‌را از اجداد طاهرین خود بارث برده اند برای اعاده رونق روحانیت و احیاء معالم و آثار دین مبین کوشیدند وبحمدالله توانستند بامخالفتهای‌شدیدی که‌برای تجدید عظمت‌روحانیت میشد حوزه علمی نجف‌را به‌احسن وجه تقویت واداره نموده وبسایر اقطار اسلامی نیز توجهی فرمایند . امروز قوام‌مذهب شیعه ومدار دانشگاه نجف قایم براین وجود مقدس است و چشم امید عموم شیعیان و طالبان علم متوجه ایشان است و عموم طلاب علوم دینی درکنف احسانشان با بهترین وجهـی باآسودگی مشغول تحصیل هستند زیرا بابذل ماهی میلیونهـا ریال وسایل آسایش طلاب علوم دینیه‌تمام‌شهرهای اسلامی‌و مخصوصاً عتبات را تأمین فرموده‌اند وبافرستادن نمایندگان‌و راهنمایان دینی ودعات مطلع حوزه‌های مذهبی را درهمه‌جا مرتب نمودند .

وسعت معلومات و قریحه فقهی سرشار و اخلاق نیك وایثار بذل و بخشش این وجود مقدس امروزدر نـزد همه مسلم است وواقعاً جامع محاسن صوری و معنـوی‌میبـاشند متع الله المسلمین بطول بقائه وجزاه‌الله عن‌الاسلام خیراً .

شرح‌زندگانی سراسر افتخار بزرگترین پیشوای‌اسلامی عصر حاضر که شمهٔ از آن‌در بالادرج‌شددرشماره‌های‌بعدبطورتفصیل و از روی مدارك برای استفاده خوانندگان‌درج‌خواهد شد .

دفتر آئین اسلام

« تفسیر سه آیه »

چون جمعی ازمسلمین تبریز و تهران وکرمانشاهان وکرمان تفسیر وشان نزول بعضی از آیات را مکرر از ما پرسیده اند و پاسخ دادن بهر یك ازآقایان مقدور نبوده لذا تفسیر آیات مزبور دراین مجموعه درج میشود که عموم آقایان استفاده نمایند:

دفتر آئین اسلام

سوره مائده آیه ۱۰۱-۱۰۲

ای کسانی که ایمان آوردید ازچیزهائیکه (شارع بسکوت میگذراند) نپرسید **اگر اینطور چیزهابرای شما اظهار شود بدحالی** بشما عاید میکند **اگر درحالی که قرآن درجریان نزول و تشریع است مبادرت پرسش آن کنیدناچاربشما اظهار میشود** (وشما بید حالی میافتید) **خدا از رحمت خود از اینگونه چیزها**(که ممکن است متضمن تکالیف سخت باشد) **چشم‌پوشی کرده‌خداآمرزنده است وحلیم - پیش ازشما** (امت) **قومی** (از امتهای سلف) **ازاینگونه پرسشهاکردند** (وخودرادچار تکلیف سخت نمودند) **ودرنتیجه به‌آن کافر شدند.**

یکی ازاصول مهم تربیت وتشریع خصوص در صورتیکه برای تکمیل نفس و پرورش روح باشد چنانچه هدف دینهای آسمانیست سکوت وچشم پوشی ازتکالیف سخت ومواخذهٔ مکرر وشدید است سخت گیری نسبت بنادانان وخورده گیری بسیار از خلاف کاریهای پی در پی اواورا متجری وناامیدمیکند ودرنتیجه از سیر پرورش خود سرباز میزند واززیر بار فرار میکند.

اگر بخواهیم بطوری باکودك نادان یانادان کودك‌راه برویم که دوناموس بزرك بیم وامیددراو باقی بماند واورابصلاح آینده سوق دهد سکوت مشفقانه بسیار که شیوهٔ استادان زبردست بردبار است لازمست باید بسیاری ازچیزهارا نفهمد و اساسا ملتفت آن نباشد و در بسیاری از مواقع مخالفت بطوری ازاو چشم‌پوشی شود که نفهمد مخالفت کرده.

شماهاخوانندگان محترم هم درمقام تربیت فرزندیانوکر وکلفت خودکم وبیش همین اصل مسلم عمومی رابکار برده ومیبرید.

اخبار بسیاری هم از پیغمبر و ائمه دراین زمینه رسیده که تربیت دین هم روی این اصل جاری‌شده.

۱ - چون پیغمبر دستور حج تمتع را برای اصحاب خود بیان کرد یکتن ازاصحاب **سراقة‌بن مالك یاعکاشة‌بن محصن** ازحضرت پرسیدهمین یکسال حج برما واجبست یاهر سال؟حضرت تادو بارسکوت کرد و چون بارسوم پرسش را تجدید کرد حضرت خشمناك شد وفرمود یك علت بدبختی امتهای پیشین این بودکه بسیار از پیغمبران خود چیز می پرسیدند وخودرا دچار تکلیف های سخت میکردند هر وقت بشما دستوری دادم بقدر استطاعت خود پذیرای‌آن باشید

۲ - امام فرماید خدا از چیزهائی سکوت کرده و بیانی راجع بآن اظهار ننموده سکوت خدااز روی فراموشی و غفلت نیست برای آزادی وسهولت کار شماست.

سئوالاتیکه امتهای پیش ازپیغمبران خود کردند و دچار زحمت گردیدند وگاهی اصلاکافر شدند بسیار بوده چند نمونه بیان میشود:

۱ - بنی اسرائیل راجع بگاویکه دستور داده شد برای یك جنایت قتل کشته شود پرسشهای مکرر درباره نشانی آن کردند تامنحصر بیك فرد شد وصاحب آن بیك قیمت غیر قابل تحمل آنرا بآنها فروخت که قرآن میگوید: **وما کادویفعلون** نزدیك بود ازگرانی قیمت گاو زیر بار این دستور نروند یعنی تقریبا بحاشیه کفر رسیدند - درتفسیر آمده که اگر در همان فرمان اول بدون گفت هرگاوی کشته بودند مقصود حاصل میشد

۲ - جمعی ازبنی اسرائیل بعداز موسی ازپیغمبر وقتشان تشریع قانون جهاد خواستند تا با دشمنانیکه بر آنها چیره شده بودند وبآنها فشار وارد میکردند بجنگند پیغمبرشان گفت ممکن است شما ازدستور جهاد سرباز زنید گفتند نه - وقتی با این اصرار دستور جهاد آمد بیشترشان زیربار نرفتند وکافرشدندسوره بقره آیه ۲٤٦

۳ - حوارین عیسی از آنحضرت خواهش نزول مائده کردند عیسی فرمود ازخدا بترسید واز این خواهش درگذرید اصرار ورزیدند تاعیسی دعاکرد مائده آمد وسبب فساد وکفر باره‌ای ازآنهاشد.

گمان میکنم با این توضیحات مقصود آیه خوب روشن شد واکنون بامراجعه‌ترجمه‌ایکه‌ازاین آیه کردیم خودخوانندگان محترم میتوانندکاملا مفهوم هر جمله را بر مقصود آن تطبیق کنند ومطلب ناگفته‌بماند ولی وقتی پرسید وخصوص اگراصرار کرد ناچار باید مطلب راگفت وحقیقت راکشف کرد و بسیار شده که نادانان ازاین راه خود را بزحمت‌وهلاکت‌انداخته‌اند.

اساس تدریجی که برای بیان خقایق احکام ومطالب‌اسلام اززمان خود پیغمبر تاآخر دوره غیبت کبری وبلکه بعد از آنهم بیك نظر ملاحظه می‌شود همین است

سوره مائده آیه ۱۰۹ روزیکه خدا پیغمبرانرا جمع می کند (ودر عرصه قیامت آنان‌را بمسئولیت تبلیغی خود محاکمه میکند)

میگوید چه‌پاسخی ازامت خود در یافتند می گویند نمی دانیم خودتنها تودانای اسرار ورازهای غیب میباشی چون منظور اساسی ازمبعث انبیاء ایمان حقیقی و اصلاح قلبی است نه خصوص اجراء دستورات ظاهری توجه‌دین آسمانی‌بدستورات

بقیه درصفحه ۳۰

در پند و موعظه

اثر طبع آقای ابوالقاسم حالت

اگر از شاهی ملك قناعت روی گردانی … گدای این و آنت میکند آمال نفسانی
زنفس دون چه‌میجوئی ؛ مجوی از زشت‌زیبائی … زدزد دین‌چه‌میخواهی ؟مخواه ازگرگ‌چوپانی
مجو راحت ازین‌ریمن ، مجو رحمت ازین‌رهزن … مجو شفقت‌ازین جافی ، مجوالفت ازاین‌جانی
بود آن ، رند هشیار و توئی در عین بیهوشی … بود آن ، دزد دانا و توئی درعین نادانی
نمیدانی چه درنده است چنگال خطا کاری … نمیدانی چه برنده‌است شمشیر هوس رانی
بدنبال هوی رفتن پشیمانی ببار آرد … چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی
مرو چندین پی عشق سر زلف پریرویان … که‌آغازش گرفتاری‌است ، انجامش پریشانی
از آن غافل زدلداری که مست‌عشق دلداری … ازآن فارغ ز نقاشی که محو نقش ایوانی
برو مست از می توحید شو نز بادهٔ گلگون … که این‌را کیف جسمانی‌است آنرا حظ روحانی
چرا اندر پی دنیا ، گذشتی از سر عقبی … چرا بر دولت باقی ، گزیدی نعمت فانی
از آن‌پشت ترا خسته است بارغم که همچون‌خر … گهی دلبستهٔ آخور ، گهی در بند بالانی
ترا آخر زره در برد تلقینات ابلیسی … ترا یکسر زپا افکند تسویلات شیطانی
چنان مست‌غرورستی، که از هریك نگه‌هستی … نهال مهر را تیشه ، بنای قهر را بانی
بجاه خود منه دل کز ورق گردانی گردون … سحر بیچاره چون موری، اگرشب‌چون‌سلیمانی
بحال زیردست‌خویش رحمی کن اگر خواهی … که گرددشامل حال تو رحمت های رحمانی
بدی بگذارو از نیکی مکن دوری که در گیتی … نگریی تا نگریانی ، نخندی تا نخندانی
بتسلیم‌و رضا خو کن که تدبیر و خردمندی … ندارد قدری اندر پیش تقدیرات یزدانی
خدا جو باش‌و مگریز از خداجوئی که‌در عالم … شوی‌واماندهٔ دشمن اگر از دوست وامانی
ذلیلی در دو دنیا گر زحکمش روی بر تابی … عزیزی‌در دو عالم‌گر زامرش سر نپیچانی
بسعی آبادکن باری ، بنا و بارهٔ جان را … که آخر می‌گذارد خانهٔ تن رو بویرانی
مکن اندر حضور دشمنان از دوستان غیبت … چه سود از اینکه بنشینی نهال فتنه بنشانی
عبث تن درمده درجامهٔ خیاط دهر ای دل … کزین پوشش نمیگردد نصیبت غیر عریانی
مکن باسفله خو صحبت که دیو انسان‌نمیگردد … بپایش گر سراندازی ، براهش گر زرافشانی
بآب توبه از دامان فروشو چرك عصیان را … اگر خواهی رهاگردی ، از این‌آلوده‌دامانی
تو درمحشر کجا جا در صف یاران‌حق داری … که رویت‌روی انسانست وخویت‌خوی‌حیوانی
بکش دست از تن‌آسائی و پا درراه کوشش نه … که هرگز مشکلی آسان نگردد از تن‌آسانی
بچشم کور یکسانست تار و روشنی ورنه … چراغانند در راه طلب آیات قرآنی
بود راه خدا پیدا ، بود شمع هدی روشن … بیااین گوی‌واین چوگان ، بزن گرمردمیدانی
تو کز دور زمان در زندگی پندی نمیگیری … چه حاصل گرشود عمرت چوعمر نوح طولانی
مرو بی رهبر دین شاهراه زندگانی را … که صدها راهزن باشد نهان درراه‌انسانی
تو از ابرارو نیکان گر گریزانی عجب نبود … گریزانست از استاد خود طفل دبستانی
از این دنیا چو باید عاقبت رخت سفر بستن … چه ناداری‌چه‌دارائی ، چه‌درویشی چه سلطانی
بجز نقد عمل‌باخود نخواهند از جهان بردن … اگر منعم اگرمفلس ، اگر عالی اگر دانی
بعلم بی عمل چندین چه میبالی ؟ که در محشر … ترا طاعت بکار آید نه حکمت های لقمانی
ترا جز شرم در محشر نباشد بهرهٔ دیگر … که‌فعلت فعل شیطان‌است وفضلت فضل‌سبحانی
نهان در خدعه و مکری، عیان درسجده‌وذکری … بظاهر طالب اینی، بباطن تابع آنی
بزن بر حسن ظاهر پا و سر در کار باطن کن … که چون‌مجنون نمیگردد هرآنکوشد بیابانی
عبادت گر ریائی گشت وطاعت خود نمائی شد … جسارات ابوجهلی به از طاعات سلمانی
مسلمان سینه ای آئینهٔ ایزد نما دارد … تو جز نام مسلمانی چه داری از مسلمانی

مسلمانی و دین داری اگر این است صد رحمت
به زردشتی و بودائی و موسائی و نصرانـی

چگونه مسلمین میتوانند نیرومند گـــــردند

بقلم آقای منصور شجاعی فرد چهرازی

مقصود از نیرومندی که در اینجا برای خوانندگان ارجمند و مسلمانان پاك سرشت مینگارم عبارت ازآن زور و نیروئی است که تودهٔ اسلامی بتواند در هر هنگام از بزرگی و آزادی و استقلال خود نگهبانی کرده و از هر گونه زور گوئی و گردن کلفتی جلو گیری کند.

پایه و بنیاد نیرومندی توده ای بسته به خوبی سیاست دولت ، دلبستگی و وظیفه‌شناسی کارمندان دولتی ، شادمانی و توانائی روحیهٔ همگان ، دانائی و کاردانی توده ، آشنا بودن مردم بمقتضیات وقت و بستگی و یگانگی میان ملت و دولت میباشد که هریك از این نکات در پدید آوردن نیرو و توانائی ارزش بسزائی دارند و چنانچه هم کیشان گرامی بادیده‌ای خوشبین گفته‌های بالا را بنگرند درك معانی مطلوبه را خواهند کرد و از گوشه و کنار این چند عنوان به کنه مقصود پی خواهند برد .

قانون استوار و آئین دلپذیر اسلام برای بپا کردن کاخ خوشبختی و نیرومندی مسلمین شالوده های پولادینی ریخته و آموزش و پرورش والائی بنیاد نهاده که چنانچه آزادگان با گرایش دل و دیدهٔ خرد از آنها پیروی کنند میتوانند دولتی تشکیل بدهند که در سایهٔ نیروی آرتشی و سازمان درست و استوار خود بخوبی از ناموس و دارائی خویش نگهبانی کرده و دست هر درازدستی را از بیخ ببرند .

اسلام دستورهای پاك و خرد پذیری بآزادگان میدهد و آنانرا بپاك‌دامنی وجلاءروح و تزکیهٔ نفس دعوت میکند و بوسیلهٔ آموزش و پرورش فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنانرا متمدن حقیقی (نه متمدن اروپائی مآب) بار آورده و پایهٔ ایمان و راستی را در دلهای آنان استوار میگرداند و حس دلاوری و ناموس پرستی را در ایشان تحریك میکند چنانکه درقرآن مجید میفرماید :

« و لاتقولوالمن یقتل فی سبیل‌الله امواتاً بل احیاء ولکن لاتشعرون »

(نگوئید مرده کسانی را که درراه‌خدا کشته میشوند هر- آینه زنده اند ولی شما درنمییابید)

آزادهٔ پاك‌دل ، بیا و از راه‌حق و حقشناسی سرگذشت یگانه شجاع و آزادیخواه اسلام یعنی سرور مردان خون گرم وآزادی‌خواه یعنی حسین‌ع‌را بشنو و نیك بیندیش‌وازروی‌حقانیت درك معانی بکن و ازخود بپرس که حضرت حسین ع باآنکه‌می دانست‌نیروی او دربرابر آرتش بسیجیده دولت‌بنی‌امیه‌هیچ است وبخوبی میفهمید که از اثر ضربات یزیدی چه مصائب و بلایائی که‌هیچ آدمی در جهان بدان گرفتار نگشته و نخواهد گشت بسر او خواهد آمد باچه پشتگرمی و امیدی آمادهٔ‌جنگ و پیکار با دشمن نیرومند خود گردید . هیچ میدانی یزید غاصب چه پیشنهادهائی بسرور آزادیخواهان کرده بود ؟

یزید میگفت که بایستی مرا به خلافت مسلمین بشناسی و از فرمانم پیروی کنی من نیز در برابر این فرمانپذیری تو پایگاه بزرگی را بتو خواهم داد ولی شرزه شیری که در دامن پیغمبر خدا تربیت یافته بود ، پلنگ افکنی که در میدان مشق‌شیر یزدانی تعلیمات فرا گرفته و درس افتخار آموخته بود در پاسخ گفت « یزیدا بنام‌میمیرم ولی به ننگ نمیمانم » پیکر آزاده خود را از خون خود جامهٔ گلگونی میپوشانم ولی اندام پاك خویش‌را از خلعت و لباسهای فاخر تو ننگین و آلوده نمیکنم باسختی جان کندن‌می‌سازم اما دیده بزر و زیوری که ازراه‌بی شرافتی بدست‌میآید نمیدوزم . پسر معاویه بدان که یگانه مسلم پاك‌سرشت هیچگاه برای حب جاه و مقام حاضر بزیر پا گذاشتن شرافت و شخصیت خود نخواهد گشت ، نوه پیغمبر خدا هرگز برای زندگی چند روزه لکهٔ ننگ بدامن آغشته بخون خود نخواهد زد برو حکومت و فرمانروائی از تو نخواستم زیراجاه و مقام دنیائی درپیشگاه شهامت و عزت نفس مسلمانی همچون من به پشیزی نمی‌ارزد .

یزیدا تاخون‌درعروقم جاری‌است‌وتاقوه‌وقدرتی‌دربازوان من است باشمشیر بران خوددرراه حفظ‌شرافت وسیادت اسلام‌برعلیه دژخیمان‌استبدادو عمال‌غاصب نالایق‌خواهم‌جنگید، تاازخون‌خویش کفن گلگونی برای بقای نام پر افتخار آزادیخواهی‌خودبه‌پیکر سوراخ سوراخم نپوشانم دست از پیکار نخواهم کشید»

ای مسلمان‌عزیز ، اکنون‌میتوانی قضاوت کنی که‌دانشگاه جنگ اسلامی چه افسران با شرافت و با ایمانی بارآورده بود و چه سربازان‌دلیر و نترسی تربیت کرده‌بود . سپهبدان‌وسرلشکران امروزه برای کسب افتخار دنیائی و اخذ رتبه و مقام میجنگند، جهت بدست آوردن زر وزیور و حکومت جهانی و برای خاطر آسایش زندگی‌زن و فرزند خود بمیدان نبرد میروند ولی‌سپهبد آرتش اسلام فقط برای‌ابقاء‌نام‌شریف اسلام پابمقام مرگ گذاشت وقدم بگودال قتلگاه نهاد .

خواننده محترم، مقصودم از این گفتار روضه خوانی نبود بلکه میخواهم بگویم که فقط در سایهٔ پیروی از آموزش و پرورش اسلامی‌جوانان مسلمان میتوانند قوه و قدرت‌فناناپذیری بدست بیاورند و درپرتو آئین پاك‌قرآن جامعهٔ متمدن‌وباشرافتی تشکیل دهند .

کشور حمص

یکی ازدوستان امروز بملاقات من آمده بودخیلی عصبانی ومتغیر بنظر میرسید وقتی علت‌را از او پرسیدم با یك حرارت زیادی زبان بانتقاد ازاوضاع خراب وفساد اخلاق وشیوع دزدی ورشوه گیری گشود. گفتم اینکه شما میگوئید چیز تازه‌ای نیست وبقدری خودمانی شده‌که نقل هر مجلس ونقل هرمحفلی است چه تازه‌ای روی داده که شما را عصبانی کرده است ؟ گفت تقریبا سه‌ماه است که دفترچه جیره‌بندی راازاداره گرفته‌ام و با آنکه بچه‌ها همه لخت هستند وزن ودخترم زیرپوش ندارند تاامروز نتوانسته بودم برای گرفتن پارچه سهمی خود بفروشگاه مراجعه کنم بالاخره دیروز باقرض وقوله پولی تهیه شده و امروز برای گرفتن پارچه رفتم ولی ایکاش نرفته بودم و اینهمه فجایع و جنایات‌را نمی دیدم . این ساختمان که ظاهرش آنقدر مجلل و با شکوه است و چشم راخیره میکند امروز درونش مرکز فجایع عجیبی است هزارها زن وبچه وپیر وجوان برای گرفتن سه متر پارچه باین ساختمان هجوم آورده‌اند عفونت و کثافت آنجاروح رامشمئز میکند اغلب این بیچارگان غذای ظهر خود را میاورند که تا نوبتشان برسد آنجا باشند فحش وناسزا و تعدی بحدی است که هر شخص باوجدانی‌را متأثر میکند همه این‌جمعیت‌برای گرفتن سه‌متر پارچه وبلان هستند در صورتی که بچشم خود می بینند که‌توپ‌توپ‌باسفارش وهزاران وسیله دیگر از آنجا خارج میشود ودلالهای بی انصاف با تادیه باج سبیل آنچه می خواهند میبرند و ازهمه بدتر ومفتضحتر آنکه عاملین فروشگاه اگر خانمی رامشاهده کردند که قابل اشاره حسیه است تا از او وعده کامل نگیرند باو پارچه نمیدهند یکی از همین عاملها باخانمی مشغول (لاس) زدن بود من عصبانی شده رفتم برئیس بازرسی اطلاع دهم بدبختانه دیدم اوهم مشغول همین‌کار است راستی شرم‌آور نیست که برای گرفتن سه‌متر پارچه زنان و دختران ما عصمت خودرا باین بی‌عصمتها بدهند آیاشرم وحیا و عفت تااین درجه از میانه برخاسته است ؛ برای سه متر پارچه ماباید باین ننگها تن‌دردهیم‌درصورتی که تجارتخانه کتانه یافلان تجارت خانه‌بدون دردسر وبادادن باج سبیل‌درحدود یکمیلیون متر پارچه رابلند میکند که دربازارسیاه میلیونها ریال دخل ببرد ؟ براستی این اوضاع غیرقابل تحمل است اگر دولت پارچه ندارد پس این حاتم بخشی هاکه بکتانه ورشیدیان میکند چیست و اگر دارد چرا باین ملت بدبخت لخت ستمدیده نمیدهدوزنان و خواهران ودختران مارا بدست یکمشت مردم بی‌عصمت وفاسدالاخلاق و بی دین و عقیده می‌سپارد ؟ این اوضاع خراب پس چه وقت باید اصلاح شود ؛ چرا باید پست ترین جوانان شهوت ران رئیس فروشگاه‌شود که‌همه عاملین دلال‌محبت شوند ؟

گفتم عزیزم اینقدر تند مران که درراه می‌مانی آیا شما قصه آن مسافر راکه وارد شهر حمص شده شنیده‌اید ؟ گفت نه.

گفتم شخصی وارد شهر حمص شده ازکنار مسجد جامع عبور کرد مؤذن را شنید بالای گلدسته میگوید (واهل حمص یقولون اشهد ان محمداً رسول الله) اهل حمص میگویند شهادت می‌دهیم که محمد پیغمبر وفرستاده خداست.

مسافر ازاین طرز اذان متعجب شد ورفت که ازامام‌مسجد علت رابپرسد ولی امام را دیدکه سر یکپا ایستاده و مشغول نماز است وپای دیگرش درهوا معلق است از این نماز خواندن تعجب کرد ورفت تا ازمحتسب شهر جویای این معما شود ولی‌او را نیزدید که بیرون مسجد روی سکوئی نشسته وچند خم شراب درپیش داردوبمردم میفروشدوبا قرآنی که دردامن داردسوگند میخورد که‌شرابش‌خالص‌استوآب مخلوطش نیست تعجبش‌بیشتر شد وبخانه قاضی رفت که ازاواین معماهارا بپرسد ولی در آنجا رسوائی دیگری دیدزیرا قاضی رامشاهده کرد برو افتاده‌وامردی برپشت اواست. ازآنجا سراسیمه نزد داروغه رفت در آن جا دید مشغول هستند چشم جوانی را از حدقه بیرون می آورندو جوان فریاد می‌زند (آخر ای مسلمانها به دادم برسید من تقصیر نکرده‌ام بلکه مقصر این مرد است و تقصیرش ثابت شده است پس چرا چشم مرا درمیآورید) مسافر از آنجا یکسر بخانه مفتی شهر رفت در آنجا دید مردی در حضور مفتی بازنی مشغول است ودو نفر هم بمحارم این دو نگاه میکنند و میگویند (بلی دخول حاصل شد) مرد دیگر طاقت نیاورده و بخانه حاکم رفت در راه دید عده‌ای تابوتی بدوش گرفته میبرند ومردی ازتابوت سردرآورده فریاد میزند (مردم من زنده‌هستم مراکجا میبرید ؛ چرا می‌خواهید زنده‌بگورم کنید) این منظره مسافر رابی طاقت کردوسراسیمه برحاکم واردشده واینهمه‌فجایع رانقل نموده پاسخ خواست.

حاکم باروی بازی ازاو پذیرائی نمود و گفت من‌تمام‌این اشکالهارا برای شما حل میکنم وشما تصدیق خواهید نمود که هیچکدام امر مهمی نبوده است.

مؤذن این شهر مدتی است بیمار است وهرقدر خواستیم مؤذن خوش آوازی بجای اوبگماریم درمیان مسلمین نبود بنا بر این ناچار شدیم این مؤذن راکه دیدید استخدام کنیم و چون یهودی است و معتقد به پیغمبری محمد نیست طرز اذان دادنش اینطور است وازقول مردم شهر حمص اذان میدهد

واما امام جماعت که سریك‌پا نمازمیخواند برای این‌بود که وقتی بمسجد می‌آمد پایش بنجاست فرو رفت وتا آنراتطهیر میکرد وقت فریضه میگذشت ومؤمنین نیز منتظر میشدند بنا بر

این صلاح در آن دانست که آن پای نجس را از نماز خارج کند راجع بشراب فروشی محتسب نیز بدانید که موقوفه این مسجد تاکستان است و چون در این شهر شراب گرانتر از انگور است صرفه وقف دراین است که انگورش شراب شود و این کار بنفع مسجد است وچون شراب آن خالص است محتسب سوگند میخورد که مردم مطمئن باشند وسوگندش راست است.

اما علت کندن چشم آن جوان بی گناه این است که مقصر حقیقی کاری دارد که محتاج بدو چشم است و اگر یك چشمش بیرون آید ازکارباز می ماند واسلام می فرماید (لاضرر ولاضرار) و اما آن جوان کاری دارد که بایك چشم هم انجام می یابد و چون حدود باید اجرا شود بنابراین داروغه صلاح در آن دید که چشم این جوان بجای مقصر حقیقی درآید

واما قضیه قاضی ازاین قرار است که وصی آن پسر می باشد وحالا آن پسر مدعی است که بحد رشد رسیده است بنا بر این عملی راکه دیدید برای این بوده است که بلوغ آن پسر برقاضی ثابت شود.

و اما مجلسی که درخانه مفتی مشاهده کردید تفصیلش این است که آن زن را شوهرش سه طلاقه کرده است و بعد پشیمان شده است وبرای اینکه دوباره باوحلال شود محلل لازم دارد وچون ازشروط تحلیل حصول (دخول) است مفتی خواست این عمل درحضورش واقع شود و آن دونفر عدول و مزکیان بودند که شهادت میدادند واما آن مرد که در تابوت بود بدروغ مدعی زنده بودن است زیرا مفتی فتوای مرك اورا داده واگر زنده بودنش راتصدیق کنیم بضرر ورنه است و این شرعا جایز نیست.

مسافر سراسیمه وار ازخانه حاکم بیرون آمد و آنشهر راوداع نموده وبا خود میگفت (خراب باد شهری که تمام این فجایع وقبایح درآن عادی ومعمولی است)

حالا برادرجان کشور امروزی ماهم شهر حمص شده است کدام اداره یا وزارتخانه آباد است که فروشگاه آباد باشد کشور سراسر خراب است علت خرابی هم ازسست شدن عقیده و نبودن ایمان است ملتی که رادع و وازع باطنی نداشته باشد ملتی که باصول عفت وفضیلت ودین پشت پا بزند ، ملتی که مروج فحشاء وفسق وفجور باشد ، ملتی که بیشتر افرادش بشرابخواری وقمار وافیون وانواع واقسام مسکرات سرگرم باشند ملتی که پای خود را بیش از گلیمش دراز کند وهمه پارك و اتومبیل و وسایل تجمل بخواهند ملتی که هر قبیحی راجایز بداند و اصولا قبح اشیاء از میان برداشته شود - ملتی که قایل بمجازات خائن وپاداش خادم نباشد اوضاعش بهتر ازاین نباید باشد این اوضاع مایه تعجب نیست بلکه بااین اعمال اگر اوضاع طور دیگری بود موجب تعجب میشد ماباید بدانیم ازآن وقت که بدین وتعالیم آن بی علاقه شده ایم دوره انحطاط راشروع نموده ایم وتا دو باره بوسیله همان تعالیم خود را اصلاح نکنیم باید منتظر روزهای بدتری باشیم.

بمناسبت جشن دومین سال جلسه قرآن

درشهرری

شکر لله که بتأیید خداوند جهان
باب توفیق وسعادت سوی اهل ایمان
گشت مفتوح بکوری حسود و عدوان
زانکه برپا بشد این مجلس ذکر قرآن
تا ابد این ره واین رسم نگردد سپری

تا در آبادی ری منعقد این محفل شد
چه بسا زنده در آن فکرو روان ودل شد
بهر جهال یکی سد ره باطل شد
هر که بنهاد در این مدرسه پاعاقل شد
جاهل آنست که از کسب کمالست بری

بحر علم وادب ودانش و دین قرآنست
مجمع حکم خداوند مبین قرآن است
منجی و تکیه گه اهل یقین قرآن است
حجت خلق زآیات متین قرآن است
گر بمضمون بیانش به تأمل نگری

تا که داری بکف این نعمت بی همتارا
مرهان جان من این دولت پا بر جارا
محترم دار تو این آیت حق فرما را
کاین ودیعت بود ازختم رسالت مارا
ایکه از خیل رسل امت خیر البشری

به ازاین مجلس فرخنده واین بانك ونوا
به از این نغمه و این زمزمه روح افزا
اندراین بزم مزین زره صدق و صفا
از خم معرفت و این یدهمت بسزا
ساقی بادهٔ جان آمد اثنی عشری

هر که را یاری اسلام بود مقصد کار
لطف خلاق تواناش بود یاور ویار
ای خردمند چوخواهی که درآری بشمار
سال تاسیس چنین جلسه برافزای هزار
سیصدو شصت وسه افزای بسال قمری

تاریخ پرواز در هوا و ساختن هواپیما

بین مسلمین و اروپائیان

نگارش ا . سحاب

یکی ازمجلات مصری درضمن انتشارات خودمقالهٔ بقلم یکی ازنویسندگان مصر نگاشته و در آن تفصیلی از تاریخچه پرواز در هوا و ساختن هواپیما بمورد نگارش آورده که اصل‌منشاء آن از کتاب (تاریخ سربازی وسپاهی گری دراسلام) گرفته شده .

دراین مقاله راجع به‌پیدایش نخستین بار طیاره و بکار بردن این اسباب ودستگاه در هواپیمائی بامدارك و منافع معتبره چنین‌مینویسد .

پیش از اینکه‌طیاره را اختراع کنند محال می شمردیم که‌تصدیق کنیم یاعقیده داشته باشیم که بتوان بهوا صعود کرد و عالم جوی را مانند روی زمین طی مسافت نمودتا اینکه ظهور طیاره و هواپیما برای ما رفع این اشکال را نموده وجای شبهه جهت ما باقی نگذاشت و اکنون آنرا امری عادی تصور میکنیم . هم اکنون باور نمی کنیم که انسان بتواند بدون این دستگاه شخصاً بهوا پرواز کند و آنرا محال می‌شماریمو لیکن چه چیزی مانع است و چه استبعاددارد که بزودی انسان برای خودش بالهائی مانند پرندگان‌تهیه نموده و بتواند مانندکرکس وپرنده‌های دیگر درهوا پرواز کند ولیکن‌آنچه در تاریخچه هواپیمائی و اختراع طیاره تحقیق شده ودرآثار پیشینیان دیده میشود بقرار زیراست :

پرواز در هوادر دوره‌بنی‌عباس

سیوطی درتاریخ الخلفاء خود(ص۲۶٦ چاپ اخیر مصر) چنین مینویسد ، در تاریخ‌سیصدوپنجاه وچهارهجری‌خواهر معزالدوله (یکی از سلاطین دیالمه که در ایران سلطنت داشته و خانواده آنها بآل بویه مشهورند) وفات یافته المطیع بالله خلیفه عباسی با طیاره بخانه معزالدوله فرود آمد و اورا تعزیت وتسلیت گفت ، صعود باطیاره برای او تکلف و زحمتی نداشت ومعز الدوله بیرون آمده چند بار زمین بوسید و پس‌ازآن‌خلیفه بخانه خودبرگشت .

بدون تردید این‌نزول‌وصعود بخوبی میرساند که‌خلیفه کشتی هوائی داشته و باآن‌هواپیمائی نموده و ما با اینکه‌عقیده نداریم که‌طیاره آن‌روزی‌ما نندطیاره های کنونی بوده ولیکن می‌توانیم تصور کنیم که در هزار سال پیش از این ،بین‌مسلمین وسائلی از برای هواپیمائی وجود داشته و در اولین‌بار اختراع این اسباب بدست آنها شده و هسته اولیه آنرا مسلمانها کاشته اند و مهمتر از این چیزی که اثبات مدعا را می نماید مطالب ومستندات ذیل است .

اول‌پرواز کننده در اسلام

مقری‌در کتاب‌نفح‌الطیب خودمیگوید که درسال ۸۱۱میلادی اول مخترع‌اسلامی پروازدرهواعباس‌بن فرناس‌اندلسی بود که درفن اختراع اورا مکانتی‌بسزابوده وسمت‌پزشکی‌خاصه عبدالرحمن‌دوم‌خلیفه اموی پادشاه اندلس و اسپانیا را داشته و نویسنده‌کتاب نامبرده استشهادنموده که اندلسی‌هادر استنباط علوم و فنون بدیگران سبقت داشته اند .

عباس‌بن فرناس اندلسی‌واختراعات‌او

چنانکه ازمیان ایشان یکی ابوالقاسم عباس بن‌فرناس حکیم اندلسی‌بود واو اول کسی است که در اندلس صنعت شیشه سازی را از سنك استنباط نموده و آنرا اختراع کرد او نخستین کسی است که درموسیقی تصرفاتی چند نمودو آلتی‌را برای شناختن اوقات درست کرد (گویاکه ساعت باشد) و در اندیشه پروازبابدن خود برآمده وتن‌خودرا بابرو بال‌پوشانید و دو بال از برای خود ساخته باآنها مسافتی بعید در هوا پرواز نمود ولیکن‌چون‌درست اختراع خود را تکمیل ننموده بودبزمین آمد وصدمه باووارد شد ،

اما آنچه راکه درباره ابن فرناس و اختراع اومینویسد منشاء اختراع او ازآنجا بوده که این‌مرد که همواره در آیات بینات قرآن مجید هنگام قرائت تامل و اندیشه نمود و از این کلام الهی که سرچشمه هرگونه حکمت و دانش وکمال ومعرفت و فهم و فصاحت و اخلاق و مدنیت است بهره‌مند گردیده از اسرار و عجائب آنکه هر صاحب اندیشه و نظری را متوجه بجانب صانع آفریدگار و قدرت بالغه اومینماید این‌دانشمند متمتع میشد از جمله در ضمن تامل و اندیشه خوددراعماق‌معانی این آیه‌شریفه از قرآن کریم (سوره الملك) فرو رفت که خدا میفرماید :

(اولم یروا الی‌الطیر فوقهم صافات ویقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه‌بکل شیئی‌بصیر) دانشمند نامبرده تفکری عمیق و اندیشه ای‌دقیق‌درقبض‌وبسطی کرد که‌خدای‌سبحان‌دربال‌پرندگان قرارداده وآنها راقادربه‌پرواز درهوا نموده‌وباسرارعلمی وعملی این موضوع برخورده که‌لابد امر پرواز سری از اسرار الهی است که روی ناموس و سنت طبیعت اجراء شده و خدای متعال آنرا دلیلی ناطق بر وجود خود شمرده و در ضمن آیه بحقیقت موضوعی که مورد بحث و نظر اندیشه است اشاره و تنبیه‌نموده و سر رویت آن‌راازبندگان خود با بیان استفهام آورده‌که آنان درصدد بحث‌وتحقیق نیستند و اندیشه وتفکرهیچوقت‌دراین‌خصوص نمی‌نمایند .

عباس‌بن فرناس متوجه این‌نکته شده وگفته که ناچار من باید درصدد بحث وتحقیق برآیم و نهایت‌سعی‌وکوشش‌خود مرا درآشکار نمودن این‌کار بسر برم تا پرده از روی آن بر دارم وحقیقت‌آن راکشف کنم .

او همینطور فکر میکرد ومشغول بودتا اینکه کندکاری

بقلم آقای صباح کازرونی

یک توبه‌نامه تاریخی

در این حیص و بیص که جنگ خونین سرتاسر گیتی را فرا گرفته و سلاله بشر را بفنا و زوال تهدید مینماید - ملل جهان برای آزادی خود از زور گوئی جانبازی مینمایند.

نیروی اتفاق و اتحاد را برای پیشرفت بر سایر نیروهای هولناک برتری داده اند و پیمان یگانگی را با یکدیگر استوار نموده اند متاسفانه در تهران عده کمی که دین‌سازی را وسیله شخصیت و استفاده خود قرار داده اند و همیشه در مواقعی که حوادثی متوجه عموم است آب را گل آلود مینمایند تا بمقاصد و منویات فاسد خود برسند و اتفاق کلمه‌را بنفاق مبدل سازند و دکه دین فروشی خودرا بازو مشغول اغواء ساده‌لوحان شده اند.

این عناصر خطرناک علاوه بر اینکه با شبهات نادانان را گمراه مینمایند و تخم فتنه‌وفساد را در قلوب بذر افشانی میکنند بر علیه حکومت ملی و مذهب رسمی و قانون اساسی هم قیام و اقدام کرده اند.

این جغدهای شوم با بر و بالهای سوخته میخواهند بر فراز بیرق اسلام پرواز کنند! غافلند از اینکه فروغ خورشید اسلامیت حس باصره آنانرا نابینا خواهد نمود.

اذا کان الغراب دلیل قوم ـ لیهدیهم سبیل الهالکینا!

این گمراهان دعوی راهنمائی مینمایند و مردم‌را از راه نجات براه هلاکت سوق میدهند تبلیغات بی رویه و اصراری که‌در گمراهی ساده‌لوحان بالطائف الحیل در نشر مسلک بی‌پایه‌ومایه و خرافی خود دارند ایجاب نمود که این پرده‌شب‌بازی را خرق و هویت این راهزنان را بطریقی آشکار نمائیم که‌برای اشخاصی که‌بواسطه معاشرت با این میکروبهای مسموم شبهه‌ناک شده‌اند تردیدی در فتنه جوئی این گروه گمراه ننمایند.

و نیز بمبلغین و سردمدارهای این دسته اعلام میداریم که برای مجادله و مناظره حضوری (در تحت کتابت و امضاء دو طرف) و کتبی اینجانب آماده هستم در صورتی که در دعوی خود استوار و راست‌گو هستند خودرا برای مناظره معرفی نمایند و اکنون با بیان خیلی روشنی ابطال دعوی این فرقه‌را در زیر باطلاع عموم میرسانیم وبالله التوفیق.

درهوا چند معلق زنی و جلوه کنی
ای کبوتر نگران باش که‌شاهین آمد

کارخانه دین‌سازی (بابی - ازلی - بهائی)

۱ـ مدعی اول وبقول حضرات بشر من یظهر الحق جناب سید علی محمد مشهور بباب بوده‌و تاریخ زندگی و تحصیلات و ادعای اورا موکول بآتیه‌مینمائیم.

سید باب اساس‌و پایه ادعای جناب ازل و جناب بها می باشد و اگر ادعای او باطل شود ادعای دیگران بطریق اولی باطل خواهد بود متابعان جناب میرزا یحیی که‌خودرا بصبح‌ازل موسوم ساخته و جناب میرزا حسینعلی که خودرا ببهاءالله نامیده است سید باب را مبشر میدانند و ازل و بها را مبشر به بدیهی است اگر ادعای مبشر باطل شود ادعای مبشر به بکلی باطل خواهد بود.

۲ـ بعد از سید باب میرزا یحیی دعوی مبشر به را نمود و میرزا حسینعلی هم‌مطیع و مروج او بود و پس از چندی میرزا حسینعلی یکدسته از اغنام را بطرف خود جلب نمود و میرزا یحیی راتکذیب‌و دعوی مبشر بهی‌را نمود.

ومریدهای دونفر بهم زدند و آشوبی برپا کردند و برای ابقاء دکان خود از یکدیگر کشتند و بیکدیگر مشغول لعن ودشنام شدند چنانچه‌تا کنون‌هم باهم مخالفند!

وتعمق در بحث و تحقیق‌سر این نکته اورا باخذ نتیجه کشانید و بخود گفت:

خدای متعال‌در این آیه‌مارا تنبیه میدهد که‌سنت‌و صنع قدرت او را در فطرت‌هوا و مقدار چیزی را که آن از سنگینی متحمل می‌شود بفهمیم‌و این‌جز بتحقیق در کیفیت هوا و وضعیت پرندگان نباشد، بنا بر این باید اندیشید که چگونه خدا پرنده را باین نحو خاص‌آفریده و آنوقت متوجه چگونگی وضعیت پر و بال های آن‌شده و گفت بواسطه این‌هاست که ازقدرت الهی پرنده می‌تواند پرواز کند و با آن خودرا ازسقوط نگهداری نماید زیرا که خداوند سبحان امساک و نگهداری را تنها بخودش نسبت داده همین‌طور که تمام قوای طبیعی را بخودش نسبت‌داده است وفرماید (لا یمسکهن الا الرحمن) چونکه خداست که پرندگان را باین‌سرشت در آورده که در هوا خود را نگاه دارند.

پرواز ابن فرناس

سپس‌این دانشمند بزرگ ازروی دانش توانست که‌پهلو بپهلوی تحقیقات‌و وارسی قوانین طبیعی باسرار پرواز آگاه‌شود و ازشکل‌طیوری که در آیه شریفه مذکور است استفاده بنماید لذا بدن خود را باپر پوشانیده و برای خود دو بال ترتیب داد و در فضای هوا صعود نموده مسافتی را طی کرد ولیکن طولی نکشید که بزمین‌آمد زیرا ملتفت این نکته نشده بود که دنباله پرنده و پرهای‌دم‌او هم درپرواز مؤثر است.

ابن‌فرناس باین ترتیب اکتفا ننموده و پس از آن طیاره ای ساخت و توانست که در برابر مردمی زیاد از اهالی قرطبه بهوا بالا برود ولیکن در این بار نتوانست که مسافتی‌را بپیماید بلکه بجای خود باقی‌بماند واختراع او تا این‌حد‌مانده و پیش‌از اتمام زندگانی او بپایان رسید.

پیروی دیگران از ابن فرناس

این طریقه‌و روش بود که‌مرباد Muriade یکی ازمخترعین هواپیمائی از اروپائیان ازآن پیروی نمود وطریقه‌دو بم‌عین آن بود که‌کلیمان آدر مخترع پرواز درفرانسه درباره آن اندیشیده‌و پرواز درهوا را بدون موتور اختراع نمود.

۳- دسته دیگر بعد از سید فقط بسید گرویده‌اند و بازل و بها معتقد نیستند واین دسته موسوم ببابیه شده‌اند !

٤ - عباس‌افندی پسر میرزاحسینعلی که بعد از پدرش مدیر این کارخانه بود در موقع مرگ خود مدیریت را بر خلاف وصیت پدرش که باید ببرادر کوچکتر ازخود بدهد بوصیت عمل نکرد و بشوقی افندی تفویض کرد و یکدسته هم در این مرحله جدا شدند.

راجع بادعاء سیدباب

مابرای اینکه اساساً درادعای مبشر ومدعی اول آن ها بحث کنیم که اگر ادعای اوپایه‌ئی داشت ادعای سایرین هم‌روی آن بنا شود و الا ادعای سایرین باسید همه بی پایه و بالطبیعه باطل‌خواهد بود حال ببینیم‌سید ادعائی داشته یاخیر ؟!

ادعای سید دایرمدار نفی واثبات است !

با همه دعویهای متناقضیکه از کلمات سید باب بطرق ابهام‌دیده شده‌است یك اقرارصریح‌واضحی نموده که برای‌ابطال ادعای فرق سه‌گانه بابی و ازلی و بهائی دلیل قوی وقاطع است عریضه سیدباب بولیعهد که موسوم بتوبه نامه باب است

این توبه نامه را ادوارد برون انگلیسی در تهران عیناً گراور نموده و در کتاب خود نشر داده است باتوجه براینکه مبلغین و دکانداران بهائی درموضوع توبه‌نامه تردیدی ندارند ولی اغنام راازاین توبه نامه آگاه نساخته و اگر هم اظهاری شود انکار آن را درنظر آنان برای بازنشدن مچ شریف‌خود جلوه میدهند ولی عین توبه‌نامه خط باب با پرونده محاکمه او که درتبریز انجام شده درتهران فعلا موجوداست.

عین عبارت توبه‌نامه‌باب

«روحی فداك - الحمدلله که مثل آن حضرت را ینبوع رافت ورحمت‌خودقرار فرموده که‌رحم‌برچاکران وترحم‌برداعیان میفرمایند - **این بنده را مطلق علمی نبوده و نیست که منوط بادعائی باشد وادعاء نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه‌السلام صرف قول باطل است وبنده را چنین ادعائی نبوده ونه ادعای دیگر - درهر حال تائب و مستغفرم** ووجود خویش راذنبی‌عظیم‌میشمرم مستدعی‌ازالطاف شاهنشاهی وآنحضرت چنانم که بنده راازالطاف خود محروم نفرمائید »

این است عین عبارت توبه نامه باب که عین آن درتهران اکنون موجود است ،

حال یك قسمت ازاقاریر سید را تجزیه مینمائیم اول نفی علم‌ازخود که‌منوط‌بادعائی باشددوم‌تکذیب ادعای نیابت‌امام‌دوازدهم و مطلق ادعای دیگر ! سوم اقرر برگناه و استغفار چهارم وجود خودراگناه بزرك شمرده پنجم استدعای عفو نموده است ! باتصور اقرارهای صریح پنجگانه جناب باب که متضمن نفی علم وادعاء وتکذیب نیابت خاصه ومطلق ادعای دیگر و اقرار بر گناه واستغفار وجود خودرا گناه بزرك‌دانسته‌واستدعای عفو دیگر زمینه‌ئی باقی نمی گذارد که جناب میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بها خود را مبشر بکسی بدانند که نفی مطلق علم وادعا راازخود نموده است و اگر هم این مدعیان دروغی بااین حال برای ریاست خود ادعائی نمایند چندان شگفت انگیز

نیست زیرا نیروی شهوت وطمع قوه منطق ودلیل رامحومینماید ولی شگفت‌آور عمل کسانی است که ازاین کارخانه‌های دین‌سازی که برای جلب منافع مادی خود موسس گمراهی دیگران‌شده‌اند پیروی نموده‌اند اکنون پاسخ علماء اعلام تبریز را که بجناب باب داده وبامضاء مرحوم سید علی اصغر شیخ الاسلام است وعین آن نیز در تهران موجود است بری اطلاع خوانندگان گرامی در زیر مینگارم :

پذیرفته نشدن توبه باب

سید علی محمد شیرازی - شما در بزم میمون و محفل همایون ولیعهد دولت بی زوال ایده‌الله و نصره درحضور جمعی ازعلماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هر یك جداگانه باعث ارتداد شما است وتوبه مرتد فطری مقبول نیست - چیزی که باعث تاخیر درقتل شما شده شبهه‌خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلاتامل احکام مرتد فطری بشما جاری خواهدشد حرره خادم الشریعة المطهره علی اصغر الحسینی .

هذا بلاغ للناس

۱ - بافراد اسلام تذکر میدهد که مکرر توبه نامه را بخوانند وازگوش دادن بخرافات اینان احتراز نمایند .

۲ - بافراد ازلی وبهائی و بابی تذکر میدهد که با دقت دراقاریر جناب باب و بطلان ادعای بابیه و جناب میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که متفرع برادعای سید باب است فکر نمایند وخودرا ازاین گمراهی برهانند و روان خودرا تغذیه جسم دین سازان ودروغگویان ننمایند.

ومن یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه

۳-بدکانداران و مدیران کارخانه دین سازی و مبلغین آنان اندرز میدهم که باوجودی که بخوبی بی اساس بودن این دستگاه گمراهی رامیدانند مثل سایر مبلغین کناره گیری نموده و ازگمراه نمودن ساده لوحان اغماض نمایند وبیش ازاین در صدد القاء نفاق برنیایند و اگر هم جاه طلبی و گمراه نمودن را تا نفس آخر ازدست نمیدهند مختارند والسلام علی من‌اتبع‌الهدی

بقلم فاضل دانشمند آقای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

مصلحین باید بتعلیم و تربیت جوانان بپردازند

بردانشمندان بصیر هویدا است که اساس و پایهٔ ترقی و تعالی و نجات ازهر مفسده منوط بتعلیم وتربیت صحیح است و بدون آن رهائی ازمفاسد اخلاقی محال می باشد انسان انسان است بتربیت وهیچیك ازاقوام عالم اگر چه نیم وحشی باشند بالمره ازتربیت بی بهره نیستند .

اگر کسی انسان رادرحین تولدبنظر اعتبار بنگردخواهد دانست که زیست او بدون تربیت از جملهٔ محالات است و اگر امکان آن فرض شود بلاشك زندگانی او در این حالت بدتر از حیوانات خواهد بود (چنانچه قرآن ناطق باین معنی است ونسبت باینگونه اشخاص میفرماید) «لهم قلوب لایفقهون بها ولهم آذان لایسمعون بها ولهم اعین لایبصرون بها انهم الاکالانعام بل هم اضل سبیلا» یعنی آنانکه حاضر بتعلیم و تربیت ابناء نشدند قلب دارند اما حقایق را نمی فهمند و گوش دارند اما نمیشنوند مواعظ نیکو را چشم دارند اما نمی بینند (آثار تعلیم و تربیت ولطائف کون را) ایشانند مانند چهارپایان بلکه از آنها بد ترند تربیت عبارت است ازمجادله طبیعت ورشد مزایا ومحاسن صوری ومعنوی چه تربیت درنباتات باشد وچه درحیوانات وبا انسان تربیت اگر نیك باشد طبیعت رااز نقص بکمال وازخست بشرف میرساند و اگر بد باشد البته حالت اصلیهٔ طبیعت را تغییر داده موجب تنزل وانحطاط آن خواهد شد (و این امر بر ارباب فلاحت وتربیت کنندگان مواشی وحیوانات ومربیان اطفال و ناظمان بلاد وروساء ادیان بخوبی ظاهر است) بالجمله حسن تربیت درعوالم ثلاثه باعث همه گونه کمال وخوبی ها وسوءتربیت موجب تمام نواقص و زشتیها است چون این مطلب واضح شد باید دانست هرقومی ازاقوام که تربیت نیکو شوند جمیع طبقات واصناف آن برحسب قانون تناسب طبع بیکبارگی متفق شده روی بترقی وتعالی میآورند وهر طبقه برحسب مرتبه خود دراکتساب کمالاتی که درخور آنست می کوشد وهمیشه بایکدیگر درتکافو وتوازن وتعادل خواهندبود یعنی درمیان اینها سلاطین عظیم الشان وشهداء وامراء صالح وحکماء ودانشمندان متبحر و تجار و فلاحین واهل حرف وصنایع امین و درستکار و صالح بوجود خواهد آمد وازجمیع اقوام دیگر ممتاز خواهند شد چون کمال ترقی هرصنفی مربوط بترقی سایر اصناف است .

این است قانون کلی وناموس طبیعت وسنت الهیه وبعکس چون فساد درطبیعت آنها راه یابد ناپاکی وضعف برتمام طبقات علی قدر مراتبهم طاری خواهد شد مخصوصا اگر درسلطنت و استقلال آنان وهنی حاصل شود بمضمون الناس علی دین ملوکهم بالتبع درتمام اصناف این وهن و سستی مشهود خواهد شد زیرا حسنه اینها معلول تربیت حسنه است ومجری آن دولت وسلطان مملکت است چون درعلت خلل وفساد وضعف حاصل شود ناگزیر درمعلولات به طریق اولی ایجادگردد واینگونه قومی گاه میشود که بسبب افزونی فسادتربیت وعادات زشت طبقات شریفه تدریجا مضمحل شده وافراد آن قوم بعد از تغییر روحیه وتبدیل اسم جزء اقوام دیگر گردند و به پیرایه جدیدی ظاهر شوند (مانند کلدانیان وفینیقیان وقبطیان) وگاه میشود که عنایت اولیه آن قوم را دریافته و در حین بحران فساد وضعف ارباب عقول عالیه وخداوندان نفوس زکیه چندی رادر میان آنان ظاهر مینماید و ایشان موجب حیات نوین شده آن فسادی را که سبب زوال و اضمحلال بودزائل نموده برونق وبهجت اصلی خود برمیگردانند وعمری دوباره بقوم خود می بخشند وعز وشرف وترقی اصناف آنرا بازمیگردانند از این جهة است که بزرگان روشن فکر در عین فساد باز منتظر مراحم الهیه می باشند که شاید مجددی خبیر وحکیمی صاحب تدبیر ظاهرشود وبسبب تدابیر حکیمانه ومساعی جمیله خویش عقول ونفوس ایشان را منور ومطهر سازدوفساد تربیت را برطرف کند تا آنکه ببرکت تدابیر اوباز بحالت اولیه خود باز گردند .

اما این مطلب درنزد تمام عقلاء و دانشمندان مخصوصا علماء اخلاق ومتخصصین درفن روان شناسی ثابت است که چنانچه اخلاق بد بتدریج ملکه و جزء فطرت اقوام و ملل شود قطعا برای متخلق شدن باخلاق حسنه مدتهای متمادی لازم دارد که آن خوی واخلاق بد که بواسطهٔ تکرار ملکه شده وطبیعت ثانویه دراو ایجاد کرده برطرف شود وبعد درتحت تربیت فضلاء ودانشمندان ووعاظ وناطقین امین درسالیان درازاخلاق حسنه وخوی نیك رادر کانون آنان جای بدهند والا این سخنرانی وقلم فرسائیهای بی حقیقت فایده نخواهد بخشید وتظاهرات بی معنی ونادرست نتیجه بدولت وملت نخواهد داشت - شکی نیست که مدتهای مدیدی است که از هرطرف پریشان حالی وبیچارگی وناتوانی بر جمیع طبقات مسلمین مخصوصا ملت نجیب باستانی ایران بواسطه نفوذ اجانب وسوء تربیت زمامداران نالایق احاطه نموده است و هر یك از مسلمانان چشم براهند که از کجا بارقهٔ تعلیم و تربیت اسلامی ظاهر واصلاح عقول ونفوس مسلمانان رانماید اینك که از برکات ومراحم یگانه مجدد ونگاهبان حوزه اسلامی وحامی وحافظ شریعت غرای احمدی (ص) و مصلح کل وهادی سبل حضرت حجة الله فی الارضین ولی عصر حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه که بمنزله آفتابی که ازوراء ابر نور افشانی بعالم وجود مینماید وازپس پرده غیب بالطاف غیرمتناهیه خود عالم را منور کرده اند موقعی بس مناسب بدست آمده باید علماء ومتکلمین وقائدین شریعت وفرماندهان جامعه وملت وقت راغنیمت شمرده تافرصت در دست است درمقام زدودن زنگ جهل و فساد تربیت بر آمده وعالم اسلامی وملت ایران را تقویت نمایند وآب رفته راب‌جوی

باز گردانند و بمضمون «ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» برهر مسلمانی واجب است اقتدا بقائد و مربی و مروج علم و تربیت ونجات دهنده بشر از جهل و شقاوت و توحش حضرت ختمی مرتبت یعنی رسول اکرم ص نماید .

حقیقة اگر بدقت و تفکر و انصاف بتعالیم اسلام نظر افکنیم بعلاوه اثبات ما نحن فیه هزاران فوائد روحی و مادی و ارادهٔ قوی و اعتماد بنفس و استقامت در کار و عزت نفس و توکل و همت و فداکاری و ناموس داری و وطن پرستی از آن استفاده خواهیم نمود .

افسوس که ابداً دولت و ملت بفکر اینگونه امور نبوده و همیشه عادات و رفتار اروپا را مرآت و سرمشق خود قرار داده و پیروی قائد و رئیس خود را نکرده و کور کورانه انقاد از اسلام مینمایند کدام قوه و اراده و استقامت و همت در طریق تعلیم و تربیت در صفحات تاریخ نشان دارید که توانسته باشد مانند اسلام قومی جاهل و حشی و بداخلاق و متعصب و خونخوار را که نمونهٔ آن کمتر در تاریخ عالم دیده شد در مدت ۲۲ سال چنان آنان را ورزیدهٔ علم و شهامت و شجاعت و متخلق باخلاق حسنه نماید که در مدت قلیلی شرق و غرب عالم را بنور علم و معرفت و حقیقت و صنایع و حرف روشن نماید و مساکین و بیچارگان را از پنجه خونین زمامداران آندوره برهاند و نهصد سال در عالم سیادت و سلطنت نمایند ؟ و تصور حالات یگانه ولیعهد و جانشین و خلیفه او حضرت مولی الموحدین امیر المومنین علی بن ابیطالب ع که مدت ۲۵ سال در خانه نشست و از هزاران حقوق مشروعه خود گذشت و بهزاران تعدی جابرانه تن درداد و با کمال جدیت هم خودرا بعلم و تربیت و نصایح و مواعظ مصروف داشت که نمونه آن کلمات حکمت آمیز و مواعظ گرانبهای کتاب نهج البلاغه و کلمات قصار آن حضرت است که بهترین کتاب اخلاقی میباشد و هزار و سیصد سال است مردم از آن منتفع میشوند و اثر آن صبر و بردباری و تعلیم و تربیت در جنگ صفین ظاهر شد در وقتی که هیجده هزار جوان در رکاب آن سرور حاضر و جنگ نمایانی کرده بودند شخصی از آن حضرت سئوال کرد شما که این قدرت را داشتید چرا ۲۵ سال درخانه نشستید و خون جگر خوردید ؟ حضرت نظری بجوانانش انداخته فرمود اگر آن روز دست بشمشیر میکردم نسل این جوانان که قوام دین اسلام را عهده دارند از میان میرفت صبر من برای این بود که نونهالان را تربیت کنم و درس شهامت و شجاعت و طرز ناموس پرستی و تعصب دینی را بآنان بیاموزم و امروز با کمك ایشان از اسلام حمایت نمایم و اوهام و خرافات منافقین و اثر تربیت بد را از بین ببرم. بلی چنین است هر کس خواست حق یا باطل را رواج دهد از طبقه اطفال و جوانان شروع نمود چون ایشان قابلتر از برای ترقی و تکامل میباشند و برای آینده خلق شده اند و قلب صافی آنان چون آئینه می درخشد و از هر رنگی فوراً متاثر شده و پایدار میماند چنانچه مشهور است «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» «من لم یتعلم فی صغره لم یتقدم فی کبره»

اول کسیکه این فلسفه را در جهان اجراء نمود سقراط حکیم بود که بعد از انتشار فلسفه سوفسطائیه و ترقی و تعالی فلاسفه آنان که قائل بهیچ حقیقتی نبودند و درهر مری از امور عقلی و نظری و بدیهی اشکال تراشی کرده و منکر آنها میشدند قد مردی علم کرد و چشم از حیثیات خود پوشید و در کمال جدیت درمقام رفع اوهام و خرافات برآمد نشر فلسفه خودرا از طبقه جوانان شروع نمود و هم خود را بتعلیم و تربیت آنان مصروف داشت و هر قدر از جانب حکومت جباران و بزرگان دولت منع و تهدید شد دست از مقصد خود بر نداشت تا اینکه امر شد او را محاکمه و زندانی کردند بازهم در زندان مشغول تعلیم و نشر فلسفه خود بود تا وقتی که از جانب حکومت جباران محکوم بمرك شد بمرك تن داد و از مقصود عالی خود دست بر نداشت حتی در موقع نوشیدن زهر شاگردانش گفتند مرك باختیار تو است ساکت باش گفت اما ترك مقصدم محال است چون تکلیف خود در این می بینم و در خوردن زهر بحکم قانون ناگزیرم شما مطمئن باشید که من نخواهم مرد و فقط این لباس ننك و عار را از خود دور کرده و نائل بفتوحات ربانی خواهم شد و من همیشه در میان شما خواهم بود بمضمون «الناس موتی و اهل العلم احیاء» همیشه زنده هستم و مثال و حقیقت من در قلوب شما خواهد بود .

همچنین اشخاص مغرض و دشمن دین و اخلاق هم از طبقه نوباوگان و جوانان شروع بنشر مفاسد و آراء سوء خود مینمایند از آنجمله معاویة بن ابی سفیان است وقتی که دید ممکن نیست مقابلی با فضایل و مناقب و سوابق حسبی و نسبی علی بن ابیطالب ع نماید در مقام آن برآمد که نسل آتیه را از مزایای اخلاقی بی بهره و مفاسد و اغراض شخصی خودرا در آنان تزریق نماید اشخاصی را در خفا برانگیخت که اخباری در فضائل و مناقب خود و اشخاصی که مقابل علی ع بودند از قول پیغمبر ص جعل نمایند و بعد امر بتدوین و تعلیم آنها بمردم نمود و تا مدت بیست سال این امر دائر بود تا وقتی که جوانان بحد رشد رسیدند دشمن حقیقی امیرالمومنین ع و پیروان او شدند و منتهی بجنك صفین و بالنتیجه سبب زهر دادن بحضرت مجتبی و قتل حضرت سید الشهدا گردید ما در تاثیر تربیت برای انجام مقاصد بهترین شاهد عملیات دول مستعمر است که برای نشر زبان و مذهب خود بافتتاح مدارس و تعلیم و تربیت اطفال پرداخته و تظاهر بنوع دوستی نمودند و هر قسم مفاسد اخلاقی که منظور نظر آنان بود در جامعه نشر دادند (یعنی حس وطن پرستی و ایمان را بتدریج از میان بردند و جوانان بی تجربه را دستخوش آمال و آرزوهای خود نمودند و مثل موریانه متدرجا اخلاق حسنه و مذهب حق را ازمیان بردند) از برای اثبات این موضوع تاریخچهٔ از عملیات آنان در چین و نتیجه سوء آن را بعرض قارئین محترم میرسانم .

از سال ۱۸۵۶ میلادی معارف غرب در چین شروع شد و برای اولین دفعه ورود مبشرین مسیحی برای اقامت و تبلیغ در آن مملکت مجاز شد و در مدارس مبشرین علوم طبیعی و ریاضی تدریس میشد و هر روز محصلین چینی بطور محیر العقولی بتحصیل آن علوم اقبال مینمودند و این مدارس سریعاً و بازدیاد و توسعه گذاشت بقسمی که در سال ۱۳۰۶ شمسی مجمع مبلغین پروتستان فقط در د ن و ۲۵۶ دبیرستان و ۲۷ دانشکده تاسیس نموده

بقلم آقای نوریانی

ثروت در اسلام

اسلام در میان قومی ظهور کرد که اگر چه در آنها عده ای تاجر وسرمایه‌دار وجود داشت امارو بهمرفته فقیر ترین ملل بودند احتیاج مسلمین صدر اسلام و مخصوصا مهاجرین (مگر چند نفر) برهر کسی که تاریخ اسلام رامطالعه کرده باشد روشن است . غنایمی که در زمان پیغمبر ص وابوبکر نصیب مسلمین شد گرچه آنها را از آن تنگدستی رهانید اما عموما در ردیف ملل ثروتمند نیاورد و هنوز در نظر ملل عالم ملت فقیر و محتاجی بودند اما خود آنها بواسطه شورو حرارتی که برای ترویج دین داشتند این فقر و بی چیزی را اهمیت نداده وسرمایه ایمان و توحید را بهترین سرمایه میدانستند خاصه که قرآن نیز با پند های دلپذیر و نوید خود آنهارا دلشادتر مینمود و همینقدر که این کتاب آسمانی به آنها میفرمود (المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربك) ثروت و دارائی در نظرشان خوار میشد واگر گاهی آرزوی ثروت میکردند برای این بود که در راه خداوند و ترویج عقیده ودستگیری از بیچارگان صرف کنند نه برای اینکه آن را ذخیره نمایند زیرا آیة (الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقو نها فی سبیل الله فبشر هم بعذاب الیم - یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم و جنوبهم وظهورهم هذاما کنزتم فذو قواما کنتم تکنزون) آنها را از ذخیره کردن و جمع آوری مال بازداشته وقانع و شکور بار آورده بود بطوریکه از زندگی خود که در نظر دیگران خیلی سخت بود راضی وخشنود بودند و ما برای شاهد حکایت ذیل را نقل می کنیم

گویند هنگامی که عمر وعاص بمصر حمله بردو سپاه مسلمین دریکی دو میدان مصریانرا شکست دادند مقوقس حاکم مصر نماینده گانی از سپاه مسلمین خواست تا با آنها وارد مذاکره شود ومقصود آمدن آنها را بداند . بنا بر امر عمر و عاص یك هیئت نظامی بریاست یکنفر عرب که موسوم به (عبادة بن الصامت) بود انتخاب شد که مقوقس راملاقات نماید در اینجا بد نیست تاحدی رئیس این هیئت نظامی را بشناسیم وطرز کار و جانفشانی این گروه را با اوضاع امروز بسنجیم بنا براین میگوئیم که عبادة بن الصامت یا رئیس هیئت نظامی مامور مذاکره بامقوقس حاکم مصر مردی بود بلند بالا وسیاه چهره ، ژولیده مو بطوریکه موی سر وصورت و سینه‌اش با همدیگر مخلوط بود و همیشه در میدان های جنك قسمت بالای بدنش لخت بود زیرا مایل بود در راه خدا ودین میان بدن وحربه دشمن چیزی حایل نباشد - بدنیا و زندگانی ودارائی اعتنائی نداشت ومنظوری جز رسیدن بهدف و ترویج اسلام در نظر نمیگرفت وقتی این هیئت بحضور حاکم مصر رسیدند در ضمن بیاناتی که کرد این بود که آنها را از کثرت سپاه وعظمت امپراطوری رم ترساند واز دربدری وفقر و بی سامانی اعراب شمه‌ای بیان نموده ومقدار پولی بآنها عرضه کرد که این پول بنسبت مقام میان خلیفه و فرمانده سپاه و افراد تقسیم شود عبادة بن الصامت در ضمن پاسخی که داد گفت : ما را از زیادی عده سپاه خود مترسان زیرا هرقدر زیادتر باشید غنیمت ما بیشتر است و ما فرزند وعیال خود را وقتی از شهرهای خود حرکت کردیم وداع نموده و بخدا سپردیم زیرا ما برای شهادت آمده ایم واما زندگانی ما بهترین زندگانی ها است و اگر دنیا را داشته باشیم بیش از آنچه فعلا داریم نخواهیم خواست پس شما باید یکی از دوراه را انتخاب کنید یاجزیه دهید ویا با شما جنك خواهیم کرد .

در پاسخ عباده چند نکته قابل ملاحظه است یکی آنکه

بودند ودویست هزار محصل در مدارس مذکور بتحصیل اشتغال داشتند ودر نتیجه این تحصیلات وتبلیغات محصلین آن مدارس در ادارات دولتی و موسسات فرهنگی مملکت مقامات رسمی عالی را اشغال نمودند .

خواننده محترم از این جملات چه میفهمید ؟ البته اشخاص ظاهر بین و بی فکر خواهند گفت کار خوبی کرده وملیون‌ها لیره برایگان خرج معارف چین نموده و مردم را ترقی داده اند اما عقلاء وصاحبان فکر عالی چه انتقاد خواهند نمود؟ میدانند که در اثر تعلیمات غرض آلود حس وطن پرستی و دیانت و شهامت و شجاعت را جوان چینی از کف داد و آخر الامر نزدیك بود ۵۰۰ میلیون جمعیت چین در تحت نفوذ شصت میلیون ژاپونی ذلیل و خوار گردد واگر پیشوای امروزی چین آن روش غلط را تغییر نمیداد تربیت سوء اثر خود رابخشیده بود فاعتبروا یا اولی الابصار

خلاصه مطلب ونتیجه این مقاله این است که اولیاء اطفال وصاحبان عقل و دانش و پیشوایان ما بیدار شده و این آثار ننگین آنانرا متاثر نموده بچشم خود بنگرند وعلل و موجبات آن را دریافته درمقام جبران برآیند و چاره نیست جز معارضة بمثل یعنی از همان راه که آنان وارد شده‌اند ماداخل شویم و با کمال جدیت در مقام تعلیم وتربیت نسل آینده برآئیم واز اهل دانش و بینش استفاده فکری نمائیم که ترقی وتعالی نسل آینده در چیست البته مادست رسی بفرد فرد دانشمندان نداریم امامیتوانیم تمایلات قلبی وروحیات جماعات را از مقتضیات محیط وتاریخ پیشینیان بدست آوریم بر اشخاص بصیر وتاریخ دان چگونگی حالات گذشته وحال وسیر ارتقاء وتعالی و روحیات ایرانی پوشیده نیست که از ابتدای سلطنت داریوش کبیر تا کنون پنج چیز اساس تمدن و اجتماع ایرانی را تشکیل داد ۱- مذهب ۲ - اخلاق ۳- شرافت و عزت نفس ٤- صنایع وحرف ۵- فلاحت. فقط ترقی وتنزل بیشتر ملل مخصوصا ملت نجیب ایران منوط بقوت وضعف این پنج چیز بوده وهست وما باید بکوشیم این مزایای مرده را در افراد زنده کنیم ومبانی صحیحی برای تعلیم و تربیت اطفال و جوانان خود قرار دهیم وانشاءالله در همین مجله یا نامه آئین اسلام در این پنج قسمت بحث خواهم نمود وما علی الرسول الا البلاغ

مسلمین هیچگاه از کثرت دشمن نمی هراسیدند و آنقدر بفتح و فیروزی اطمینان داشتند که میگفتند هرقدر عده سپاه دشمن زیاد تر باشد غنیمت آنها بیشتر است دیگر آنکه تمام توجه آنها بجهاد بوده واصلا درفکر زن وبچه وخانه وزندگی نبودند و هدف و مرامرا بالاتر ازهر چیز میدانستند سوم آنکه از طرز زندگی فقیرانه خود راضی بودند ودر پی تحصیل ثروت نبودند و بآنچه داشتند خشنود بودند.

چهارم آنکه جز بجنگ یااطاعت راضی نبودند و بدیهی است هرملتی که این خصال درآن جمع باشد درزندگانی کامیاب است ودر تمام میدانها فاتح خواهد بود مسلمین صدر اسلام نیز در پرتو همین خصال بود که عالم متمدن آن روز را مسخر کردند.

اما آنچه راکه عبادة بن الصامت گفت درآن نکته ای بود که از آنچه گفته شد بالاتر وقابل ملاحظه تر بود وآن عبارت ازاختیارات تامی بود که این هیئت نظامی داشت مسلمین درآنروز نسبت بهمدیگر اعتماد کامل داشتند وهر کسی در حدود شرع و قانون وقتی ماموریتی می یافت رأی اوقاطع بود دیگر لازم نبود که گزارشی تنظیم شود و در اطراف مسائل آنقدر مطالعه شود که وقت وفرصت را از دست بدهند بهمین جهت بود که آنچه عباده گفت مقبول همهٔ مسلمین واقع شد

اما همین مسلمین فقیر که مقوقس میخواست آنهارا با چند دیناری ازسر خوددفع کند یکروز ثروتمند ترین مردم آنروز روی زمین ووارث تاج وتخت ساسانیان وبزرگترین رقیب مردم گردیدند هرقدر دامنه فتوحات وسیعتر میشد وعمران و آبادی زیاد میگردید و ابواب تجارت بر آنها مفتوح تر میشد ثروت و مکنت زیاد میشد در دورهٔ اموی آثار این کاملا نمودار بود ولی در زمان عباسیان باوج خود رسید و دراینوقت بود که شهرهای زیبا ومدارس و مساجد و ابنیه عام المنفعه وهزارگونه خیرات و مبرات وبیمارستانها درسراسر کشور وسیع اسلامی تاسیس شد وداستان ثروت مسلمین بشکل افسانه درآمد ودراطراف آن بحدی گزافگوئی شد که کتاب ها درآن نوشته شد ودر باره عطایا وبخششهای آنها داستان ها سروده گردید که هنوز هم در کتابها مسطور است - تمول بحدی رسید که یکنفر امیر عرب برای یك قصیده که در مدحش سروده میشد صد هزار دینارطلا جایزه میداد وخلیفه مسلمین امرمیکرد تاورق شاعری را پر از طلا کنند آری این شخص محمد امین ششمین خلیفه عباسی بود که شاعری درمدحش قصیده‌ای گفت واو گفت (یاغلام املاءعزورقه‌ذهبا) یعنی ای غلام زورقش رابر ازطلا کن.

اصلا درآنوقت زروسیم ارزشی نداشت عطایا و بخشش های هرون‌الرشید یکی از داستانهای شیرین آن عصر راتشکیل داده وبصورت الف لیل درآورده است گویندوقتی یکی ازدرباریان هرون رادعوت کرد ازجمله خوراکهاکه حاضر ساخت خوراکی بود که اززبان یکنوع ماهی مخصوص ساخته میشد وفقط برای تهیه آن ظرف خوراك پنجهزار دینار طلا خرج شده بود .عالیه خواهر رشید پیشانی خیلی فراخ داشت وبرای اینکه آن فراخی معلوم نشود همیشه پیشانی بندی ازجواهر می بست و چون میان اوو زبیده همسر رشید رقابت بود آن یکی کفشی دوخته بود که مرصع بجواهر بود در دربار هرون‌الرشید میگویند دوازده‌هزار کنیزك ماهروی بود که‌هر کدام مقصورهٔ ودستگاه جداگانه‌ای داشتند گویندوقتی مامون پسر رشیدبشام سفر کرد ودرآن وقت برادرش معتصم که ولیعهد او بود فرمانروای مغرب (سوریه و شامات و تمام افریقا) بود مامون درآنجا محتاج پول شد وبرادر اظهار کرد معتصم گفت:فردامقدار مختصری پول ازبعضی املاکم باید بیاید امیرالمؤمنین آن پول را بمصرف برساند - روز بعد آن پول وارد شد ومردم بتماشا رفتند وازآنهمه پول نقدکه درنظر معتصم (مختصر) بود درشگفت ماندند زیرا بالغ بر ۳۰ ملیون دینار بود اما مامون گفت روا نباشد که مابا پول برویم ومردم باحسرت،بنا براین پانزده ملیون آن رادر همان جاقسمت کرد وباقی را برای قضای حوایج خود تحویل خازن‌داد.

همین معتصم‌را (المثمن) گویند زیرا هشتمین خلیفه‌عباسی بود وهشت سال خلافت کرد وهشت فرزند ازخود باقی گذاردو۸ ملیون دینار و۱۸هزارغلام و ۸۰۰ اسب ازاو باقی‌ماند.

گویند مادر یکی ازخلفاء عباسی برای روزعیدنوروز که پسرش بدیدن او میآمد برای او سفره ای بشکل جنگل ساخت که تمام درختان وحیوان آن ازجواهر وسیم وزر بود ودر حدود ۳۰ ملیون درهم یا دینار صرف آن نبود و خلیفه خیلی از آن خوشش آمد ولی درباریان درهمانجا آنرا غارت کردند و چون این خبر بمادرخلیفه رسید گفت : منظور من فقط این‌بود که‌پسرم آنرا دیده باشد - مخارجی که حسن‌بن سهل در عروسی دخترش پوران کرده ازداستانهای شگفت انگیزاست‌این‌عروس‌درمحلی که موسوم به (فم‌الصلح) است واقع شده و دامادش مامون خلیفه عباسی بود گویند چندین روز صدها عمله فقط پوست وکله وپرو امعاء واحشاء حیوانات وطیوررا که برای تهیه غذا کشته‌بودند به دریا میریختند وحسن برای تجلیل ازداماد خود گوهائی از مشك ساخته بود ودر آنها قباله ملك یاحواله پول گذارده بود وطبق طبق برسر همراهان داماد نثار میکرد وهریك هرچه دردرون گوی میدید ازناظر حسن تحویل میگرفت وچون عروس وداماد وارد حجله شدند داماد رابر روی‌فرشی که اززر بافته شده بود نگاه داشته و مادر عروس طبقی پر از مروارید غلطان بر سر او ریخت که دانه های آنها بسر روی آن حصیر از پی هم براه افتاد ومامون بی اختیارشعر ابونواس راکه‌میگوید :

کان صغری و کبری من فواقعها

حصباء درعلی نطع من‌الذهب

بیادش آمد بالجمله مامون نیز در ازاء اینهمه تجلیل که ازوزیر وپدرزن خوددید۳۰ ملیون درهم باوبخشید وباوجوداین بعضی گویند خرجی را که حسن کرده بود بیش از این مبلغ بود.

عطایا وبخششهای برامکه بحدی مشهور است که‌ازنوشتن

فذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از دردهای جامعه اسلام غیبت نمودن مسلمین است همدیگر را

بقلم آقای محمدی اردهالی

غرض از نگارش این مختصر من باب تذکر است برادران عزیز مرا به یکی از دردهای بزرك اخلاقی که مقدمه است برای فتنه و فتنه بزرگتر است از آدم کشتن و آن درد اخلاقی غیبت است که در هر جامعه نفوذ نموده سبب تفریق و بدبختی آنجامعه شد چه خونها ریخته شد و چه عرضها برباد رفت وچه خانواده ها را ریشه کن نمود عجب است از صاحبان قلم مخصوصا مدیران محترم جرائد و روزنامه ها که عوض آنکه حمله برمرض نمایند حمله برمریض مینمایند غافل از آنکه شیوه بزرگان از علماء وحکماء ودانشمندان برخلاف است شخص مصلح باید کوشش نماید مرض راتشخیص ومرض را بجامعه معرفی نماید نه آنکه دفع فاسد بافسد نماید ما می بینیم چنان این درد بزرك اخلاقی درجامعه اسلامی نفوذ نموده که کمتر مجلسی تشکیل میشود و کمتر روزنامهٔ نوشته می‌شود جز آنکه برخلاف کتاب وسنت خود راآلوده باین کثافت اخلاقی ننماید و اعجبا در مساجد مسلمین و مجالس ذکر وتذکر وارد میشوی می‌بینی از صدر تاذیل همه مبتلا باین مرض شده نهایت آنکه هر کدام بلسانی وبیانی خودرا گول می‌زنند و با باری بهر جهت برای خود صورت حق بجانب درست نموده واین میکروب غیبت راتزریق مجالس مسلمانها مینمایند واگر هریك از برادران محترم بمیزان کتاب و سنت مذاکرات خودرا بسنجند امید است انشاءالله درصدد معالجه برآمده علاوه بر آنکه خود ناجی است منجی دیگران نیز میشود وما اول من باب المقدمه بذکر آیات کریمه واحادیث شریفه که از مصدر وحی و تنزیل شرف صدور یافته می‌پردازیم سپس بتعریف غیبت وآنکه سبب غیبت چه میباشد واحکام مترتبه بر آن وعلاج آنرا به ترتیب انشاءالله دراین نامه اسلامی گوشزد برادران ایمانی خود مینمایم و من الله التوفیق وعلیه التکلان - مقدمه در آیات کریمه وارده در باب غیبت اول- ویل لکل همزة لمزه (سوره همزه آیه اول) وای برطعنه‌زننده وغیبت کننده آیه دوم سوره حجرات خطاب بامومنین ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه ان الله تواب رحیم باید غیبت نکند بعض شما بعضی دیگر را آیا دوست دارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خودرا پس ناخوش دارند آن عمل را بدرستیکه خداوند بسیار توبه پذیر ومهربان است اگرفی الجمله دراین آیه مبارکه تامل شود ازجهة بلاغت ونکات برجسته آن که منحصر بفرد است به بین بعد از نهی چه مبالغه در مذمت او فرموده و باستفهام تقریری ادعا فرموده تادلالت بر بداهت بدی او کند واستفاده فعل بلفظ «احد» داد تادلالت بر تعمیم کند ومتعلق محبت را چیزی قرار داد که درغایت تنفر طباع است وغیبت راخوردن گوشت آدم قرار داد وماکول را برادر مرده قرارداد وجمله فکرهتموه را درآخر بجهة تقریر و تحقیق ذکر فرموده و باز تاکید فرموده بجمله (واتقوا الله) (آیه سیم)

ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والاخره سوره نور آیه ۱۸ بدرستی که کسانیکه دوست دارند بدیهای مؤمنین فاش شود برای آنها است عذاب دردناك در دنیا وآخرت واحادیث وارده دراین باب باسناد صحیحه اول از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود بپرهیزید احتراز کنید از غیبت بدرستیکه غیبت بدتر است از زنا زیرا که مردی که زنا میکند و توبه میکند خدا توبه اورا قبول میفرماید وغیبت کننده را خدا نمیآمرزد تا کسی که غیبت اورا کرده است از او بگذرد.

(۲)

روزی آن بزرگوار برمنبر خطبه‌ای درنهایت بلندی خواند بنوعی که زنان درخانه‌ها آواز آنسرور راشنیدند فرمود ایکسانیکه بزبان ایمان آورده‌اید ودل شما از ایمان خالی است غیبت مسلمین رانکنید وعیب جوئی ایشان ننمائید که هر که عیبجوئی برادر خود نماید خدا عیب اورا ظاهر سازد اگرچه در اندرون خانه خود باشد

(۳)

ایضا درضمن خبری دیگر بعد از بیان گناه زنا وعقوبت آن فرمودند که یکدرهم از ربا بدتر است از سی وشش زنا وآبروی برادر مسلم راریختن از زنا بدتر است واخبار دراین باب بسیار است وذکر همه آنها متعسر بلکه متعذر است وهمین قدر که مذکور شد کفایت میکند علاوه آنکه هر کس را اندك عقل باشد میداند که این صفت خبیث‌ترین صفات و صاحب آن رذل ترین مردمان است بزرگان بیش بندگی خدارا درنماز و روزه نمی

آنها بی نیاز هستیم این خاندان ایرانی از ثروت سرشار خود هزاران هزار خانواده را بی‌نیاز میکردند ، درمیان طبقات مردم نیز ثروتهای بسیار هنگفتی بود ازجمله خاندان جصاص بودند که ثروت آنها بحدی بود که پول را باکیل دادوستد میکردند در میان بازرگانان کسانی بودند که عشریه کشتی های آنها بملیونها میرسید ، این ثروت بی مانند فقط براثر سعی وعمل وکار تهیه‌شد وتشکیلات حکومت اسلامی یگانه وسیله تولید آن بود زیرا قوانین اسلامی امنیت وآسایش رافراهم میکرد و مردم را بکار تشویق مینمود و حقوق همه را حفظ میکرد و عموم را بکار و کوشش ترغیب میکرد عدل وانصاف اسلامی و تساوی درحقوق بهترین ضامن تولید آن ثروت سرشار بود وشگفت دراین است که همه افراد از آن بهره ور بودند و از قسمت خود راضی و خشنود بودند وترتیب طبقاتی نیز محفوظ بود باین ترتیب بود که کشور وسیع اسلامی آبادشد ومسلمین توانستند آن عظمت واقتدار رادرعالم برقرار سازند وآن مدنیت عظیم رابوجود آورند

دانسته‌اند بلکه درچشم پوشیدن وحفظ خود از عیوب مردم می دانسته‌اند چقدر قبیح است که آدمی ازعیوب خود غافل شده در صدد اظهار عیوب مردمان برآید خاری را در پای دیگران ملاحظه کند ولی شاخه درختی را در چشم خود برنخورد (اما غیبت) آن است که چیزی نسبت بغیری که دارای ایمان باشدذکر کنی که اگر بگوش اوبرسد اورا ناخوش آید و بآن راضی نباشد خواه آن نقص دربدن او باشد مثل آنکه بگوئی فلان‌حمال زاده یا نجیب است یا در صفات و احوال و اقوال او باشد مثل آنکه بگوئی بدخلق است یابخیل است یامتکبر یاجبار است یا درچیزی باشدکه متعلق باوباشد از لباس یا خانه یا مرکب سواری وهمچنین درامور یکه منسوب باوباشد به بدی یاد شود که اگر بشنود او را ناخوش آید ومخفی نماند که غیبت کردن منحصر بزبان نیست بلکه هرنوعی که نقص ازغیر رابفهماندغیبت است خواه‌بقول باشدیانوشتن یااشاره یارمز باشد وبراین‌مضامین اخبار معتبره درکتب اصحاب وارد است که مجال ذکر آن نیست وآنکه غیبت راشنود نیز حکم غیبت کننده رادارد مگر آنکه درمقام انکار برآمده بحکم نهی ازمنکر اورا نهی نمایدبه شرایطوارده دراین باب اما معالجه غیبت-برای مرض غیبتکردن علماءاخلاق رضوان‌الله‌علیهم دونوع‌معالجه ذکر کرده‌اند یکی بر سبیل اجمال ودیگری برسبیل‌تفصیل‌اما معالجه آن برسبیل‌تفصیل متعسر بلکه متعذراست‌ولی‌برسبیل اجمال آنست که شخص اندکی فکر کند و بآیات‌قرآنیه واحادیث نبویه توجه نماید وفکر کند که چه اوراوادار نموده‌است که‌مرتکب یك همچه معصیت بی‌لذت شده اگرسبب‌او خشم و دشمنی است درصدد معالجه آن برآید واگر سبب حسد است درصدد معالجه حسد بر آید و اگرسبب فقط برای خوش آمدن مردم یافروش رفتن روزنامه است‌وای براو زیراکسیکه برای‌خاطر مخلوق معصیت خالق خودرا نماید خداوند بدست همان مخلوق اورا کیفر کند واگر اندکی دراین حدیث‌تامل‌شودنظائرآن بسیاردیده شده و خواهد شد مخفی نماند این‌مطالب که ذکرشده‌برای کسی است که‌راست‌بگوید‌وبنویسد بدا بحال آن که بصرف توهم وخودنمائی عرض و آبروی مسلمانان راسبب پیشرفت مقاصد شوم خود قرار میدهد و نیز ناگفته نماند که رواج دهنده امثال این قبیل نشریات‌کاذبه در گناه بانویسنده شریك است همچنانکه درعمل خیر شریك است الدال علی‌الخیر کفاعله وغیبت درسه طائفه از طرف شرع اجازه داده شده :

اول‌سلطان ظالم ستمکار

(۲)مبدع یعنی بدعت گذار دردین

(۳) متجاهر بفسق‌یعنی کسانیکه علانیه مرتکب‌منکرات میشوندواینهادرصورتی‌است که‌جماعت مزبوربازگشت بخدانموده باشند والا آنهم جائز نیست والسلام علی من‌اتبع‌الهدی

بقلم آقای صباح کازرونی

رئیس تبلیغات دینی

آفاق و انفس

و نریهم آیاتنافی‌الافاق‌وفی‌انفسهم

طبیعت چیست جز مصنوع وهم‌ناتوان‌تو
که گرددموجد جنبنده‌های صامت‌وگویا

مصنوع وموجود مستلزم صانع و موجد است چنانچه صانع و موجدهم مستلزم‌مصنوع‌وموجوداست.صانع‌ومصنوع متلازمند ،درنهادهر مصنوعی آثار صانع‌ودرجات علم و قدرتش هویدا است - نقش درجه علم وقدرت و شاهکار زیبائی و هنرمندی نقاش را جلوه گرمیسازد - هر اثری معرف موثر وهر معلول ومعمولی گواه علت و عامل است در این صورت بدیهی است که این دائره وسیعه عالم وانتظامات آن محال است بدون صانع وموثر ایجاد شده باشد وبدون مدبر توانا ومدبر دانا انتظامات آن دارای دوام وثبات‌باشد. جائیکه هر چیز جزئی بدون صانع میسر نشودکه وجودخارجی بهمرساند آیاممکن‌است که‌دستگاه‌شگفت‌انگیزجهان خود بخودموجود وانتظامات در آن مستقر گردد ؟

موجد و موثر ادارات آفاق وانفس در نهاد مصنوع خود آیات وعلاماتی بکاربرده‌ومارابوسیله آن برای شناسائی خود راهنمائی کرده است - مارابراه راست و ستایش خودبه وسیله آیات باهرات آفاق وانفس آگاه ساخته است و برهان وحجت را برما تمام نموده - اناهدیناه السبیل اما شاکراًواما کفوراً.

انسان و حیوان

ما درتعریف وجنس با جانوران انباز و برابر هستیم و بوسیله قوه دراکه و نطق از حیوانات جدا میشویم - یعنی حیوان‌ناطق هستیم - ما دارای نیروی اندیشه‌ایم و حیوانات فاقد این نیرو هستند وبوسیله سخن گفتن و نوشتن اندیشه-های خودرا برای افاده و استفاده پراکنده ونشرمیدهیم -

اقرأوربك الاکرم الذی علم بالقلم

زبان و خامه ترجمان و دو اداره منظم انتشارات و تبلیغات اندیشه‌بشراست - ما با نیروی محیط بر همه چیز بر حیوانات حکومت مینمائیم - بشر ضعیف البنیه‌جانوران

قوی پنجه را مطیع خود نموده ! ـ تمام فعل و انفعال ما از نیروی اندیشه سرچشمه گرفته ؛ مبداء و منشاء علوم و معارف وفرهنگ باین قوه قاهره محیر العقول است ، صنایع ـ اختراعات اکتشافات ـ تشکیلات طوائف و امم ودول وملل و آنچه در این محیط عرض اندام نموده و مینمایند همگی معلول اندیشه ما و اندیشه یگانه علت است .

وفی انفسکم افلا تتفکرون

این نیروی درخشان یکی از آیات و علامات نفسانی است که خداوند توانا در نهاد ما بودیعه گذارده که بوسیله آن ماتوانائی حل وعقد تمام امور و حوادث را داریم ـ با اینقوه میتوانیم مراتب خدا شناسی را تکمیل و خود و هیئت جامعه را از ورطه های هولناك نجات دهیم و تمام وسائل نیك را در دست گیریم وبهره مندی را بجهان متوجه سازیم .

از ذکر این نکته هم فروگذاری نکرده که این قوه را اگر مادرمورد کارهای نیك بکار اندازیم نتیجه اش آبادی جهان ونشر عدالت وتوجه تمام خوبیها بافراد جامعه بشر است وهرگاه در مورد بدبکار بریم جهان ویران و اهلش پریشان خواهد بود ـ تاسیس وتشکیل مریضخانه ها ، مدارس ـ دار الایتام و این قبیل امور نتیجه استعمال اندیشه ما در موارد خیریه و ظهور پیکارهاو کشتارهـا و حوادث ریشه کن نتیجه استعمال این قوه است در شهوت و غضب ـ یکدسته ادویـه مخدره و دستگاه شیمیائی را برای نجات بشر اختراع و تکمیل مینمایند و هزاران فرد بشری را از خطر مرك نجات میدهند ـ دسته دیگر بوسیله اینگونه اکتشافات صدهاهزار برادر خود را در زیرو زبر دریاها وروی زمین وهوا نابود مینمایند واین دو نتیجه بر اثر اندیشه خوب وبد انجام پذیر میشود .

هست سخن مایه تعمیر ملك ـ هم سخن است آیه تدبیر ملك
هرچه سخن سنج تقاضا کند ـ فکرتش آنچیز مهیا کند .

من عرف نفسه فقد عرف ربه (علی علیه السلام)

خودرا بشناس تا خدا را بشناسی این کلمه که از منبع علم و دانش برای سعادت بشر بیادگار مانده به منزله چشمه ئی است که دریای علوم و معارف را برای ما تشکیل داده است ـ کمیل بن زیاد در توضیح این جمله از علی علیه ـ السلام پرسش مینماید (معرفی فرما مرا بنفس خود)حضرت میفرماید کدام نفس را ؛ عرض میکند مگر نفس یکی نیست ؟ می فرماید : ای کمیل نفس چهار است ـ نامیه نباتیه ـ حسیه حیوانیه ناطقه قدسیه ـ کلمه الهیه ـ وهریك از آن دارای پنج قوه و دو خاصیت است .

۱ ـ نفس نامیه نباتیه دارای قوای ماسکه ـ جاذبه ـ هاضمه ـ دافعه ـ مربیه و دوخاصیت آن زیاده و نقصان است واز کبد منبعث میگردد .

۲ ـ نفس حسیه حیوانیه و قوای آن ـ باصره ـ سامعـه شامه ـ ذائقه ـ لامسه ـ و دو خاصیت آن رضا و غضب است و از قلب سرچشمه گرفته و شبیه بنفس حیوان است .

۳ ـ نفس ناطقه قدسیه و قوای آن ـ فکر ـ ذکر ـ علم ـ حلم ـ نباهت و دو خاصیت آن نزاهت و حکمت است و از مرکزی منبعث نیست و شبیه بنفس ملائکه است .

٤ ـ نفس کلمه الهیه و قوای آن ـ بقاء درفنا ـ نعیم در شقاء عزت در ذلت ـ فقر درغنا ـ صبر دربلا ـ و دوخاصیت آن حلم و کرم و مبداء آن از خدا است و بسوی خدا باز گشت میکند و این قسم مصداق آیه شریفه و نفخنافیه من روحنامیباشد و باز گشتش بسوی خدا مصداق یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه است .

حدیث دیگر

افضل جهاد مجاهده انسان است با نفس خود ـ نفس انسان بین دو قوه شهوت و غضب و عقل واقع شده ـ قوه شهوت آنرا وادار و متوجه لذات نفسانیه میکند قوه عقل آنرا به درك علوم و خصال نیك و فضائل وراهنمائی بسعادت ابدو کریمه و هدیناه النجدین اشاره باین معنی است ـ خداوند مارا براه راست هدایت نمود و از گمراهی نهی نمود با اختیاری هم که بما داده توانا هستیم که درهر دو راه راهرو شویم لها ماکسبت و علیها ما اکتسبت .

تا هرگاه نفس متابعت قوه شهوت را نمود بهیمیه و اگر متابعت قوه غضب را نمود سبعیه و اگر رذائل را ملکه قرارداد شیطانیه نامیده شود واین سه قسم در قرآن نفس اماره بالسوء یاد شده اند ـ هرگاه رذائل نفس ثابت نباشد و متمایل باشد گاهی بصفات نیك و گاهی بدو در موقع ارتکاب بکارهای زشت

نادم شود و خود را ملامت نماید نفس لوامه است و اگر مطیع و منقاد عقل علمی باشد مطمئنه نامیده میشود - صاحب نفس مطمئنه بکلی از علائق بدنیه صرف نظر نماید و دارای ملکات فاضله و رتبه اعلای نفس مطمئنه گردد.

اذا شئت ان تحیی فمت عن علائق
من الحس خمس ثم عن مدرکاتها
و قابل بعین النفس مرآت عقلها
فتلک حیوة النفس بعد مماتها

درجات خداشناسی

درجات خداشناسی مختلف است - هر یک بقدریکه خود را شناخته اند خدارا شناخته - خود شناسی متوجه دو موضوع است یکی جسم دیگری روح - یکوقت ما در اوضاع منظمه جسم و کارخانه قدرت از حیث تشریح و ترکیب و جریان خون و کیفیت قلب و سایر اجزاء و فعل و انفعالات آن توجه مینمائیم و از عجائب صنع و غرائب خلق بموجد و مؤثر آن پی میبریم و وقت دیگر متوجه علم النفس و قوای احساس و ادراک حافظه و اراده و حریت آن و خیال و وهم و شعور و عواطف و لذت و الم و غیره مستغرق و مراتب خدا شناسی را باعلم الیقین تکمیل مینمائیم.

بخلق خویش و بزه بنگر ظاهر و باطن
ز جسم و از هیولا هم ز اجزاء تن و اعضاء
که در جسم ضعیفی بس شگفت آور بدایع را
که کرده نقش بندی غیر ذات قادر یکتا
حواس خمسهٔ ظاهر قوای باطن و ذاکر
ز اندیشه خیال و وهم و نطق و خامه شیوا

آیات آفاقی

در تصور و تفکر در هر یک از چیزهائیکه در خارج مشهود است از علوی و سفلی و سیارات و اوضاع فلکی و گردش زمین و حدوث شب و روز و چهار فصل و فوائد و نتایج آن - حیوانات - نباتات - معادن - دریاها و غیره و انتظامات و بقاء نظام. موجد و موثر و مدبر آن ثابت و ذات ازلی ابدیش که همه صفات نیک و کمال را جامع و از تمام صفات بد و نقص منزه است شناخته میگردد و چون بحث در اطراف آیات خداشناسی نامحدود است تا همین درجه اکتفا و گفتار خود را با تقدیم این چکامه که حاوی آفاق و انفس است پایان میدهیم.

چکامه آفاق و انفس

ز طبع من بجهان باز شد دریچه نور
که حسن مطلع نورش بود چه وادی طور
نمود بلبل طبعم بگلستان مأوی
سرود نغمه چو داود از کتاب زبور
که گمرهان ره عشق را کند آگه
ز شاهراه حقیقت بدین مهین دستور
کدای ز راه حقیقت بخودسری محروم
که وی ز فرط جهالت بخویشتن مغرور
ز جهل آنچه نه بینی بچشم سر منکر
که نیست فرق ترا هیچ با وحوش و طیور
بر این حقایق موضوفه‌ئی که موجودند
که داده قدرت نظم و اثر ز که مأثور
صباح و باد صبا نافه بیخته به هوا
هوای غالیه سا مایهٔ نشاط و سرور
چکد ز فر صبا ژاله از بنات نبات
چو خوی میچکد از عارض بتان چو حور
کنون که تیرگی شب حوادثش شد محو
ز فر روشنی خور مکایدش مقهور
خدایرا بستایش سزد که بشناسیم
شویم زین همه آیات باهرات شکور
ز انتظام شب و روز و ساعت و مه و سال
ز ارتسام حقایق به ذهن شخص فکور
ز نظم هیکل زیبای آدمی بشگفت
ز امتیاز بشر از سخن بوحش و طیور
ز گردش شب تاریک بر بروز منیر
برای نظم حساب قرون سال و شهور
ز اختلاف فصول چهار گانه سال
که زندگی بشر ز آن بوده همی منظور
ز قدرتیکه به داده مرا بنظم سخن
که در صدف بکنم عقد لوار منثور
بچشم خویش گر اندیشه‌ات بود نیکو
که ز آب و آتش و ز خاک و باد شد مفطور

بقلم آقای علائی طالقانی

ترجمه مقدمه شیخ محمد عبده

تقریظ

مرحوم شیخ محمد عبده مفتی الدیار المصریه یکی از دانشمندان
و علماء بزرگ قرن اخیر اسلامی است از همدستان و مساعدین

وجود را سه حقیقت بود نبات و جماد
سوم ز آنها حیوان ولی اناث و ذکور

طبیعت این همه احکام صنع نظم دهد
باین حقایق محسوسه ای بخود مغرور

بفکر و منطق گنجد که هیچ مصنوعی
بدون صانع ایجاد گردد و مشهور ؟

کرات و مهر درخشنده و فصول و قمر
بدون ذات مؤثر نمی شود مأثور

بنا به پا نشود بی مصالح و بنا
خرابه می نشود بالطبیعه خود معمور

که نقش صورت زیبای دلبران نشود
بدون نقش کننده بعاشقان منظور

اگر که فکر نداری و قوه ادراک
و یا زسمع و بصر زاده مادرت کر و کور

بداده است ز بستان جهل شیر ترا
که مست باده نابی به روز و شب مخمور

روان بمرده دهد این فوائد منظوم
خرد بنادان داد این دفاتر منشور

بریخت در صدف لفظ گوهر معنی
ز طبع دلکش ناطق سفینه ها ز بحور

ظهیر نغز سرود این چکامه قبل از من
که حق روانش نماید به رحمتش مغفور

برای پند کنم حسن مطلعش مطلع
که یادگار بود در صحیفه اش مسطور

سپیده دم که شدم محرم سرای سرور
شنیدم آیه تو بوا الی الله از لب حور

این قصیده از دو قصیده که در دست نبوده تنظیم شد
و باین جهة بعضی قوافی تکرار گردیده است .

سید جمال الدین اسد آبادی است ودر تمام مراحل یارغار و در نشر روزنامه عروة الوثقی بزرگترین مساعد و مشوق سید بشمار می رود خدمات این مرد بعالم اسلامی و کمک در نهضت اصلاحی اسلام بر کسی پوشیده نیست و کتاب های مفید زیادی تالیف نموده مدتها ریاست دانشگاه از هر با او بود و برای ترقی و تنظیم این دانشگاه بزرگ اسلامی مساعی زیادی بذل نمود مقام علمی و ادبی این مرد بزرگ بر کسی مجهول نیست و یکی از مفاخر باقیه اش شرحی است که بر کتابی مانند نهج البلاغه نوشته مخصوصا مقدمهٔ این شرح یکی از شاهکار های علمی و ادبی این دانشمند است اخیراً ما شنیدیم که دانشمند بزرگوار حضرت آقای آقا سید محمود علائی طالقانی فرزند حجة الاسلام مرحوم حاجی سید ابوالحسن طالقانی که یکی از مفاخر علماء عصر حاضر بودند این مقدمه را ترجمه نموده و سر آغاز ترجمه نهج البلاغه بفارسی قرار داده اند چون ترجمه فارسی این مقدمه کمتر از اصل عربی نیست والحق مترجم از حق ترجمه بخوبی برآمده اند آئین اسلام اولا برای اینکه نظر علماء اهل سنت و برادران دینی ما را نسبت به مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام بدانند و ثانیا از اثر شیوای مترجم بهره مند شده و پی ببرند که باچه دقتی آقای طالقانی در صدد ترجمه نهج البلاغه میباشند مبادرت بدرج ترجمه این مقدمه نمود

آئین اسلام

سپاس گذاری خداوند باروئی است برای نعمت و درود بر پیغمبر ادائی است از حق خدمت، درخواست بارش رحمت بر آل او که اولیاء حقند و اصحاب او که برگزیدگان خداوندند دلیل شناسی احسان و تذکر راهنمائی رهبران است - سپس فرمان تقدیر بمن روی وفا نشان داده مرا بسر کشی و بررسی کتاب (نهج البلاغه) وادار کرد بی آنکه زحمتی برای وصول آن بخود راه دهم و بیسابقه با حالی آشفته و خاطری مشوش و گرفتاری های متنوع و خستگی از کار باین کتاب برخوردم آنرا بهترین تسلیت و وسیله خلوت دانستم بعضی از صفحات آنرا از نظر گذراندم و پارهٔ از مواضع مختلف و موضوعات متنوع آنرا تأمل کردم در هر مورد که درنگ میکردم، در مخیله خودم میدان کارزار برابر پا میدیدم آتش جنگ بر افروخته زدوخوردی در گرفته گرد و غباری بر خاسته از تک و تاز وجدال جنجالی بر پاست - از طرفی برای بلاغت دولتی و برای فصاحت صولتی است، و نیز برای اوهام بازیگری و برای شکوک کج رفتاری است، سپاه خطابه و لشکر سخنوری صفوف

آراسته و دسته های منظمی بپیش میراند، با زبان شمشیر درخشان کاری و بانیزه های دل شکاف گرم زد و خوردند با براهین نافذ چون دندان شیر خون خواره قلب اوهام را چنان میمکد که اثری از ماده حیات برای اوهام نمیماند، سر کشی و بازیگری وسوسه ها را از میان بر میدارد، شمشیر و نیزه خود را بمقتل خاطره های بد نهانی میرساند و بکشتار آنان میپردازد، در این میان چیزی نمیگذشت که می دیدم ناگهان حق فیروز و باطل در هم شکسته، تا گرد و غبار شکوك فرو نشسته، مدبر این دولت وقهرمان این حمله همان پرچمدار پایه دارش علی ابن ابیطالب است.

باچه مناظری در تأمل صفحات این کتاب بر خوردم، چه از هر موضعی بموضعی منتقل میشدم مناظر مختلفی را میدیدم گاه خود را درعالمی می یافتم که ارواح عالیه از حقایق در حلهٔ عبارات درخشان بآبادی عالم مشغول بودند، و در اطراف نفوس پاك طواف می کردند، بدلهای صافی نزدیك میشدند، رشد اورا بسویش وحی آسا ابلاغ کرده و مقاصد حقیقی را باو نشان میدادند از موارد لغزش کنار برده بشاه‌راه فضل وکمالش میرساندند..

هنگامی پرده عبارات کنار رفته رزم آورانی چون شیران خشمناك وسلحشورانی با قیافه تندروی درهم کشیده و دندانهای تیز بر هم نهاده ارواحی مقدس در لباس پلنك و چنگال شکاری برای مبارزه از جا جسته، وچون بازان شکاری را از چنگال هواها خلاصی داده، خاطره هارا ازدست آرزو ها گرفته، آراء فاسد و خیالات پسترا بچابکی نابودنموده‌اند

بار دیگر مشاهده میکردم عقلی نورانی را که شباهتی بمخلوق جسمانی نداشت از مواکب الهی جدا شده خود را پیوستهٔ روح انسانی نموده و آنرا از پوششهای طبیعت برهنه کرده تا ملکوت اعلی بالایش برده تا مشهد نوراجلی نموش داده، پس از خلاصیش از شائبه های اشتباه درردیف قدسیان نشئه عمران قرار داده، بارها شده میشنیدم توگوئی خطیب حکمت باجملات عالی ورسای خود اولیاء امور امت را می خواند، که بمواقع صوابشان آشنا و به مواضع اشتباهاتشان بینا کند، و از موارد لغزش بهراساند، و بدقایق سیاست ارشادشان کند، براه‌های زیرکی و بیداری هدایتشان می نماید، آنها را بکرسی ریاست بالابرده بکنگره تدبیرصعود می دهد، وخود بحسن سلوك آن سر کشیده مراقبت دارد.

این کتاب جلیل مجموعه ایست از آنچه سید شریف رضی (ره) ازکلمات سید و مولای ما امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه برگزیده.

متفرقاتی راگرد آورده و آنرا باین نام «نهج البلاغه» نامیده من اسمی لایق تر از این برای دلالت بمعنای خود سراغ ندارم وبیشتر از آنچه این نام دلالت میکند این کتاب را نمیتوانم توصیف و بیان کنم و دربیان مزیت وبرتریش آنچه سید شریف آورده نمیتوانم بیان نمایم چنانچه بزودی درمقدمه کتاب خواهید دید، فقط از جهة آنکه سپاس گذاری ازنعمت ووفا بحقوق و شکر محسن ازامور فطری وجبلی است ما از این کتاب شریف قدردانی واز گوینده بزرگوارش که حقوق نعمت او بر همه افرادمسلمین برهیچ کس پوشیده نیست سپاسگذاری مینمائیم، والا این کتاب از توصیف ما مستغنی است چه از هرجهت فنون فصاحت را دربردارد، و شعب بلاغت را حائز میباشد و هیچ مقصودی را در نظر نگرفته مگر آنکه بخوبی حقش را ادا کرده، و هر اندیشه که در خاطر آمده با قدرتی مخصوص آن را اظهار نموده، فقط گاهی در عبارات کتاب کلمات غیر مأنوس یا ترکیبهای مشکل میابیم، ولی درعین حال نه کلمات وحشی ونه مقاصد پیچیده است، این هم بواسطه اختلاف زیاد زمان و دور افتادن اهل زبان است از ریشه اصلی آن از این جهت کسانیکه میخواهند از این کتاب استفاده کنند بسا درفهم کلمات یامقاصد متوقف میشوند واین چنانکه گفتیم ازهرجهة بواسطهٔ کوتاهی فهم خواننده است، این بود که مرا وادار کرد که بعضی مفردات را شرح، و پارهٔ جمله هارا تفسیر ومقاصدعالیه آن را بیان نمایم. تاهرکس از این کتاب استفاده کرده ومراجعه بلغات آسان شود.

در این کاراز حدحاجت بیرون نرفتم و دربیان، رعایت اختصار را نمودم و درتوضیح ازقاموس های معروف و اخبار صحیح استفاده کردم و درآنچه از امام علیه السلام در باره

امامت روایت شده بجرح وتعدیل نپرداختم وحکومت دراین مسئله را پس ازمراجعه باصول مسلمه مذاهب واخبارماثوره واگذار بخوانندگـان نمودم ، و فقط برای جایگیر شدن در ذهن و تذکر بمقاصد بشرح و توضیح اقدام نمودم ، مقصود من وآنچه خاطر مرا در این کتاب اشغال کرده همان حقایق عالیه ومطالب متنوعه است که در قالب جملات بر جسته در آمده و آنچه که من در باره خود واهل زبان عرب در این کتاب میخوانم همین است و بس بسیاری از بزرگان علماء درصدد شرح و بیان اسرار نهانی این کتاب بر آمده اند ، و مقصود هر کدام تایید مذهب و دعوت بمسلك خود بوده ولی من بر شرح آنهاکاملا مطلع نشدم ، جز متفرقاتی که در کتب مختلفه برخوردم واگر در مطالب موافقتی با آنهاپیش آمداتفاقی بوده و اگر مخالفتی شده بجهت آن بوده که مطلب چنین فهمیده شده ، علاوه بر آنکه این حواشی خود را در زمره شروح وآن را یکی از کتب نمی شمارم ، فقط علائمی است که بوسیله آن آشنائی بنهج البلاغه حاصل شود ، و نقش ونگاری است درحواشی آن ، بیشتر نظر من این است که جوانان از این مختصر استفاده کنند ، چه می بینم که متوجه هستند که خود را درزبان عرب بآخرین حد برسانند ازاین جهت برای خود سلیقه های مخصوص در عربیت و ادبیت پیش گرفته اند و همگی می خواهنددارای زبانی سخنورو قلمی توانا شوندولی این را فقط از راه انشائات و مراسلاتیکه ادبای عصر احداث کرده اند میطلبند .

فقط در اسلوب نگارش لطافت سخن و نظم قافیه و دیگر آداب لفظی را که فنون بدیع نامیده اند مراعات می کنند ، بی آنکه درعبارات متوجه بمعانی عالیه و اسلوبهای نغز و پر مایه باشند ، باآنکه این نوع از سخن همه فضائل زبان عرب نیست بلکه پست ترین مراتب سخنوری است ، و اگرزمان ها باین سبك پیش روند هنوز ادبیت را بجائی نرسانده اند پس بهتر همان است که بدرس وبحث آنچه ازاهل زبان خصوص طبقه عالی بما رسیده بپردازد و فقط از همین است که میتوان بمقصود خود برسند ومطلوب خود را بیابندو در اهل این زبان هیچکس نیست که بعد از سخن خدا ورسول سخنی بجامعیت از جهت معانی وبرتری از حیث اسلوب از کلام امام بزگوار علی بن ابیطالب سراغ داشته باشد

پس بر هر کسی که طالب گوهر های گرانبهای بلاغت باندیشه بالا رفتن مدارج سخن میباشد . سزد که این کتاب را مهمترین محفوظات و برترین باز یافته های خود بداند ، و در معانی آن غور کند و در مقاصد بر رسی نماید و بخوبی نظر کند که چگونه معانی در الفاظ قالب ریزی شده تابه آخرین مقصود پی برد و بمنتهای هدف سخن آشناشود ، از خداوند در رسیدن باین آرزوها و بهنتیجه انجامیدن اعمال برای خود و دیگران تأیید می طلبم .

در راه دین ومیهن

اثر طبع یك نفر روحانی

گاهیکه از مشاغل روزانه خود فراغت می یابم بمراجعه ادبیات امروزه سبك حاضر پرداخته واین سبك تازه را بنام در راه دین ومیهن تقدیم دوستان می نمایم البته مطالب زیررا ملاحظه فرمایند

۱ - بلاغت را بابیانی ساده میتوانیم اینطور تعریف کنیم: بلاغت اظهار مقصوداست بمقتضای حال نیوشنده سخن - ازاینجهت بزرگواری چامه سرود سخنران وقتی مبرهن میشود که باتوده های پریشیده خاطر او برگردد و بخواهد افکار مختلفه رامتوجه مقصودی کند البته پیشنهاد مطالب بوجهیکه ایجاد تیر درخاطر های مختلف نماید وعواطف متفرقه راجلب وهر کس را بقدر خودکامیاب کند خارج از منطقه قدرت بسیاری از چامه سرایان و ناطقین است .

۲ - خطابه وشعر - اظهار مقصود گاهی عنوان خطابه بخود گیرد که متضمن دستورات کلیه وبیانات عاطفه انگیز و نوامیس عامه باشد وگاهی لباس شعریت پوشد که در یك سلسله الفاظ و کلمات موزون هویدا گردد . تاثر خاطر از این قسمت بیشتر باشد و اگر با پرده های موسیقی توام شود تاثیرات محیرالعقول در جامعه نماید :

۳ - وظیفه ادیب - ادیب باید همیشه درمقام سخن راکاملا متوجه باشد که شاهکار سخنوریست .

۱ - سادگی الفاظ در موقع معنافشانی که بدون زحمت بقریحه نیوشنده مقصود بخشی کند بطوریکه گویا عین مقصود از زبان گوینده میریزد نه لفظ آن

۲ - سلاست ودلچسبی سخن که دماغ نیوشنده را تازه وخرم نگاه دارد .

٤ - اظهار عقیده - بپندار من این قضیه قابل انکار نیست که مراجعه دفاتر ادبای بزرك دیرین چون گلستان و بوستان . فردوسی و نظامی وسایر دواوین مذاق ادبیت را شیرین و غریزه سخنوران وچامه سرائی را محکم ومتین مینماید ولی باید ملاحظه نمود که سلیقه بمهار تقلید در بند نشود زیرا نشو وارتقای افکار درهر دوره موهبت بخشیهای تازه دارد که ممکن است ضمیمه محسنات ادبای پیشین گردد وکم کم ادبیت را لباس تازه بپوشاند و باسبکی نوین در معرض نمایش در آورد .

۵ - در سخن موزون که اورا شعر گوئیم متابعت ادبای پیشین که تقلید ادبای تازی زبانرا کرده‌اند در موضوع اصطلاحات قافیه وعروض لازم نیست .

این منظومه در چهار قسمت خاتمه یابد .

۱ - آغاز سفر - محسنات حجاب - تاثیرات عشق .

۲ - تولید حس عاطفه و اشتراك در زندگی واظهار تنفر از حیات آلوده بپلیدیهای بشر خودخواه .

۳ - خواب دیدن روان زردشت وتواضع او برای حقیقت دین اسلام وتولید عظمت وزرگی از هم آغوشی بااسلام حقیقی وخلاصه تاریخ ایران بعد از اسلام

٤ - در تعبیر این خواب . ندای عام . دعوت به اتحاد اسلامی

قسمت نخست

آغاز سفر

بتا در اصفهان افکند کشتی قضا ما را
نمیدانم خدا افکند خود یا ناخدا ما را
تقلبهای گوناگون کند بس جابجا مارا
گهی اندر نشیب وگه فراز آرد جفا مارا
ولی هر گوشه‌ای بگرفت آهنك بلاما را
نمود از فرط بی لطفی خود پادرهوا مارا
گهی از بخت نالیم و گهی از تیره اقبالی
فضای اصفهان از دورچون برماهویدا شد
هویدا نصف ایران در شعاع دیده ماشد
ز استشمام بوی گلستانها قلب ما وا شد
در آن ننگ گلستانها دیده مشغول تماشاشد
گهی مرعوب اشجار و گهی مفتون گلهاشد
بسی در بن تماشا دیده ما زیرو بالاشد
دل از غمهای انبوه جهان شد اندکی خالی
شده خورشید تازه از افق تابان در آن صحرا
نسیم صبحگاهی میدمد هر لحظه جان درما
بساط خسروانی چیده خورشید جهان آرا
طبقهای زراندرزر فشانده برسر گلها
زپرتو های اوصد خیمه زرین شده برپا
بسیط خاك غبرا را زرافشان ساخته یکجا
بساط شادمانی چیده وآئین خوشحالی
فکنده سرو سایه بر سر گلهای نعمانی
عرقها قطرقطره میچکاند گل ز پیشانی
که افکنده حجاب تیره شبهای ظلمانی
بیاز آمده بی پرده باآن چهر نورانی
زند لبخند اندر پاسخ هر دل پریشانی
که بااین روز نورانی نمیشاید پریشانی
در این روشن جهان برما نمانده داغ آمالی

محسنات حجاب

الا ای غنچه در پشت حجابت روی خرم شد
جمال فرخت رشك بساط مجلس جم شد
برایت پرتوی از حسن واز خوبی فراهم شد
زتف آفتاب وبیحجابی جلوه‌ات کم شد

رخت بؤمرد وبشت حسن ونیکوئی توخم شد
زدزدار جمال آن طرهٔ افشانت درهم شد
سپر گشتی برای وهن تفصیلی و اجمالی
بپشت پرده‌ای گل تاکه هستی آبرومندی
درآئین نجابت سرو آزادی نه در بندی
اگر از روی زیبایت حجاب نارامکندی
بریزد آبرویت قطره‌های چندر چندی
هوای گرم شهوت مینمایدبا تو پیوندی
مکد اندام تر تازه وشیرین چون قندی
سپس از حمله دونان لکد کوبی و پا مالی

تاثیرات عشق

بشهر اصفهان اندر شدم باچشم بینائی
حواسم جمع کردم تا که بنمایم تماشائی
همان نادیده بازاری ونا بگرفته ماوائی
که دیدم نوغزالی شوخ چشمی مست ورعنائی
ببازار محبت تاجر یکتای زیبائی
هزاران جان ودل دارد ببند زلف خرمائی
ز ترك چشم مستش بود پیدا قصد قتالی
خرامان میرود اندر خیابان باپزی دلکش
بزیر افکنده سر افشانده گیسوی خردبندش
هزاران تیرغمزه در نهانی هشته درترکش
بهرجا عارفی دیده کشیده سخت دربندش
اگر جبریل یابد میکند باموی پیوندش
شرار عشق او سرتاسر عالم زده آتش
بیغما برده دین ودل هم ازدانی هم ازعالی
بهرجا با نهادی چشم ما بودیش فرش ره
بهرجامی نشستی خیمه میزد حسن همچون شه
هزاران چون منش بسپرده سر استاده بردرگه
توگفتی از بزرگی برزدافریدون جم خرگه
خدا داند که هست از شوردلهای حزین آگه
که درخون دست و پامیزد دل مجروح من هرگه
که تیر فتنه میبارید زان مژگان دلالی
بهرجا وفت میرفتیم همچون سایه دنبالش
خمارآلوده پامست از نشاط چشم دلالش
نمودی کشتن عشاق خودمسرور وخوشحالش
چه ترکان خطا سنگین دل وپیروزاقبالش
نگاه زیر چشمی آلت کاری قتالش
توگوئی سامری سحرآزموده یکدوصدسالش
ویا غارتگری آموخته ازترك صدسالی
نهانشد درحجاب غیب آن سیمین عذار آخر
دل ما از فراق روی اوشد داغدار آخر
دل ما برد بیدل کردمارا آن نگار آخر
زشمع عشق خودسوزانیدمان پروانه وار آخر
شرار عشق سازدهر کسی راخوار وزار آخر
گرفتار بلای هجر ودوری ونکار آخر
همان بهتر نگردی شیفته از خط و ازخالی

قسمت دوم

تولید حس عاطفه واندیشه اشتراك در زندگی و اظهار تنفر از حیات آلوده به پلیدی‌های بشر خودخواه ونادان .

الاای خیره سر افراد انسان چند در خوابی
بزیر ظلم نوع خودچنین در پیچ و درتابی
مگر اندر قیامت حق خاص خویش دریابی
قرار امتیاز و اشرفیت هست گردابی
برای کشتی راه سعادت سخت غرقابی
زبهر سلب آزادی ما محکم تر اسبابی
به پیش روی رخشان عدالت خصم ودجالی
طبیعت ، تابکی وارونه تنظیم جهان سازی
یکی راشاه واندیگر وزیر کامران سازی
یکی را تاجر ملیونرا ندر بحروکان سازی
یکی را ده خدا و دیگری بیخانمان سازی
یکی رارنج کش از بهر عیش این وآن سازی
یکی راغرق دردیباج و خزو پرنیان سازی
یکی را لخت اندر زیر خاکستر نهان سازی
اگر خواهی که این رسم بدآئین جاودان سازی
شریك ظلمی وهمدست دزد پاچه ورمالی
یقین در رسم خود بینی هم آئین تزاری تو
درآئین تزاری خود هزار اندرهزاری تو
بتجدید تزاربهای خود در انتظاری تو
بتضییع حقوق ما قرین افتخاری تو
به بی وجدانی ودزدی و هیزی کامکاری تو
ستم پرور تزار و حق کش وبی اعتباری تو
وگرنه صدلنین آوردی اندر هرمه وسالی
شود روزیکه افراد بشر همدوش یکدیگر
بیاسایند وشب خفتند با هم در یکی بستر
زیك جامی شراب زندگی نوشند سرتاسر
سریك خوان نشینند ویك منزل شوند اندر
بپاداش نکوئی با یکی پاداش مستبشر
که بادافره گردند با یك ضربتی کیفر
شنیدستم چنین روزی بباید لیك در محشر
که باشد دادگر شخص خدای خالق اکبر
هر آنکس این خبر را دادزد بسیار خوش فالی
طبیعت از چه آوردی من از کتم عدم بیرون
چه آوردی چرا درمهد قبرم نافکندی چون
چونفکندی بقبرم ازچه ننمودی مرامجنون
وزان پس ازچرا باجهل ننمودی مرامفرون
دلم ازعقل ودانائیست یکدریای پراز خون
دوچشمم دائم از اشك تاسف قلزم وجیحون
مجال فکرتم یکعرصه آشوب جنجالی
چرا من همچوفرزندان دیگرمی نزادستی
چرا اخلاق آنها را بطبع من ندادستی

چرا این کله پرشور اندرمن نهادستی
چرا برنظم این عالم مرا قدرت نبایستی
که اندر چشم من تاریك اوضاع بهارستی
دلم لب تالب ازخون وغم اندوه بایستی
زخون دل در اینجا برنگارم شرح احوالی

قسمت سوم

اظهار تاسف ازوطن خوهان و رونه کاره
پی تعظیم عید و بهر تجدید اساس جم
تمام مردم شهر صفاهان خوش دل وخرم
اساس دین شت زردشت بنماید مستحکم
نشینند عاشق ومعشوق درهر جا بدورهم
بجمر هشته عودزلف و گیسوی خم اندرخم
جهانرا عطرباران کرده تاصدسال دریکدم
که آن زلف عبیرآسا فشاند ترك مه پیکر
بیاد آرند ایام بزرك ملك ساسان را
اساس خسروشیرین وسیروس جهانبان را
جهان گیری گردان بلوك زابلستان را
خراج ومالیات هند وترکستان وافغان را
کمال قدرت شابور وباج ملك نعمان را
بسایند از اسف دست لطیف خود بیکدیگر
پی تجدید آثار نیاکان راه پویندی
بروحانیت و اسلام اشکالات جویندی
که اسلامست درراه ترقی آهنین سدی
نگردد جمع دین باصنعت وعلم وهنرمندی
زتضعیف دیانت میکنند اظهار خرسندی
بآئین شریعتها تبسم می نمایندی
بتقلیل قوای کیش میباشند مستظهر
زنیرنك عروسان اروپا بیخود ومستند
زخویشان عهد ببریدند و بابیگانگان بستند
بدست خویش پای قدرت خود خوب بشکستند
یکی ازجوی برجست وهمه ازجوی برجستند
زقید مملکت داری وآئین وفا رستند
روان پاك شت زردشت رازینکار بدخستند
بآئین اروپائی همه شادند و مستبشر
منم از جملهٔ اولاد پاك آئین ساسانم
بسیروس وانوشروان عادل مفتخر هانم
یکی از جمله نوباوگان خاك ایرانم
بزرگی وطن را دوست ترمیدارم ازجانم
ولی بااین عقیده من مسلمانم مسلمانم
زافکار پریشان من پریشانم پریشانم
که قرآن نیست باایران دیرین ضد یکدیگر

قسمت چهارم خواب دیدن روان زردشت وتصدیق او بحقیقت دین اسلام وتولید عظمت ازهم آغوشی بااسلام حقیقی

بفکر وعشق ایران نوین خویش خوابیدم
روان پاك شت زردشت رادرخواب خوش دیدم
زوضع تازهٔ ایران بعرض او رسانیدم
پس از نادانی ایرانیان عصر نالیدم
همی ایران مداران نوینی نزد او دیدم
زدین حق از آن دانای عصرخویش پرسیدم
که تا ازشك برون آیند خوش خواهان این کشور
بگفتا دین اسلام است آن قانون ربانی
ابد پاینده باشد درجهان رسم مسلمانی
اگر من بازبودم ساکن این خانه فانی
بدم درخدمت دین پیمبر همچو سلمانی
من این آئین نیك آوردم اندر ملك ساسانی
که درراه هدایت آورم افراد ایرانی
که این دستور از دستور پیشین است نیکوتر
من این دین راستودم در کتاب زند و پازندم
بشارت دادم وتبریك گفتم بس خجلمندم
که سر پیچید از این دستور پاك قدس فرزندم
زهی ازاین اروپامسلکان درقیدودربندم
به پیش روح پاك انبیا من آبرومندم
ازاین دستورو آئین مطهر شادوخرسندم
بایرانی بگو باشند بااسلام هم بستر
زپرمانهای پازند و اوستاو گوارم من
زوخشوران دیرین عجم پیغام آرم من
هم از آئین کتاب مزد سینی برکنارم من
زوخشور عرب امروزخود پرمان گذارم من
یکی ازخاك بوسان درش اندرشمارم من
زنا پرمان بران حضرت اودلفکارم من
نمایدهرمزو یزدانشان در واپسین کیفر
دگر نقش فروهر زینت ایران نمیشاید
دگرباد سرود زهره و کیوان نمیشاید
بفرزندان من برگو که بی ایمان نمیشاید
اروپائی شدن از پور نوشروان نمیشاید
بآئین اروپا خطه ایران نمیشاید
فرنگی مسلکی ازمعدلت خواهان نمیشاید
من ازاین ناخلف ایرانیان بیزارم ای داور
زنایید من آل بویه شاهنشاه ایران شد
بدست من علی مسندنشین ملك ساسان شد
شه بااقتدار ملك من شد چون مسلمان شد
زیمن همتش ایران من ملك سلیمان شد
ببغداد و مدائن باز فرمانش عنانران شد
دل اعدای ایران ازخدنگش سخت پرمان شد
زیمن عدل او آباد شدهرکان بحروبر
شه خوارزم ازپرمان من شد صاحب شوکت
پدید آورد در ایران و توران آن مهین دولت

زمن سامانیان سامان گرفتند اندرین دولت
ملك قابوس را شمس المعالی کردم از ملت
شهان غزنوی را داده ام آن قدرت و سطوت
که اندر سومنات هند افرازند آن رایت
ز اسلامست این تشکیل و پیروزی این نصرت
ز دین میهن تواندیافت نیرومندی و قدرت
شود ظاهر زیمن عدل صد همچون ملك سنجر

چه آیین دیانت در عجم برباد توهین شد
عجم یکباره سر کوب از بلای فتنه چین شد
ز خون ناخلف فرزند من این ملك خونین شد
ز خون اهل ایران کوه و دشت و دره رنگین شد
مگو ایران که یك تلی ز خاك و خون و سرگین شد
ز توهین دیانت جامهٔ این ملك ننگین شد
بتاج عزتش چنگیز غم افشاند خاکستر

در این مدت که خوب ایران ز شر مرك شد ویران
پناه آورد اندر بارگاه هرمز و یزدان
مقدر شد که ایران باز گردد مالك توران
جوان گردد ز نو این پیر ملك و بژه ساسان
بنیروی دیانت مشکل این ملك شد آسان
ز طرف اردبیل از باد نصرت شد علم لرزان
بدست شاه اسمعیل آن نوباوه حیدر

بعزم همت و دین آمد از تبریز تا قزوین
گذشت از ملك ری سوی صفاهان با فر و تمکین
بسوی فارس رفت و باز آمد سوی قرمسین
ببغداد و مدائن کوفت طبل عزت و تمکین
همه شاهان عالم مات آن فرزانه فرزین
نثار مقدم او کرد بستان هر گل و نسرین
فشاند از آسمان خورشید صد عنبر چه اش از زر

چه شاه عباس بر تخت عجم بنشست جم آمد
دوباره ملك ایران رشك بستان ارم آمد
مگر شیرین و خسرو دخت اندر این حرم آمد
که بر چشم شهان چون توتیا خاك عجم آمد
ملك سیروس و کورش گوئی از دار عدم آمد
سرود ملك گیری عجم با زیر و بم آمد
دوباره باج هند و چین و روم از دشت و یم آمد
ز گرجستان و افغان مالیات بی ستم آمد
برای پایتخت از ارمنستان هم رقم آمد
که ما خود بندگان شاه ایرانیم و فرمانبر

ز فر شوکت اسلام شاه عباس ساسان شد
بنصف قطر عالم این شه با فر جهانبان شد
تمام ملك ایران ثروت و ملت هنردان شد
موفق بهر استخراج زر از معدن و کان شد
بعلم و صنعت اندر سطح عالم نور افشان شد
هزاران کافر و نصرانی از حسرت مسلمان شد
اروپا زین سبب برداشت خود از خواب غفلت سر

که تا اسلام در کار است ایرانست شاهنشه
برای حکم او خاشع بود خورشید و ابر و مه
نشاید کرد استرقاق اشخاص ز دین آگه
بباید کرد این افراد را از دین حق گمره
ستد نیروی روحانی و بیرون بردشان از ره
چنان افتند از بی دینی و لامذهبی در چه
که هر گز می برون نایند از این چاه بی ته در

گهی نیرنگ بابی ریخت گاهی رنگ مشروطه
گهی از راه مکر آمد گهی از راه اغلوطه
گهی هو کرد آیین و گهی در فکر شد غوطه
نمی گویم چه کرد از کارهای غیر مربوطه
بسر مان بست این سیاس عالم لنگ یا فوطه
غرض انداخت ما را در سیاستهای مغلوطه
با این روز کنونی سوقمان داد این جفاگستر

قسمت چهارم تعبیر خواب. ندای عام. دعوت با تحاد اسلامی

سخن اینجا رسید و گشت شت زردشت ناپیدا
ز هجران رخ او دل بیکباره پرید از جا
شدم از خواب بیدار و نشستم خود بروی پا
بفکر اندر که خود آنجا کجا بود و کجا اینجا
ز شبها بود امشب یا که روزی بود در شبها
پی تعبیر خواب خویش در اندیشه بودم ها
که هاتف گفت این تعبیر را بنویس در دفتر

بگو با اهل اسلام و نژاد پاك ایرانی
بآن گوهر شناسان مضامین سخنرانی
باهل مصر و شام و جانشین ملك کلدانی
بدانایان هند و ساحل دریای عمانی
بشاه مکه و اهل حبش اخوان سودانی
غرض هر جا که باشد یکنفر شخص مسلمانی
بچسبد سخت اندر رشته حبل المتین دین

ز دل رنگ غرض رانی شخصی شست و شو سازد
خلاف مسلك و حزبی بآب جوی اندازد
بجنگ مذهبی خانه ویران کن نپردازد
دل خود را ز اجداد و نیاکان رفت و روب سازد
فقط در وحدت اسلام و همدینی بپردازد
بترویج دیانت همچو سلمانی بیاغازد
که یابد فتنهٔ امروزه اسلام ما تسکین

دوباره متحد این رشتهٔ دین بو بیو گردد
دوباره کفر با اسلام دیرین رو برو گردد
از این رو ثلمه اسلام ما بینك رفو گردد
دوباره دشمن اسلام خود بی آبرو گردد
دوباره آب از جو رفته هموارد بجو گردد
تمام کارهای ما مهیا مو بمو گردد
دوباره صنعت و علم و هنر یابیم چون دیرین
دگر اوهام عنوانات و اسما غرق گردیده
دگر عالم کتاب جهل خود را در نوردیده

بقلم آقای مصطفی عاملی دزفولی

دین و دانش

- ۱ -

ادع الی سبیل ربك بالحمة

(دعوت دانشجویان و روشن فکران ایران برای توجه باسلام)

ما جوانان تحصیل کرده ایران را که دوستدار دانش و فرهنك می باشند برای توجه بدین مقدس اسلام دعوت میکنیم زیرا بر اثر مطالعات و آزمایش ها و گواهی دانشمندان جهان که در نوامیس و مبادی دین نموده بر ما ثابت‌شده که دین اسلام بادانش و فرهنك گذشته از اینکه رابطه مخصوص‌دار درابطه آن استوار و ناگسستنی و مؤید و مروج آن است و یا بگفته یکی از دانشمندان اروپا دین و دانش دو برادر توام‌اند که هیچکدام بدون دیگری نمی تواند نتیجه مطلوبه را صحیح بدهد. امروز بزرگترین موضوعی که شایسته است در پیرامون آن بحث و تحقیقات بسیاری شود موضوع دین است زیرا گذشته از اینکه خود یك مسئلهٔ بزرك حیاتی است که مصالح کشور دنیا بدان وابسته است از نظر دانش و فرهنگ نیز بزرك است بطوری که نظر دانشمندان بزرك جهان را بخود جلب نموده بویژه اروپائیان و خاور شناسان آنان با اینکه بیگانه‌اند ولی چون محقق اند از مطالعه و بررسی در آن خودداری نمیکنند. قرآن مجید رابزبانهای گوناگون ترجمه و شرح و تفسیر میکنند احادیث و روایات و تاریخ و فقه اسلامی را موردمطالعه قرار داده در تاریخ اسلام نظریات دقیق و مخصوصی دارند از دانشمندان و دانش آموزان کشور بیشتر انتظار اینگونه اقدامات وخدمات میرود زیرا کشور ایران میهن محترم ماقرن های متمادی در زیر سایه دین اسلام زیسته و از پرورش های معنوی و مادی و علمی آن بهره‌مند گشته. آری دین مقدس اسلام خدمات زیادی بدانش و فرهنك و تمدن و رشد ایرانی نموده نه‌تنها بایران این خدمات را نموده بلکه یگانه دینی است که باید گفت جهان رهین خدمات علمی و معنوی اوست زیرا یگانه وسیله انتقال حکمت و دانش از یونان به آسیا شده و خود آنرا تهذیب و تکمیل ساخته و به گواهی تاریخ اروپائیان نیز فلسفه و دانش را از مسلمانان فرا گرفته‌اند و پیش از آن در تاریکی جهل و نادانی و توحش‌می زیستند.

قرآن مجید امروز از نظر دانش و فرهنك تجلی ویژه نموده و برتجلیات دیگر آن که گواه‌اعجاز است‌افزوده درقرآن مجید موضوعات علمی بیشمار گنجانیده شده بطوری که یکی از دانشمندان مصر گوید در قرآن ماده علوم است چنانکه امروز وقتی یکی از مسائل علمی حل شود و یایکی از اسرار و رموز طبیعت و ماده کشف گردد گویا یکی از آیات قرآن‌تفسیروشرح شده و یکی از متشابهات آن معلوم شده در عظمت مقام علمی قرآن همین بس است که در طی قرنهای‌متمادی‌بیش‌ازشش‌هزار نفر بمسلکهای مختلف و افکار گوناگون بر آن نگاشته شده که بسیاری از فلاسفه دانشمندان و محققین بوده‌اند مانند امام فخرالدین رازی، محی الدین عربی، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)-ابوالفتوح رازی - شیخ طبرسی و سایرین این خود گواه عظمت قرآن و وسعت علوم وحقایق اوست اینها جزو تفاسیری است که در قرن جدید در (علوم کونی - اجتماعی و طبیعی وغیره برآن نگاشته شده و میشود) قرآن برای فهم و نشر مقاصد خود دانش و فرهنك(دانشهای طبیعی - جهانشناسی روان شناسی و غیره) را بکار برده و بفرا گرفتن و فهم آنها دستور فرموده و امر داده و امر فرموده - اندیشه و تحقیق در اوضاع آسمان و زمین را وسیله خدا شناسی وتوحید قرارداده‌از اینراه هم‌بپرورش‌اندیشه و خرد و تکمیل‌و تهذیب اخلاق‌پرداخته و هم تفکر را که کلید دانش است‌بدست‌پیروان خود داده‌آنجا که فرماید قل انظروا ماذا فی السموات و الارض بنگرید که در آسمان و زمین چه هست-فانظر و الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها-بنگرید باآثار رحمت خداوند که چگونه زمین را پس از اینکه مرده زنده میکند - خداوند عالم حکمت و دانش‌را یك بخشش و سعادت و نیکی بسیار دانسته آنجا که فرماید.

یوتی الحکمة من‌یشاء و من یوتی‌الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا و ما یذکر الااولواالالباب(خداحکمت‌را بهر که‌خواهد میدهد و بهر که حکمت داده شود نیکی و سعادت بسیاری باو داده شده وجز خردمندان (باین اصل) متذکر نمیشوند. اگر دانشمندان بخواهند بفرهنك کشور خدمت کنند و توده روشن فکر بحقایق بلند پایه راه یابند باید از اندرز وتفسیرقرآن‌مجید و فهم اسرار و دقایق آن خود را بهره‌مند سازند بویژه‌ازمذهب شیعه و آثار خاندان پیغمبر زیرا حقایق اسلام درآن‌تمرکز یافته و دقایق آموزشهای محمدی درآن نهفته‌است.

ما نمیگوئیم بیائید از روی تقلید مسلمان شوید بلکه بیائید تحقیقات و اندیشه‌های درست و کافی(که از روی وجدان

دگراوضاع وتدلیسات‌و خودسازیش‌برچیده
زدست‌خودنماها این‌جهان‌دوربست‌رنجیده
دیانت‌هم بسی از دست خودسازی بنالیده
در این قرن مشعشع با حقیقتهای سنجیده
سزا باشد باین‌آوا کنند از جان‌ودل تمکین
من از خون دل‌ای‌اسلام‌این اشعار بنوشتم
پی تجدید آثار نو این افکار بنوشتم
برسم عصر حاضر این چنین گفتار بنوشتم
زبهر مردمان برزن و بازار بنوشتم
برای نکته فهم اشخاص اهل کار بنوشتم
برسم نامه سوی مردم دیندار بنوشتم
کنم صدباردیگر مدعای خویش را تدوین

باك و انصاف باشد)در كيش اسلام و آثار اسلام و تشيع بنمائيد پس از آنكه كاملا از آن بهره‌مند شديد بعظمت آن‌بی بردید آنگه بافتخار به‌بذيريد ولی شایسته نيست يك ملت روشن فكر ودانش خواه كه ميهن آنها از باستان گهواره فرهنك و دانش و دين و معنويات بوده از بذيرفتن وگرديدن بيك چنين‌سررشته دانش‌و گنج فرهنك‌وادب(يعنی دين علمی و مدنی اسلام .) خودداری كرده در نتيجه تبليغات ناپاك و غرض آلود مردم عادی‌وبی‌باك و يادشمنان از ترقيات بی بهره و از كاروان نيكبختان عقب بمانند.

۲

در اينجا شايسته و مناسب است که گفتار دكتر (هربرت اسپنسر) انگليسی را كه در باره دين و دانش سخن گفته بنگاريم تا بر ايرانيان روشن فكر و متجدد كه بيشتر شيفته افكارغربيان اند راستی مدعای ما آشكار شود كه(الفضل ما شهدت به الاعداء) و معلوم گردد كه ادعای بی دليل و برهان نيست و زاده تقليد و از روی گفته ديگران يانياكان نبوده بلكه مطلبی است طبيعی و فطری كه‌بافكر آزادووجدان باانصاف و روش محققين جهان مناسب است اينك گواه يكی از دانشمندان روشن‌فكر جهان كه در محيط مادی‌وطبيعی‌زيسته و خود يكی از استادان بزرك علوم طبيعی و اجتماعی و فلسفی است و بااينهمه بعظمت خدا شناسی بی برده و آنرا با نواميس علمی موافق دانسته اكنون گوش دهيد كه در اين موضوع‌چه موشكافی‌می نمايد فيلسوف دانشمندهربرت اسپنسر متوفی۱۹۰۳ مسيحی در بريتانيا دركتاب خود بنام پرورش دانش طبيعی با دين مخالف نيست)از استاد خود هيكسلی سخن‌زيررا نقل كرده «دانش طبيعی درست بادين درست بايكديگر توام اندا گريكی از ديگری جدا شود هر دو از بای در افتاده ميميرند » پس از آن سپنسر گفته:

«چون دانش و دين موافق باشند بدرستی نشو و نما نمايند دين بواسطه كشش و تغذيه ريشه‌خوددر باغ دانش‌درست روئيده و نرقی ميكند هردانش درست را دين نيرومند كرده پايه آنرا استوار ميسازد .

آنگاه كه در سايه دين بسر برد نيرومند و توانا است» دانشمندانی كه هوش و انديشه آنان به بهترين نتايج علمی‌بارور گشته و نوع بشر را بدانش زيبای خود بهره‌مند ساخته‌اندهمانا دراثر يك نيروی جنبنده دينی بوده كه آنانرا باندیشه‌وتحقيق برانگيخته و اين شايسته تر و راست تر ز آن است كه ما اين علوم راتنها بهوش و فكرنسبت دهيم .كيست كه ميانه دانش و دين جدائی می بيند؟

همانا دشمنی بادين و نادانی و بی‌خبری‌ازموجودات‌است كه ما را فراگرفته‌ـمثلا اگر مردم يك نويسنده نامی و دانشمند بلند بايه راستايش كنند بااينكه او نامه‌ای بر ايشان نگشوده و آنان واژه‌ای را از آن نخوانده‌اند ولی‌تنها بهيئت بيرون‌وزيبائی شكل و اندام او مينگرند .

آيا بهای اين ستايش چيست و اين توصيف ونيايش‌چه معنی دارد ؟

آيا جز فريب خوردگی و ابلهی چيز ديگری است چون مثل را فهميدی بدان كه مردم همان ستايش كنندگان و خداناظم هستی و جهان سراسر خامه و تاليف (نگارش) اوست . شگفتا كاش ميدانستم كه علت نادانی مردم چيست هنگامی كه خدا را ستايش ميكنند از شگفتيهای آفرينش او رو گردان و بيخبرندو آيا علت چيست كه آنان هوش و فكر خودرا از دانش ومعرفت باز ميدارند تا بجائی كه اگر كسی بشان علم اهميت دهد و برای تحصيل آن همت گمارد و روزگار خود را در راه‌آن‌صرف كند او را پست و ناچيز می شمارند . . . از اينروسخن راتكرارميكنم كه علت دشمنی بادين آموزش علوم طبيعی نيست‌بلكه دشمنی با دين در نداشتن و ندانستن اين‌دانشها است. توجه‌بدانش‌طبيعی‌يك نوع برستش خاموش و تسبيح عملی‌است . دانش‌طبيعت‌ازجهات بسياری مؤيد وكمك دهنده و نيرومند كننده دين‌است. آيا انسان باين‌جهان‌نمينگرد كه‌بجنبشهای‌منظم‌و ثابتی‌درآمده و قانون خطا ناپذير روش پاينده‌ای در آن جاری است . همين‌ثبات گيتی‌ مارا به يك نيروی بزرك «خدا» كه در بشت سر جهان قراردارد و دانش و حكمت كه آنرا بوجود آورده و بزيبا ترين‌صورت آن را آفريده راهبری ميكند ـ دانش طبيعی ما را بعلل موجودات آشنا ميسازد و آگاه ميكند كه نتيجه دنبالهٔ مقدمه‌و معلول پيرو علت است .

باداش وكيفر مانند علت و معلول‌بكردار انسان پيوسته و بسته است.ـاز اينرو دانشجوی علوم طبيعی باين دو(باداش و كيفر ـ معاد)نيز يقين خواهد كردو اين عقيده موجب ترقی وی در نردبان كمال ونيكبختی خواهد شد ـ دانش طبيعی ماراآگاه ميسازد اندازه معين و محدودی داريم كه نبايد از آن‌گذشت،به شناسائی علت نخستين و بدست آوردن كنه وحقيقت‌اومارا راهی نيست و دانش ما را مستقيماً بشناسائی ذات آفريدگار موجودات نميرساند ولی باندازه‌ای كه ديگر نبايد از آن‌گذشت رهبری ميكند و همانجا بايد ايستاد پس بكنه ذات اووآگهی‌ازحقيقت‌او نخواهيم رسيد . دانش طبيعی ما را ازماندن در پيشگاه تقليد های موروثی و خرافی بالا تر برده ترقی ميدهد همينكه بحدود محيط علمی كه در بشت سران علت نخستين و آفريدگار هستی است برسيم بخضوع و خشوع‌خودمان اعتراف كرده‌راه بازگشت در بيش ميگيريم .

گمان مكن كه دانشمندطبيعی كسی‌است كه‌تحليل‌شيميائی ياهندسه بخواند بلكه مقصود از آن دانشمندی است كه دامنهٔ حقايق راگرفته بالارود«مانند كسيكه برنردبان بالاآيد»تااينكه بحقيقت بلند پايه برسد.

«خلاصه و ترجمه از تفسيرجوهری طنطاری»

۳

بزرگترين‌نيروو عامل پرورش‌افكاردعوت‌دينی آسمانی و ناشران فرهنك و دانش‌و هنر پيغمبران و پيشوايان مذهبی بوده‌اند

برخی چنان تصور كرده اند كه دانش و فرهنك درتوده

بشر طبعی بوده یعنی مثلا در اثر آزمایش یانیازمندی یا اتفاق یا چیزهای دیگر بشر گمراه و نادان که در دوره های پیش‌ازتاریخ و پس از تاریخ در تاریکی نادانی و وحشیگری میزیسته‌و مانند کودك نادان و ساده بوده بمرور زمان این علوم و معارف‌رافرا گرفته و زندگی او باین اندازه توسعه یافته وکامل گردیده‌ولی این سخن خطا و این تصور باطل است.

ما نمیگوئیم بشر دارای غرائز و استعداد کمال و ترقی نبوده بلکه خدای متعال‌او را دارای غرائز و خرد آفریده‌تاوی را بسوی کمال رهبری کند ولی بگفته روان شاسان این نیروها در انسان بحالت خفاء بوده و خود بخود یارای ظهور وپیدایش نداشته. افراد هردسته در تأثیر عقائد و آداب و او هام وخرافات و تلقینات و افسانه های موروثی واقع شده‌و در نفس آنها نیز همه گونه خیالات پریشان وجود داشته‌اند که بیشتر در اثر القا آت محیط بدید آمده‌اند آیا آدمی که اسیر هزار گونه‌زنجیر های داخلی و خارجی است چگونه‌می‌توانسته بدون نیروی کمك محرك و توانائی خودرا آزاد ساخته بسوی کمال‌مطلوب خود سیر کند.

این عوامل باندازه‌ای در انسان کارگر است که‌ندای‌غریزه و وجدان بجائی نمیرسد و اندیشه و نیروی کافی برای نبرد با دشمنان ندارد.

آزمایش و نیازمندی نیز کوچکتر از آن‌اند که‌بتوانند این اندازه بآزادی کمك کنند و وی را در پیرامون جهان سیر دهند بلکه او را تنها بپاره‌ای علوم و فنون که‌موقتاً بدانها‌نیازمند است راهبری میکنند.ماچون در تاریخ ملل متمدن باستانی مانند مصر و سوریه و ایران وآشور مطالعه می کنیم می‌بینیم که‌با آنهمه تمدن‌و پیشرفت مادی در مراحل شعور و ادراك و عقیده بسیار پست و خنده آور بوده و بت‌پرستی و فساد اخلاق‌ورقیت در میان آنها شایع بوده.

آری تنها پیغمبران وپیشوایان معنوی‌وحقیقی ومذهبی بوده‌اند که توانسته‌اند بانادانی و جمود فکری‌ستیزه کنند وآنها بشر را بسوی خدای یگانه و از ستم و بدی و بت پرستی باز داشته چون بزرگترین سنك راه پیشرفت دعوت آنها عقاید موروثی خرافی و جمود فکری ملل بوده از اینرو بسختی‌باآنها نبرد کردند.

آنها مردم را به پیروی از خرد و آزاد ساختن اندیشه (در دستگاه آفرینش و جهان طبیعت و نظام استوار و شکل زیبای گیتی و تاریخ اقوام دنیای وپند گرفتن از آنها)امر کرده ازتقلیدنیاکان باز داشته‌آدمی را باستقلال‌فکری‌وجستجوی‌حقیقت خوانده بآنان فهمانیدند که باید کیش و مذهب حق را بادلیل و برهان بدست آورد و ایمان را بادانش همراه نمود و بگفته دیگران نباید قانع بود.

قرآن مجید در نکوهش مردمان نادان و مقلد فرماید (قالواانا وجدناآبائنا علی امة واناعلی آثارهم‌مقتدون ـاولو کان‌آبائهم لایعقلون شیئا و لایهتدون؟)

میگویند پدران‌خود را یافتیم که برطریقه‌ای بودند‌ماهم بآثار آنها پیروی‌میکنیم

مگر این نیست که پدران آنها عقل نداشته‌و راه بجائی نمی‌برده‌اند؟

و بهمین وسیله خرد و احساسات و اندیشه بشر را که در زیر پرده های ضخیم خرافات و اوهام بت پرستی رفته و جامد و مرده شده بود بیدا کرده او را متوجه دانش و آفرینش‌نموده اند تا گاهی مظاهر آفرینش و نیروهای طبیعت‌ماه‌وخورشید وآسمان‌رامورد توجه قرار دهد و اسرار ودقایق آنهارا که‌نمونه حکمت و عظمت یکتائی خدا است بایشان نشان میدادند. قرآن مجید بقوم عرب فرماید.

افلاینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماءکیف رفعت و الی الارض کیف سطحت فذکروانما انت مذکر) آیا نمینگرند که شتر چگونه آفریده شده و بآسمان که چگونه‌بر افراشته است و بزمین که چگونه گسترده شده؟ تویاد بده زیرا تنها تویاددهنده و آموزنده‌هستی - این‌بزرك‌طبیعت که بواسطه زیبائی خودچشم‌بشررا فریفته تا بجائی که او رامی‌پرستد‌پیغمبران مردم‌را متوجه اوضاع و تغییرات و نظامات آن کرده بنقص دوران و ناچیزی آنها و عظمت و حقیقت آفریدگار استدلال میکردند از آنوقت مردم بفکر چگونگی و وضعیت آسمان و زمین و کرات فضا افتاده بعلم هیئت و ستاره شناسی پی بردند.
ابراهیم خلیل(از پیغمبران بزرك)برای اینکه ملت کلده وآشور را که قومی بت‌پرست بودند از پرستش ستارگان باز دارد و ناشایستگی آنها را برای پرستش خداوندی ثابت کند نخست شب هنگام از مغارهٔ بدر آمد نگاهش بستاره افتاده که میدرخشد گفت خدای من این است و تا اینکه در افق پنهان شد گفت من غروب کننده و زائل‌شونده را دوست ندارم سپس‌ماه طالع گشت گفت خدای من همینست این از نخستین بزرگتراست چون‌پنهان شد گفت اگر خدای من مرا راهنمائی نکند از گمراهان خواهم بود بامداد شد خورشید دمید گفت این خدای‌منست تا هنگام غروب فرا رسید گفت ای قوم من از بت های شما بیزارم من توجه خود را بسوی کسی میکنم که آسمان ها و زمین راآفریده باین ترتیب بآنها فهمانید و مدلل‌داشت که بت‌هاباطل‌وستارگان قابل پرستش‌نیستند باید بآفریننده آنهاروی آورد که‌اورا‌بپرستند که زنده جاویدان است در نتیجه این پرورش فکری آنها بنظام ستارگان متوجه و علم ستاره شناسی پدید آمد و منتشر گردید.

گاهی پیغمبران اندیشه ملل بت پرست را متوجه‌میکردند که بتها و مرده ها و خدایان ساختگی بهیچ وجه قابل پرستش نیستند عقل و شعور ندارند سود و زیان نمیرسانند باید آنها را بدور انداخت و در زیر بندگی خود(انسان)یا کوچکتر از خود نرفت.

قال اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون؟
ابراهیم گفت وای برشماوبرمعبود ها وبت های شما که بجای خدا آن ها را می پرستید آیا عقل ندارید؟

اتعبدون ماتنحتون والله خلقکم و ما تعملون - آیا می پرستید چیزهائی را که میسازید با اینکه خدا شما و ساخته های شما را آفریده؟

بقیه ازصفحه ٤

ظاهر تا حد و چوب هم که باشد بالعرض و من باب مقدمه است ایمان حقیقی و قلبی از راز های غیبی است که خود انبیاء هم نمیدانند زیرا آنها هم بظاهر اعتراف واقرار ترتیب اثر میدهند بلی بطور استثناء ممکن است خدا آنها را از نیت پاره‌ای پیروان خود از خوب و بدگاهی آگاه کند ولی نظر بحال عموم جز جواب لاعلم لنا بخدا نمیتوانند داد و منظور آیه اینست که ر از بندگی از میان بنده و خدا بیرون نمی افتند و این آیه از بزرگترین شاهکاری های توحید اسلام و قرآن است.

در سوره مائده آیه ۹۳ **برمؤمنان تقوی پیشه نیکو کار در خورد و خوراك غدقن و گناهی نیست وقتیکه تقوی داشته باشند و ایمان آورند و کار شایسته کنند بازهم تقوی داشته باشند و ایمان بیاورند. باز تقوی پیشه کنند و احسان نمایند و خدا احسان کنندگانرا دوست میدارد.**

قانون جاهلی بحکم شیوع خرافات بسیاری ازخوراکهای حلال و طیبات را از نظر دینی حرام کرده بود« شرح آن را در سوره انعام بخوانید)قانون تورات که مورد عمل یهود مدینه و اطراف آن بود ومشرکین جزیره هم بآن با نظر تقدیس نگاه می کردند محرمات بسیاری بمردم آموخته بود. بعلاوه یك دسته مقدسین خشك در میان یهود و بلکه عرب مدینه در اثر تقلید از یهود بوجود آمده بود که نمونه ای از ریاضت کشان بودائی هندوستان بودند(عامر راهب که یکی از روسای قبایل عرب مدینه و بزرگترین دشمنان پیغمبر بود و چون پیغمبر به مدینه هجرت کرد بمکه و سپس بطائف و سپس بروم گریخت از ایندسته بوده)روی این زمینهٔ سهولت در خصتی که دراِرتکاب لذایذ و استفاده از اغذیه قرآن و اسلام بمردم داد بنظر اینان بدنما و خلاف تقدس محسوب میشد و شاید پاره‌ای منافقین از این رو از پیغمبر و مسلمین انتقاد میکردند(نمونه این اخلاق امروزه در دسته خشکه مقدسهای خود مانی بامسلمانان درست هم هست)ازاین‌روقرآن بالحن‌شدیددر برابراین‌وسوسه‌هامقاومت کرده میفرماید برای شخص مؤمن تقوی پیشه و نیکوکار در خورد و خوراك غدقن نیست این خشکه مقدس ها ، این زهد فروشها و خود نماها بیجا انتقاد میکنند سپس بابیان مکرری تقوی و ایمان را شرط ایمان قرار داده وباز تقوی راشرط عمل صالح قرار داده منظور از این تکرار دوچیزاست

۱ — اظهاراهمیت‌ایمان و تقوی‌واین تغییر متعارفست شما بکسی میخواهی نصیحت کنی میگوئی ایمان وتقوی‌داشته باش باز هم ایمان وتقوی داشته باش بازهم ایمان وتقوی داشته باش

۲-بیان‌اینکه ایمان و تقوی‌شرط عمل صالح است‌وتقوی شرط قبول ایمان و حسن احسانست چنانچه در اوائل‌همین‌سوره در قصه هابیل و قابیل میگوید فقط خدا ازمتقین میپذیرد.

وشأن نزولی هم که برای این آیه ذکر شده(تطبیق آن برمسلمانان میخواریکه پیش از تحریم خمر مرده‌اند) بجاست و مقصود اینست که چون این عمل پیش از اعلان قانون‌تحریم بوده با تقوی و ایمانشان منافی نبوده چونکه مناط تقوی‌و ایمان‌تسلیم شدن به قرآن واخلاص در پیروی پیغمبر اسلام است و چون‌این حکم در آن وقت اعلان نشده بود عمل آنهابرخلاف‌وظیفه، ایمانی نبوده چنانچه تطبیق آیه برقضیه قدامة بن مضعون‌واستشهاد امیر المؤمنین از مسلمانان که آیا آیه تحریم خمر براوخوانده‌شده یا نه خوب این مفاد را توضیح میدهد.

پیغمبران بخدمات علمی خود باین اندازه بسنده نکرده بلکه عموم طبیعی را در ضمن استدلال بیشتر یاد میدادند و از نظام استوار و حکمیانه گیتی و خواص و فوائد یك سلسه از موجودات عظمت خدا را ثابت و آنهارا بدانش های طبیعی آشنا میساختند.

از این گذشته رسما وجود پیغمبران و پیشوایان مذهبی علوم وهنرهای لازمه ـ مانند ـ خیاطی — معماری ـ نویسندگی خط ـ آهنگری‌ـمهندسی ـ ریاضیات را نشرداده‌وبیشتر آموختند (مطابق روایات اسلامی)ادریس پیغمبر چندین علم وابیشتر یاد داد.سلیمان ریاضیات و هندسه‌و طبیعیات‌رابحکمایادداد‌فیثاغورس حکیم و ریاضی دان مشهور یونانی که بگردش زمین نیز معتقد بوده شاگرد سلیمان پیغمبر بود‌داود زره سازی موسیقی راآورد ـخدمت بزرك پیشوایان این بوده که پرده های عصبیت‌وجمود و تقلید را دریده و هوش و فکر آدمی را تکان داده و متوجه عالم کرده دانش طلبی و معرفت‌رابربشرلازم کردندو‌یقین‌غریزه تکامل او را بکار انداخته راه اورا صاف و روشن کرده‌اند. آیا چه خدمتی از این بالاتر بجهان فرهنك و دانش تصورمیرودو این خود دلیل بزرك برحقانیت پیغمبران و شرایع آسمانی بوده زیرا مدعیان دروغگو هیچگاه نمیخواهند چشم‌وگوش‌مردم باز شود و حقایق را درك کنند زیرا از نادانی و سادگی مردم استفاده می کنند و نیز گواه آنست که مقصد و هدف‌پیمبران حق و راست بوده و نقطه اتکاء آنها حقیقت ثابت و جاویدان است چنانکه باتطورات فکری و انقلابات در زندگی نوع‌انسان‌ثابت و پاینده است زیرا اگر مبانی دعوت پیغمبران (العیاذ بالله) بر خلاف دانش یاحقیقت بود چنانکه گروهی کوتاه فکر وتهی مغز تصور کرده‌اند هیچگاه از دانش سخن نمیگفتندو آنراوسیله‌خدا شناسی و مقاصد عالیه قرار نمیداد.

نتیجه سخنان گذشته این میشود که پیغمبران‌و پیشوایان مذهبی و کیشهای آسمانی مروج و ناشر تمدن و دانش‌وفرهنك و اجتماع انتظام و مور بشری بوده‌اند. اگر در ادیان رسمی کنونی دنیا «مسیحیت ـ یهود ـ بودائی و غیره»اثر دانش و ترویج و پرورش عقل و فکر نیست و یا باعلم و آزادی‌وترقی انسان مخالف است دلیل برعدم توافق اصل دین ودانش نیست زیرا منظور ما از دین پاك و طبیعی و فطری است که (مظهر کامل آن اسلام) است ادیان نامبرده کیشهای پیغمبران را تغییر داده و مقاصد آنها گم شده و بهیچ وجه نمیتوانندمعرف‌شرایع حقه باشند بگانه آیین که شایسته است نام دین براو گذارده شود اسلام‌و کتاب جاویدان قرآن که نماینده مقاصد پیغمبران و شریعت آن خلاصه شرایع حقه‌است.

بقلم دانشمند محترم آقای بهمن کریمی

اسلام

و تاثیر آن در صنایع ایران

مقدمه - با نظری دقیق بتمدن ملل قدیمه و بررسی درجات اجتماعی کشورهای مختلف واضح و مبرهن خواهد شد که حیات فعلی و سیر تمدن هر ملتی نتیجه تحول و سیر تکامل تاریخ صنعت آنکشور است و بس.

درك و فهم و تاریخ خصوصا تاریخ صنعت کشور های مختلفه کیفیت حیات ملل را بدست میدهد که چگونه در انقلابات گوناگون و تهاجم پی در پی یکی پس از دیگری صورت تازه گرفته و دوره زندگی جدیدی را از نو شروع نموده است.

مدارك و اسناد تاریخی ملل عبارت است از کاخها - ابنیه قدیمی مذهبی - مساجد - ابنیه تاریخی - منازل - عمارات لوحه های منقوش - سنك نوشته‌ها - زینت آلات قبور وغیره.

قسمت بیشتری از این آثار بمناسبت مرور زمان و گذشتن ایام و دستبرد روزگار و تهاجمات و آتش سوزیها از بین رفته و یادر زیر خاك پنهان شده ولی نیمی دیگر هنوز برجاست ونماینده روحیه - احساسات و عواطف ملل گذشته بوده و میرساند که با چه شوق و ذوقی ظرائفی راکه هر گز چشم از دیدن آن خسته نمیشود بیادگار گذاشته ورفته اند.

مهمترین کتابخانه‌ها و پایگاههای یك کشور و یا یك ملت موزه آن کشوراست چه هر روز تازه‌ای در آن هویدا میشود که یادگار پیشین را ظاهر میسازد فرق اساسی و کلی بین کتاب خانه ها و موزه های هر کشور موجود چه کتابخانه مملو از کتب تاریخ منقول است که بدان اعتمادی نیست در صورتیکه موزه سند قطعی راجع بتاریخ زنده و کامل کشوراست.

اگر چه علم آثارباستان دیری نیست که پابعرصه وجود نهاده ولی باید اذعان نمود که مایه تاریخ منقول را متزلزل کرده بعبارة اخری اولین کلنگی که جهت حفاری علمی برزمین زده شده تیشه ای بوده است برریشه تواریخ منقول. بابازدید و بررسی یك بنای دوره ماد - یك قصر ساسانی یك مسجد بنای عهد صفوی و خطوط و نقوش میتوان کاملا معین کرد که این بنا متعلق بکدام عهد یاسلطان و بامقایسه چندین بنا میتوان گفت که چه ظرافت کاریها وچه تمدنی در آندوره یاآن عهد وجود داشته است.

با مطالعه کامل ودقیق تالارها سر ستون‌ها و مجسمه های نیم شکسته تخت جمشید و مقایسه آن با شهر های تاریخی آن دوره مثل یونان قدیم رم قدیم روشن می شود که چه صنایعی در آن ادوار چشم و چراغ جهان بوده‌است.

خرابه‌های زیبای دوشهر پمه‌ای وهیر کولانوم که چندین سال از عمر آن گذشته وزیر خاك مستور و مخفی بوده چه اهمیت خاص داشته شهر تورفان چه نفایس گرانبهائی را باخود در اعماق زمین مدفون کرده است.

سرزمین ایران مهد تمدن عالم قدیم بوده انوار علم و معرفت از کشور ایران بدنیای متمدن باستانی پرتو افکنده وسیادت صنعتی درشرق وغرب ایران وتفوق اقتصادی در دنیای آنروزی داشته است و یکی از خدمات ایران بدنیا ازراه صنعت بوده وتاریخ صنعت افتخار آمیز این کشور از ادوار بسیار قدیم آغاز شده و پس از هزاران سال بمارسیده وامروز درسرتاسر این کشور پهناور بناهائی که حاکی از عظمت تاریخ ایران باستان است دیده‌میشود که هر یك در مقام خود شاهکاری است که چشم هر بیننده راخیره میکند پس بر هر ایرانی تربیت یافته واجب است همانطوریکه بکشور خود علاقمند و مفتخراست بصنعت مرزوبوم خویش مباهات کند و بخدماتیکه از این راه بعالم بشریت وتحکیم بنیان تمدن امروزه دنیا شده پی ببرد.

علماء تاچندی پیش معتقد بودند که قسمت عمده صنایع ایران از تمدن ملل جلگه بین النهرین اخذ و کسب گردیده نمیتوان این مطلب را بطور کلی تکذیب نمود ولی محقق است که در زمان بسیار قدیم رابطه صنعتی بین ایران و ممالك هم جوار مانند مصر - یونان - روم - چین وجلگه بین النهرین وجود داشته و حملات پادشاهان این کشور ها بایران و یا

بالعکس رابطه صنعتی را بین این کشور ها محکم کرده است روبهمرفته ایران بسیاری از نکات صنعتی را از ممالك دیگر کسب کرده ولی بطور مسلم صنایعیکه بملل دیگر جهان ارزانی داشته از آن بسی بیشتر است در ظرف این مدت و خلال تمام این تغییرات و حوادث و تماس و روابط بادیگران صنعت ایران از خود سبکی مخصوص داشته و ازآن انحراف نپذیرفته است درست است که ایران مانند سایر ملل از دیگران تقلید کرده ولی آنچه گرفته باندازه ای باصنایع خود وفق داده که جزء تجزیه ناپذیر صنایع ایران گردیده.

این نکته باعث افتخار ایران است که در صنعت نیز مانند قسمت های دیگر هیچگاه مغلوب اراده و نفوذ دیگران نشده بلکه آنچه گرفته چنان آنرا هم آهنك خود کرده که ملیت و اصلیت اولیه آنرا از میان برده و ایرانی ساخته .

در خاتمه این مقدمه یاد آور میشویم که ماز صنایع قبل از اسلام اگر چه در جای خود شاهکار بزرگی است در ینجا صحبتی نخواهیم کرد مگر بسیاق کلام چه این گفتگو راجع است **به تاثیر اسلام خصوصا درصنعت ایران آنهم صنایع معماری والله ولی التوفیق .**

خانه کعبه که یکی از قدیمیترین و زیباترین بناهای اسلامی است.

فصل اول

پس از حمله عرب و انقراض قطعی استقلال ایران در سه جنك قادسیه وجلولا و نهاوند در تاریخ صنعت این مملکت دوره جدیدی شروع شد - اعراب صنعت و معماری از خود نداشته که بر این مملکت تحمیل کنند بلکه بر عکس تمدن وصنعت ایران متدرجا در آنان نفوذ کرد و خواه ناخواه تحت تاثیر تمدن - صنعت و اخلاق ایرانی قرار گرفته وقسمت مهمی صنعت از آنچه معمولا «صنعت عصر اسلام» نامیده میشود اصلش از ایران است .

اما باید گفت مذهبی که اعراب با خود بایران آوردند در صنعت ایران بی تاثیر نبوده چه این صنعت باصنعت قبل از اسلام در ایران فرق فاحش دارد و چنانکه بعدا مفصلا خواهیم گفت در پیشرفتهای این صنعت (ایمان مدهشی) دست داشته است .

از طرف دیگر اعراب تمدن - فرهنك و صنعت ایران را باقصی نقاط ممالك متصرفه خودیعنی از عربستان تاسواحل مدیترانه و شمال افریقا و جنوب غربی اروپا برده و بانتشار آن نیز پرداختند در اینجا بی مناسبت نیست که شرح مختصری را که پرفسور پوپ در کتاب خود (مقدمه صنایع ایران) درباب معماری ایران آورده درج کنیم معماری ایران رادر قرون وسطی غالبا اقتباس از اعراب میدانستند وخود ایرانیان تصور میکردند که گنبد و منار های زیبا که مساجد قشنك آنانرا زینت داده مانند مذهب اسلام منسوب اعراب است این مطلب کاملا صحیح نیست چه ایران معماری اسلام

را بوجود آورد نه اسلام معماری ایران را چه اعراب خود بنائی نداشتند ودر زیر چادر زندگی میکردند درصورتیکه در همان زمان قصور پادشاهان ایرانی در سر تا سر ایران و خارج از ایران مانند قصر تخت جمشید و بیستون چشم جهانیان را خیره میکرد.

در مساجدی که خارج از ایران ساخته شده بی شبهه تأثیر صنایع ایران خصوصاً مشهود است زیاد بن ابیه در سال ۴۵ هجری ۶۶۵ میلادی در بصره مسجدی ساخته و چون قبلاً حاکم استخر بوده بدون شك از خرابه های تخت جمشید و صنعت آن استفاده های کامل نموده است مسجد کوفه در سال ۵۰ هجری ۶۷۰ مسیحی ساخته شده گویند که معمار آن ایرانی بوده و در خدمت یکی از پادشاهان ساسانی سر میکرده در مشاطه (ماوراء اردن) خرابه قصری است که تصور میرود متعلق بیکی از شاهزادگان ساسانی است درصورتیکه این بنا در زمان خلافت بنی امیه ۱۳۲ - ۱۴۱ هجری ۶۶۱ - ۷۵۰) ساخته شده پس بدین ترتیب دیده شد که صنعت ایران در خارج از ایران نفوذ کلی داشته است.

تعیین نقشه ساختمانی هم امر بزرگتری بنظر میرسد چه چنانکه گفته شد اعراب بهیچوجه ساختمانی نداشتند چه مردمانی صحرا نشین وبیابان گرد بودند شاید تنها خانه حضرت پیغمبر در مدینه اساس وشالوده عمارات آن زمان محسوب میشده و آن عبارت بوده از حیاطی که دور آنرا دیواری احاطه نموده و در یکطرف اطاقهائی برای سکونت داشته و طرف دیگر ایوانی که تنه درختان نخل ستونهای آنرا تشکیل داده و سقف آن از شاخه های نخل و گل پوشیده شده بود.

شهر مکه محل تولد و منشاء رسول اکرم (ص)

وقتی مکه مرکز عبادت مسلمانان گردید ایوان دیگری در طرف آن ساخته شد و تشریفات مذهبی در این قسم خانه ها بعمل میآمد چه آنچه برای اداء مراسم مذهبی لازم بوده عبارت بوده ازروی بقبله نماز گذاردن حوض برای شست وشو و وضو گرفتن صحن باز برای انجام مراسم مذهبی وصحن پوشیده برای محفوظ ماندن از اشعه خورشید.

ازاین بنای ساده بعداً مساجد بزرگی بناشد.

بموجب گفتار مورخین در قرون اولیه اسلام چندین صد مسجد در ایران باسبکهای مختلف ساخته شده که اینك اثری از آنها باقی نیست دکتر اشمید دوزی مسجدی کشف کرده که گویا متعلق بزمان المهدی خلیفه عباسی که از ۱۵۸ تا ۱۶۹ هجری ۷۷۵ _ ۷۸۵ میلادی خلافت کرده ساخته شده باشد.

از تغییراتی که درنتیجه استیلای عرب در ایران و در صنعت معماری دخالت کلی نمود ظهور خطوموضوع خط است

تا حمله عرب خط ایرانی کم کم تحول حاصل نموده و بکوفی تبدیل گردید.

خط کوفی در معماری‌های دوره اسلام حائز بسی اهمیت است چه شاید هیچ مسجدی نتوان یافت که لااقل چندین قسم خط کوفی زینت بخش آن نگردیده و جلوه خاصی بدان نداده باشد در اینجا مختصری از مقاله فلوری را ذکر میکنیم

خط عربی در صنایع ایران تأثیر زیاد نموده و مقام مهمی را احراز کرده است هیچ ملتی خط را باین وسعت و عمومیت برای تزیین و آرایش ساختمانهای مذهبی و غیر آن بکار نبرده است نه تنها در معماری بلکه در تمام ظروف این خط مایه زینت بوده است ظروف کلی از مسی و نقره راهم زینت داده است هیچ خطی مانند خط کوفی برای تزیین و آرایش مناسب نیست چه این خط دارای حواشی یك نواخت و قاعده افقی است. -

صنعتگران ایرانی در استعمال این خط منتهای سلیقه و مهارت را ظاهر ساخته و سر آمد اقران بوده اند

خط کوفی بر چند قسم است.

کوفی ساده - کوفی گلدار - کوفی طوماری - کوفی - مشبك - کوفی حاشیه‌دار - کوفی مستطیلی و چنانچه بعدا ذکر خواهد شد ایرانیان دربکار بردن خط کوفی جهت تزیین در عموم صنایع معماری - ظروف و اشیاء و غیره بدطولانی داشته و طرز خاصی جهت بکار بردن آن ابراز داشته اند.

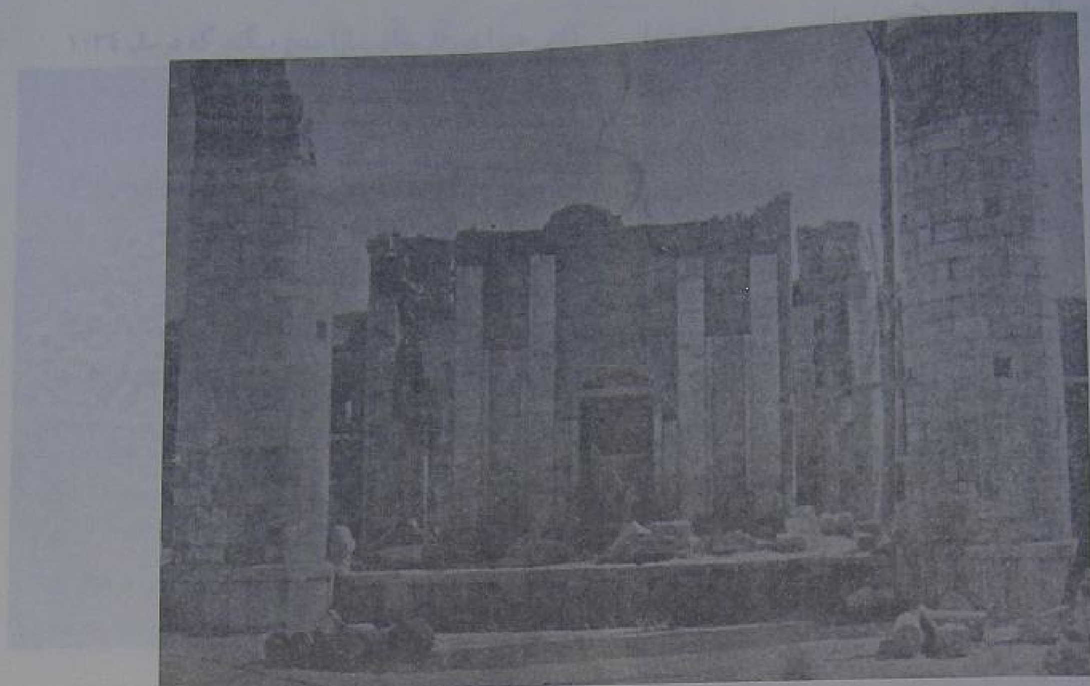
شهر مدینه و مرقد مطهر حضرت رسول (ص) که از آثار بسیار زیبای اسلامیست

۱ - تاری‌خانه دامغان

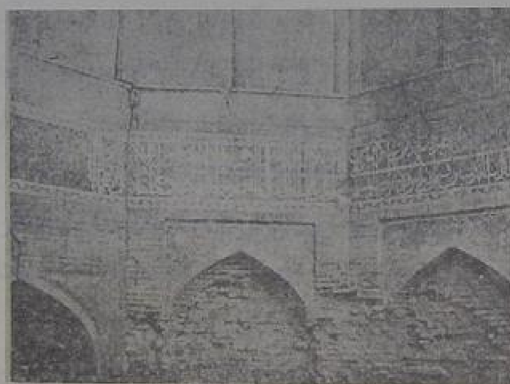
قدیمترین مسجدی که تا کنون بخوبی مانده و خراب نشده تاری خانه دامغان است اگر چه کتیبه‌ای که حاکی از تاریخ آن باشد در دست نیست ولی از روی سبك بنا میتوان آن را متعلق بقرن دوم هجری دانست

ساختمان این مسجد عبارتست از صحن مرکزی که دور آنرا دالانی احاطه نموده و دهلیز هائی دارد که درطرف قبله عمیق ترند طاقهای اطراف صحن از آجر ساخته شده این آجر ها برخلاف معمول بحالت عمودی قرار گرفته است.

طاقها قدری متمایل به تیزی است ولی معهذا خیلی شبیه بطاقهای عصر ساسانی است پایه های این طاقها روی قطعه چوبی است که درداخل ستونها قرار داده شده این ستونها مدور و یك مترونیم قطر دارند و از آجر های ضخیمی ساخته شده ساختمان ستونها کاملا شبیه است بستونهای قصور ساسانی.



جامع عتیق شیراز



سر در جامع‌عتیق

اهمیت‌تاری خانه نه‌تنها بواسطه سبك عربی بودن آن نیست بلکه از نقطه نظر تقلید صنایع ساسانی حائز اهمیت‌است طاقهائی که بدون مجاورت دیوار روی ستون ساخته شده به خاطر میآورد که ستون سازی از خصائص معماری قدیم ایران است درزمان ساسانیان‌ستون‌خیلی‌ضخیم‌شده وازسنك تراشیده ویك آجر ساخته میشد ـ این ستونها را در مساجد این دوره‌می‌توان دید .

۲ـ مسجد جامع عتیق شیراز

مسجد جامع عتیق مشهور بمسجد جمعه فعلا بعرض



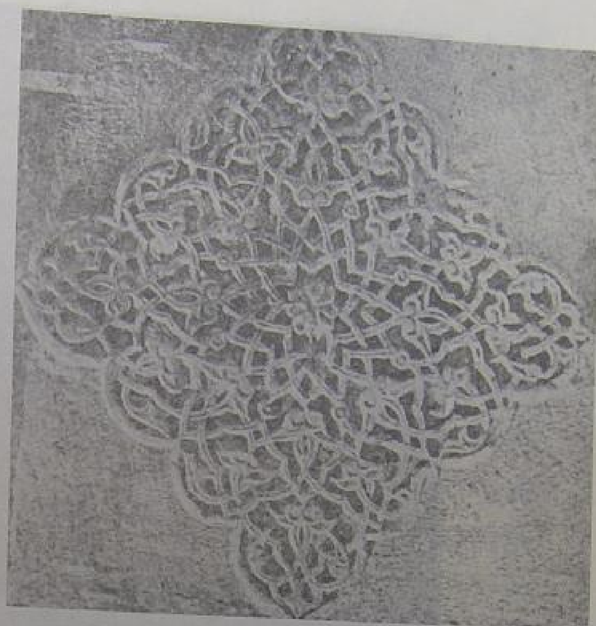
قسمت شرقی جامع‌عتیق

یکصد متر وبطول بیست متر است این مسجد را بعمر ولیث صفار نسبت میدهند وعموم مورخین مانند ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب کتاب نظام‌التواریخ وابوالعباس احمدابن ابی الخیرزرکوب صاحب شیراز نامه‌وحاجی میرزا حسن وفرصت الدوله و وصاف وصاحب جامع التواریخ همگی بالاجماع این مطلب را نقل و چنین نگاشته اندکه عمرو لیث صفار در سنه ۲۸۱ هجری هنگامی که در فارس مشغول تهیه لشگر جهت جنك با خلیفه بود دست به بنای مسجد عتیق شیراز زده و

است و دست رسی بدان ممکن نیست یادگار عمر و لیث باشد .

طول فضای آن قریب ٤٤م و عرضش ٣٨ ومشتمل است برشبستانهای متعدد وعمارات دوطبقه فوقانی و تحتانی اطراف وشبستانهای این بنا بعد ها مرمت شده و خوشبختانه تاریخ همگی بجا است .

مسجد جامع عتیق چندین در داشته که اکنون همه جز دو در که یکی در آخر بازار حاجی با جلو خان محوطهٔ ودیگری که بطرف سید علاء الدین حسین میرود و معروف بکوچه حمام قاضی است بسته است . سردرب اصلی این مسجد در زمان شاه عباس صفوی تعمیر شده وما قسمتی ازعبارت سردرب اصلی این مسجد را در اینجا ذکر میکنیم (الحمدلله الذی



قسمتی از گل وبوته سنگی جامع عتیق شیراز

یادگاری بس زیبا از خود گذاشته است و شیخ اجل سعدی که فرموده :

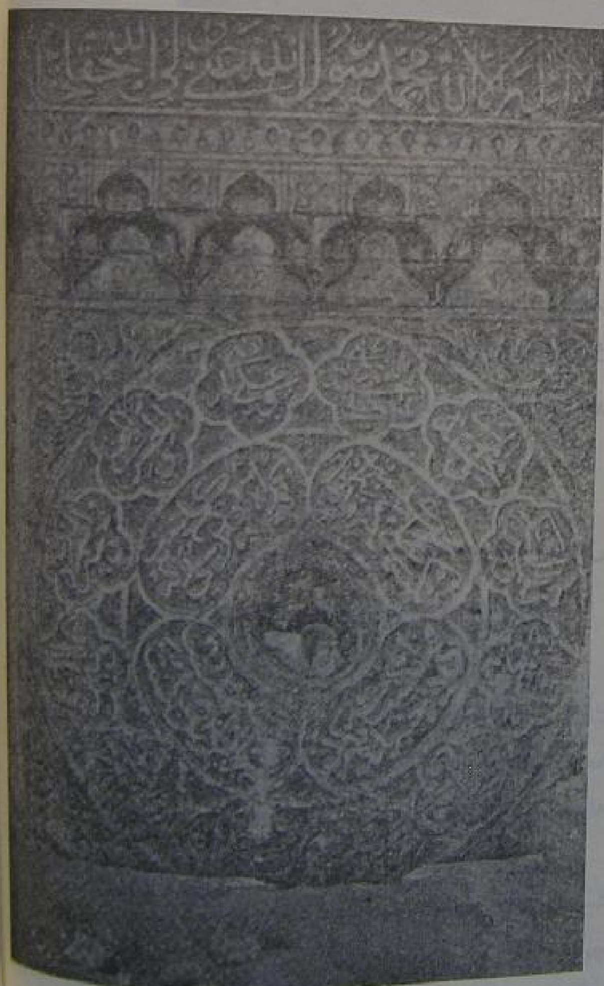
تا نشنوی زمسجد آدینه بانك صبح

یا از در سرای اتابك غریو کوس

نیز اشاره بدین مسجد نموده است واز آثار بنای مسجد قدیمی اکنون اثری بهیچوجه باقی نیست ونمیتوان حدس زد که بنای اصلی و اولی این مسجد کجا بوده و درکدام طرف بناشده وچه صورتی داشته آیا از این مسجد کنونی بزرگتر و باوسعت تر ویا کوچکتر بوده است ؟

در اینکه این مسجد بزرگتر بوده و بازار چه قسمت شرقی وخانه های قسمت جنوبی وغربی اطراف جزو این مسجد بوده واکنون بصورت خانه در آمده هیچ حرفی نیست چه عموم خانه های اطراف باسنگهای این مسجد بنا شده است و محتمل است که پس ازخرابی مسجد سنگها را به اطراف برده وبا آنها خانه ساخته اند.

بهر صورت از پایه ها وستون ها خصوصاً طاقهای ضربی آن چنین بدست میآید که این بنا قدیمی وبسبك اوایل اسلام است . شاید شالوده اساس خصوصاً سردابه ای که امروز در شبستان های روبروی در اصلی شبستان قبله ومملو از خاك



یك قسمت دیگر از گل وبوته سنگی جامع عتیق

کاشی دورا دور تاریخ این بنارا معین میکند که درسال ۱۰۳٤ مرمت شده واین تاریخ هم بعدد نگاشته شده است. در طرف دست راست این بنای بزرگ که هیچگونه بنائی که قرینه بنای سمت چپ باشد نمـایان نیست فقط شبستان هـای خرابه ای دیده میشود.

روبروی بنادارای سه قسمت است: قسمت وسط ـ قسمت سمت راست ـ قسمت سمت چپ قسمت وسطی بنائی بسیار عجیب است چه تقریبا دالانی دارد بطول ٤٠ متر و بعرض ۸ متر و به چندین قسمت مجزا ازیکدیگر تقسیم شده و اصولا این دالان بدو قسمت تقسیم میشود:

الف ـ در ته این دالان محوطهٔ بطول ۸ متر و عرض ۵ متر دیده میشود و منبری بسیار کهنه و قدیمی و محرابی سنگی و آجری در آن نمایان است که جایگاه امام جماعت بوده و اکنون مخروبه است.

ب ـ قسمت علوی این دالان که نیم متر از قسمت نماز گاه بلند تر است دارای اطرافی طاق نما مانند و این طاق ها دو مرتبه فوقانی و تحتانی است گویا این دالان در زمان صفویه یا بعد محل خواندن نماز و بعدا جایگاه اطعام بفقرا بوده است از هر جهت معماری و طرز بنای این تالار بسیار غریب و شاید منحصر است.

در دو طرف این تالار بعرض تمام مسجد شبستانها قرار گرفته که اکنون مخروبه و مملو از خاک است. عرض شبستان ها سی متر وطول آنها به ٤٠ متر بالغ است.

در قسمت چپ این تالار (چپ نسبت بورود) شبستان بزرگی ساخته شده بود که اکنون تمام آن خرابه و بعرض ۳۰ متر و بطول ٤٠ متر تا کنار در کوچه غربی مسجد است گویا این شبستان و تمام این سه قسمت زیر زمینی داشته که اکنون سوراخ کوچکی از آن نمایان و مملو از خاکروبه و با زدن پا می توان حس کرد که زیر این بنا خالی است.

قسمت راست آن تالاری بوده مرکب از دو قسمت:

الف ـ در زیر این تالار محاذی سطح زمین مسجد شبستانها در تمام امتداد مسجد بعرض سی متر و بطول ٤٠ متر واقع و بالای این قسمت چهل ستون است و اکنون نیز



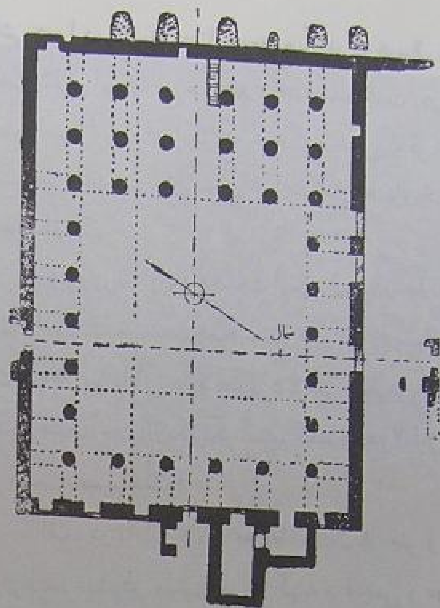
زینت های سنگی دیوار مسجد عتیق شیراز

اسس اساس الدین المبین بشریعة محمد سیدالاولین وآخرین و الصلوة والسلام علی من هو مخاطب بامین الملك والمة و آله المعصومین.

اما بعد وفق بتجدید هذالبیت العتیق فی زمن خلافة خلیفةالله فی الارضین قهرمان الماء و الطین السلطان بن ـ السلطان ابوالمظفر شاه عباس صفوی الحسنی الحسینی بهادر خای... ۱۰۳٤ کتیبه غیاث الدین علی الجوهری.

از در بزرگ که وارد مسجد میشویم طرف دست چپ عمارتی بسیار مرتفع دیده میشود که در زمان صفویه مرمت شده ولی اکنون کاشی کاری آن بکلی ریخته و از دو ردیف کاشی کاری معرق که در این بنابوده فقط چند تکه کاشی مانده است.

یکی بطرف بالای بنا و دیگری دورا دور بنا خوشختانه



نقشه تاریخانه دامغان

این دو مرتبه را از هم بخوبی میتوان مجزا نمود و مملو از خاکروبه است. از مدخل وسط این تالار کاشی کاری عهد صفویه متعلق بشاه سلیمان و سنه تسعمایه و سبعین و ثلاث دیده میشود.

منبری در شبستان این مسجد هست که دارای چهارده پله و بسیار کهنه و قدیمی و معروف بمنبر مرتضی علی است

گویند پیرامن مسجد مزاری است که آنرا قبر عتقه (۱) نامی میدانند لیکن هرچه در این موضوع جستجو شد قبری مشهود نیفتاد.

در انتهای شبستان روبروی مسجد طرف چپ دو قبر دیده میشود و دو سنك در مقابل آنها نصب شده که هیچیك از آنها قبر عتقه نیست.

در میان صحن این مسجد عمارتی از سنك های تراشیده مرغوب بعرض ۷ متر و طول ۱۰ متر باگچ خالص و سنك و دورادور آنرا ستون های سنگی قرآنی و چهار ایوان ساخته بودند در میان ایوانها حجره هائی است و بر دیوارهای داخلی آن حجره ها و پیشانی داخلی ایوانها آیات قرآنی و احادیث نبوی بخط خوشنویسان نگاشته و در پیشانی خارجی ایوانها با سنگهای دو زرعی بیشتر و کمتر کتیبه کرده در صفحه های آن سوره های قرآنی نقر نموده و میان آنانرا با کاشیهای آبیرنك پر کرده اند (۲)

این عمارت «دارالصحف» نام داشته است که جایگاه قرآن و تلاوت آن بوده و هرروز عده‌ای از مسلمانان بآن مکان آمده و پس از تلاوت قرآن هارا بجایگاه خود گذاشته و میرفتند.

بانی عمارت «دارالصحف» شاه ابواسحق انجو پسر شاه محمود انجو (۳) بوده که در سال ۷۵۲ (اثنین و خمسین و سبعمائه) این بنا را باتمام رسانیده است ودورا دور این بنا یعنی (دارالصحف) (خدای خانه) را چهار ستون بزرك زینت داده است که بالای هر چهار ستون معرق کاریهای زیبا شده که بمرور زمان ریخته و از بین رفته است فقط سه‌تا از آنها بجامانده و از خوشبختی نیز ستونی بجا مانده که تاریخ نیز روی آن حك است.

---

۱ - عتقه زنی بوده است سروستانی که در آن مکان باغ های مفصل داشته و چوبهای مسجد از او گرفته شده و بکار رفته چون عمرولیث خواست پول چوب هارا بپردازد قبول نکرده و عمر وهم از این حرکت متغیر شد سپس ازاو پرسید چرا در گرفتن پول مسامحه میکنی؟ گفت: باشد که منهم شریك در اجرای این عمل گردم (یعنی ساختن مسجد)

۲ - این قسم کاشی بزبان فرانسه موزائیك و ما آنرا معرق نام میدهیم - و معرق عبارتست از کاشیهائی که در وسط آنان کلمات و آیات و سوره های قرآنی قبلا باخط ثلث یا کوفی بریده وجای دهند معرقهای مسجد عتیق شیراز طوری خاص واسلوبی دیگر است.

بدین معنا که ابتدا حروف و آیات قرآنی را از سنك تراشیده سپس دورا دور کلمات را باکاشیهای ملون پر نموده‌اند این معرق است که از سنك است نه از کاشی و در ایران شاید منحصر باین مسجد باشد.

۳ - شاه ابواسحق انجو همان کسی است که حافظ در مدح او گوید:

راستی خاتم فیروزه بواسحقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

در سنه ۷۴۴ در شیراز بسلطنت نشست و مدت چهارده سال حکمران بود.

لج بازی

موجب پشیمانی است

مامون بسر هرون الرشید یکی از فرمانروایان بزرک اسلام است ودر دورهٔ او علم و دانش ترقی زیادی کرد و کتب سودمندی بدست ایرانیان و دیگر ملل بزبان عربی ترجمه شد و یکی از مزایای مامون تمایلی است که بمذهب شیعه و خاندان علی ع داشته است و این تمایل شاید برای این بوده که دست پرورده ایرانی است و مادرش نیز ایرانی بوده است .

مامون مردی دانشمند و مطلع و علم و فضل دوست بود و همیشه در حضورش مباحثات علمی دائر بود دربارش محط رجال علم و ادب شده بود او از کودکی در نظر پدر اهمیتی داشت و برادر دیگرش محمد امین که از طرف پدر و مادر هاشمی است و مادرش زبیده دختر جعفر است در عقل و علم و دانش و ادب برتری داشت بحدی که تقرب او در نزد پدر موجب رشك زبیده شد و روزی از هرون الرشید گله کرده گفت: خلیفه عبدالله مامون را بیش از فرزند من محمد امین دوست و گرامی میدارد.

هرون الرشید گفت : اولایق دوستی است زیرا در عقل و هوش از محمد برتر است و من برتو ثابت خواهم نمود .

سبس فرمود چند دانه مسواك در حضورش آوردند وامر داد که محمد امین را احضار کنند و چون وارد شدو شرط تحیت بجا آورد پدر اشاره بمسواکها کرده پرسید (ماهذه) یعنی اینها چیست ! امین بدون درنك پاسخ داد (هذه مساویك) جمع مسواك در زبان عربی (مساویك) است ولی لفظ مساویك رکیك است زیرا جمع (مساوی) است که عیبها باشد و «ك» آخر نیز ضمیر مخاطب است پس جواب چنین میشود که (اینها عیبها و بدی‌های تو میباشد)

پس از آن مأمون را خواست و همان سئوال را از او نمود مامون فورا پاسخ داد (هذه ضد محاسنك) اینها عبارت از نقطه ضد خوبیهای تو هستند.

هر دو پاسخ یکی بود ولی تعبیر مأمون بی اندازه ادیبانه بود و در واقع این یك امتحان هوشی بود که در حضور زبیده از دو فرزند نمود و پس از آن زبیده به برتری مأمون اذعان نمود و حق را بجانب هرون داد .

مامون زبیده را فوق العاده محترم میداشت و همیشه (یااماه) باو خطاب میکرد علی الخصوص وقتی بر برادر خود غالب شد و مسند خلافترا بدست آورد آنی از تعظیم و تکریم مادر داغدیده امین یعنی زبیده خودداری نمیکرد .

در یکی از روزها که بدیدن زبیده رفته بود دید بزیرلب زمزمه‌ای می کند مأمون متوجه شد و از او پرسید مادر آیا مرا نفرین میکنی؟

زبیده گفت : امیرالمومنین در باره من بدگمان هستند من چیز دیگری میگفتم و شما را نفرین نمیکردم .

مأمون اصرار کرد که بداند زبیده چه میگفت وزبیده از گفتن امتناع داشت تابالاخره ناچار شد و گفت : من لجبازی را لعن میکردم زیرا آنچه برسر من آورد لجبازی بود.

مأمون گفت چطور ؟ زبیده پاسخ داد که روزی من و پدرت هرون الرشید مشغول بازی نرد بودیم و قرار بود که هر کس ببازد بمیل و دلخواه برنده باشد .

اتفاقاً من باختم و پدرت از من خواست که با بدن عریان یکبار طول و عرض اطاق را بپیمایم زیرا او تا آنوقت بدن عریان مرا ندیده بود من نیز اطاعت کردم و گیسوان خود را شانه زدم و لباس از تن در آوردم و چون بسوی او آمدم گیسوان خود را بجلو افکندم بنا براین سراسر بدن مرا پوشاند و چون باو پشت کردم گیسوانرا بعقب دادم و بااین ترتیب هرون الرشید با این نیرنك نیز موفق نشد که بدن مرا دیده باشد باوجود این من از این خواهش عصبانی بودم و بقصد برد بازیرا تکرار کردم و او را مشغول ساختم تا از او بردم و آنوقت برای گرفتن انتقام از او خواستم با کنیزکی پارسی که داشتم و خیلی بد منظر بود همخوابه شود پدرت هرچه اصرار کرد برلجاج افزودم و بالاخره عمل صورت گرفت و ثمرهٔ آن لج بازی تو بودی که پسرم را کشتی و بجای او نشستی

مأمون از سئوال خود پشیمان شد و از نزد زبیده مرفت در صورتی که میگفت (لعن الله اللجاج) خدا لج بازی را لعن کند .

امروز بیشتر زیانهائی که بما میرسد براثر لجبازی است این صفت بدو مذموم خانه ها ویران کرده و جامعه‌ها بربادداده و چه بساشده که زن و مرد فقط براثر لجبازی سعادت خود را از دست داده و کانون خانوادگی را ویران کرده‌اند.

چه بسیار که ثروت ها و آبروها بر اثر لجبازی بربادرفته و دوستی بدشمنی بدل شده است و شخص عاقل و خردمند کسی است که در هنگام غضب از حد خود تجاوز نکند و کار را بلج و لجبازی نرساند که زیان های غیر قابل جبران باو متوجه شود .

صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر
نصرت الله نوریانی

محل اداره : خیابان فردوسی
کوچه سام
تلفن ۸۹۱۹

شنبه ۳ تیر ماه ۱۳۲۳

توضیح

۱ ـ این شماره را آقایان مشترکین محترم بجای شماره ۱۵۰ قبول نمایند و امید واریم از مطالب سودمند آن کاملا راضی باشند.

۲ ـ روزنامه آئین اسلام هر سه ماه یك چنین مجموعه را منتشر خواهد نمود و برای مشترکین مجانی خواهد فرستاد.

۳ ـ با انتشار این مجموعه دوره سه ماهه تمام میشود و دوره سه ماهه دوم با مزایای بهتری شروع میشود.

۴ ـ این مجموعه جایزه موعود نیست و جایزه ای که باید بمشترکینی که بهای اشتراك یکساله خودرا پرداخته اند داده شود زیر چاپ است.

بهای این مجموعه در تمام کشور
۱۵ ریال

شرکت چاپخانهٔ آبان